
تبارشناسی
بهائیت


بسم الله الرحمن الرحیم

تبارشناسی بهائیت

نویسنده:

جمعی از نویسندگان

ناشر چاپی:

سایت بهائی پژوهی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

تبارشناسی بهائیت

مشخصات کتاب

جمعی از نویسندگان

سایت بهائی پژوهی

جای پای روس و انگلیس

فتنه باب وبها ازتوطئه های مهمی است که ازاواسط دوره قاجاریه باهدف آسیب رساندن به اسلام وخصوصاً تشیع از سوی کانونهای استعماری طراحی شد و در مسیر تداوم حیات سیاه وتباهش همواره درکنار دشمنان اسلام، درصدد ضربه زدن به این دین مبین وازبین بردن خصلتهای ضداستکباری وظلم ستیز آن بود و در یک کلام هدف طراحان این فتنه، تلاش برای شکستن کیان واقتدارملی ایرانیان که از زمان صفویان حول محور تشیع پدید آمده ومنافع قدرتهای استکباری واستعماری را تهدید می کرد، بود. نخستین گروههای خارجی وعناصری که باهدفهای استعماری پا به سرزمین ایران گذاشتند، جامعه ایران را جامعه ای محکم ویک دست درسایه اتحادعقیدتی وباورهای اسلامی یافتند و پس از دهها سال آمد ورفت ومطالعه ورایزنی به این نتیجه رسیدند که برای نفوذ دراین جامعه وکشاندن ایران به جاده استعمارواستثمار، چاره ای جزایجاداختلاف در عقاید دینی مردم وتقسیم این رودخانه درخشان به جویبارهای کوچک وکم رمق وبی اهمیت ندارند. به همین سبب تلاش در راه تضعیف بنیانهای اعتقادی مردم ایران وایجاداختلاف درمیان آنان را دردستور کار خود قراردادند. براساس همین درک واحساس نیاز بود که مشاهده می کنیم دولت انگلستان به عنوان قدرت طراز اول و مسلط استعماری آن روزگار، برای نفوذ درسرزمینهای اسلامی بویژه ایران، طرح وبرنامه ای مفصل تدارک می بیند وبرای ایجاد شکاف در بافت اعتقادی مردم مسلمان وشیعه مذهب ایران بوجه هنگفتی درنظر می گیرد و نایب السلطنه وفرمانروای هندوستان اعلام می کند که غازی حیدرالدین پادشاه"صوبه اود "وفرمانفرمای" لکنهو "تمام ما یملک ودارایی خود را وقف مراکز دینی شیعیان جهان کرده است تا درآمد حاصله از آن درهرسال صرف امورمعیشتی وتحصیل علوم دینی طلاب شیعه مذهب شود. [۱] . ازهمین زمان شعبه ویژه امور دینی واوقاف درکنسولگری های انگلیس درشهرهای ایران، بویژه شهرهای مذهبی نظیر مشهد و قم وشیراز و نیزدرشهرهای عراق وبین النهرین مانند شهرهای کربلا و نجف و سامره آغاز بکار کرد.دراین شعبه های نوبنیاد که زیرنظرسفارت بریتانیای کبیر درتهران اداره می شدند، چندین کارشناس امور دینی عضو وزارت مستعمرات انگلستان (که به زبانهای فارسی وعربی تسلط کامل داشتند) مشغول به کارگر دیدند.دیپلماتهایی که دراین شعبه ها فعالیت می کردند، ظاهراً صاحب عنوان" دبیر "بودند.اینان اطلاعات فراوانی پیرامون ادیان ومذاهب داشتند و در هر شهر، عوامل و جاسوسان مخصوصی با این" دبیران ادیان "درارتباط بودند و بابودجه مخصوصی که دولت انگلستان به نام" موقوفه صوبه اود" دراختیار آنان گذاشته بود، درفعالیتهای مذهبی واسلامی مردم اخلال می کردند.سرارتورهاردینگ دیپلمات معروف وسفیر وقت دولت انگلستان درایران، این بودجه را به یک اهرم قدرتمند تشبیه می نماید و می نویسد":اختیار تقسیم وجوه موقوفه صوبه اود در دستهای من مانند اهرمی بود که با آن می توانستم همه چیزرا در ایران ودربین النهرین بلند کنم وهر مشکلی راحل وتصفیه نمایم"... [۲] سیاستمداران ودولتمردان انگلیسی که در آن ایام آفتاب درمستعمراتشان غروب نمی کرد، کینه ای آشتی ناپذیر با اسلام ومسلمانان داشتند وآنها را سد راه تسلط خود بر ملل وسرزمینهای مشرق زمین می دانستند، تاجایی که لردگلادستون نخست وزیرانگلستان دریکی ازجلسات پارلمان این کشوربه پشت تریبون رفت ودرحالیکه قرآن کریم را برسردست بلندکرده بود خطاب به نمایندگان گفت":تااین کتاب در دست مسلمین است کاری ازانگلستان دربارۀ آنان برنمی آید ومانمی توانیم برآنان حکومت

کنیم ".به همین دلیل بود که اساس سیاست انگلستان درکشورها و سرزمینهای اسلامی برپایه ایجاد تفرقه واختلاف دربین مردم وفرقه ها و مذاهب قرارگرفت و"شعبه اموراديان "درسفارتخانه های بريتانيا دركشورها و شهرهای اسلامی بوجود آمد ودولتمردان انگلیسی مبارزه بااسلام وایجاداختلاف بین مسلمانان وپیروان مذاهب مختلف اسلامی رادردستور کار خود قرار دادند و دراین میان بیش ازهمه برای ایجاداختلاف دربین شیعیان برنامه ریزی کردند.انگلیسیها که ازهمان ابتدای ورود به ایران در زمان صفویه، شیعه را سد راه وصول به اهداف استعمارگرایانه خودیافته بودند، دراندیشه تضعیف باورهای اسلامی واعتقادات ضد سلطه بیگانه مردم شیعه مذهب ایران بودند و با هدف تضعیف قدرت نظامی واقتصادی شیعیان، همواره سلاطین عثمانی را به جنگ با ایران ودرگیری ونبرد خونین با پادشاهان شیعه مذهب صفوی تشویق می کردند.براین اساس یکی از محورهای عمده تلاشهای کارگزاران استعماری وماموران ودبیرهای شعبه ادیان وزارت مستعمرات و نیمه مستعمرات ومستملکات دولت انگلستان، پیداکردن، تشویق وپشتیبانی وحمایت از مدعیان مهدویت (به عنوان یکی از اصول اعتقادی شیعه) باهدف ایجاد تشتت وپریشانی وچند دستگی درمیان مسلمین بود.این حرکت درایران که در همسایگی هندوستان، یعنی بزرگترین وزرخیزترین مستعمره بریتانیا قرار داشت، واجد ویژگی واهمیت خاص بود.این نکته قابل تعمق واندیشه است که تنها در فاصله زمانی پنجاه سال چندین مدعی مهدویت درسرزمینهای اسلامی پیدا شدند که به شهادت اسناد ومدارک تاریخی که همگی وبدون استثنا از حمایت دولت انگلستان برخوردار بودند و به شهادت همان اسناد تاریخی سه تن از این مدعیان مهدویت ایرانی وعبارت بودند از میرزاسید علی محمدشیرازی(باب) ومیرزا حسینعلی نورکجوری(بهاءالله) ومیرزا یحیی صبح ازل، که" سید علی محمد شیرازی "فتنه بابیگری را در ایران پدید آورد وموجب خونریزی وکشتاردرایران شد و"میرزا حسینعلی نوری"فرقه ضاله بهاییت را ایجادکرد که آن هم باعث صدمات جبران ناپذیری به مردم این آب وخاک گردید و"میرزایحیی صبح ازل "هم فرقه ازلیگری را ایجادکرد.فتنه" بابیگری" و"بهاییگری "و"ازلیگری "همگی از آبشخور"شیخیگری "واندیشه های شیخ احمد احسایی سیراب می شوند. براساس مدارک موجود، ماموران دولت انگلستان مدتها پیش ازآنکه سیدعلی محمدشیرازی(باب) ادعای خویش رامطرح سازد او را زیر نظر داشتند وهمواره گزارش فعالیتهای وی وپیروانش رابه لندن می فرستادند.برابر سند موجود در بایگانی وزارت امورخارجه انگلیس، به تاریخ ۲۱ ژوین ۱۸۵۰ که یک مامور ناشناس انگلیسی ازتهران به لندن ارسال داشته چنین آمده است":جناب لرد پالمرستون برحسب تعلیمات جناب لرد، اینجانب افتخار دارد شرحی درباره مسلک جدید" باب "را لفاً ارسال دارم.مطالب ضمیمه را یکی از پیروان باب به من داد ومن تردیدی در صحت آن ندارم...در یک جمله، این (درشمار) ساده ترین مذاهب است که اصول آن درماتریالیسم، کمونیسم ولاقیدی نسبت به خیر و شر کلیه اعمال بشر خلاصه می شود.افتخار دارم که منقادترین چاکر ناچیز باشم. امضاء ناخوانا ["۳"] .

باب در مکتب یهودیان

باب کیست سیدعلی محمد شیرازی بنیانگذار فرقه ضاله «بابیه» در محرم ۱۲۳۵ قمری در شهر شیراز به دنیا آمد. پدرش رضا و مادرش فاطمه بیگم و بنا به قولی خدیجه بیگم نام داشت. خواندن و نوشتن را به شیوه معمول زمانه خویش در شیراز آغاز کرد. هنوز کودک بود که پدرش را از دست داد، به همین سبب روانه بندر بوشهر شد و تحت کفالت دایی اش قرار گرفت و مدتی را نزد یک مکتب دار که از پیروان فرقه «شیخیه» بود، به کار آموختن پرداخت. و چون به سن رشد و بلوغ رسید در کنار دایی خود به کسب و کار در «کمپانی ساسون» که سهام و مالکیت آن متعلق به یکی از کلان سرمایه داران یهودی بغداد بود و در بندر بوشهر و بمبئی هندوستان به کار تجارت تریاک اشتغال داشت، پرداخت. وظیفه سیدعلی محمد در آغاز این همکاری، انجام کار بسیار دشوار «تریاک مالی» بود. او وظیفه داشت تا هرروز بیش از ده ساعت در زیر آفتاب سوزان بندر بوشهر و اکثراً بر روی بام کاروانسرایی که

به عنوان انبار نگهداری و محل ذخیره تریاک، در اختیار و تملک کمپانی یهودی «ساسون» بود، تریاک های خام را که به صورت مایع در خمره و کوزه های بزرگ قرار داشت، بر روی تخته ای مخصوص ریخته و با کاردک فلزی ویژه این کار، ساعت ها آن را به بالا و پایین می کشید و مالش می داد تا کم کم این مایع در مجاورت هوا و مالش دادن، تبدیل به گلوله ها و حجم های سفت و فشرده تریاک شود. سپس آنها را به صورت «لول»های ۲۰ گرمی در می آورد تا به دفتر تجارتخانه «ساسون» در بمبئی هندوستان ارسال شود و در راستای سیاست استعماری انگلیس، در منطقه آسیای جنوب شرقی، بویژه چین، با قیمتی در حد رایگان بین مردم بومی آن مناطق توزیع گردد. خاندان معروف نمازی شیراز از عوامل توزیع اینگونه تریاک ها در منطقه چین بودند و ثروت سرشار خود را از رهگذر تریاک های مجانی که از یهودیان می گرفتند و در منطقه توزیع می کردند، به دست آوردند. بسیاری از کارشناسان بر این عقیده اند که حداقل روزی ده ساعت کار در زیر آفتاب سوزان بندر بوشهر به مشاعر «سیدعلی محمد شیرازی» آسیب رسانده و از او موجودی «مالیخولیایی» - که ادعای تصرف در ماه و ستارگان را داشت- ساخته بود. این نکته در خاطرات پرنس کینیاز دالگورکی [۴] سفیر کبیر روسیه در ایران درباره سیدعلی محمد باب آمده است. آشنایی سیدعلی محمد شیرازی (باب) با خانواده یهودی و سرمایه دار «ساسون» [۵] تأثیرات مهمی در زندگی او گذاشت و وی را با کانونهای مهم یهودی آشنا ساخت که بنا به اعتقاد پاره ای از مورخین پایه های اصلی ادعاهای او درباره «باب امام زمان بودن» و یا بنا به اعتقاد فرقه «شیخیه» ادعای «رکن رابع» بودن او از همین ایام و در ارتباط با همین کانون ها شکل می گیرد. «سیدعلی محمد شیرازی» (باب) که دوران مکتب و تحصیلات مقدماتی خود در بوشهر را تحت نظر معلمی به نام شیخ عابد که دارای اعتقادات متعصبانه «شیخیگری» و از پیروان شیخ احمد احسایی پیشوای بزرگ و بنیانگذار این فرقه بود، گذرانده و در شمار معتقدان این فرقه درآمده بود، با هدف تکمیل معلومات خود، سفری هم به کربلا- می رود و در آنجا مدت زمانی را در کلاس درس سید کاظم رشتی پیشوای وقت «شیخیه» و جانشین شیخ احمد احسایی، مؤسس این فرقه، حضور می یابد. بابی ها و بهایی ها سیدعلی محمد شیرازی را صاحب «علم لدنی» می دانند و در این مورد به شدت مبالغه می کنند. آنان در مورد حضور وی در کلاس درس سید کاظم رشتی چنین می نویسند: «تا سید باب به محضر سید رشتی ورود فرمودند با اینکه حضرت باب جوانی بود بیست و چهارساله و سید (رشتی) مردی پنجاه ساله، این تاجری محقر و آن عالمی موقر، درس را احتراماً له موقوف نمود و توجه تلامیذ را به صحبت حضرت باب معطوف فرمود و در حین صحبت چنان احترامات فائقه و تکریمات لائقه از موروود نسبت به وارد ظاهر می شد که همگی در شگفت و حیرت افتادند و مسائلی از آثار ظهور موعود در میان آوردند که پس از این مقدمات و بروز داعیه ایشان همگی طلاب آن مسایل را راجع به سید باب دانسته و غرض سیدکاظم رشتی از این مسایل و اذکار آن بود که به طلاب بفهمانند حضرت باب قائم موعود و مهدی منتظر است...» [۶] . سید کاظم رشتی درسال ۱۲۵۹ می میرد و هیچ یک از شاگردان و خواص خود را برای جانشینی اش انتخاب نمی کند و چند روز قبل از مرگ خود، در حضور گروهی از مریدانش اعلام می دارد که بزودی حضرت صاحب الزمان یا به قول پیروان فرقه شیخیه، «رکن رابع» ظهور خواهد کرد و خود اداره امور مسلمین و جهان را به دست خواهد گرفت و جهان را به سمت قسط و عدل رهبری خواهد کرد. زمانی که سید کاظم رشتی از دنیا رفت، علی محمد شیرازی در بوشهر بود و همراه با دایی اش در خدمت تجار یهودی، بویژه تجارتخانه «ساسون» به کار فرآوری و آماده سازی تریاک اشتغال داشت. در آن زمان بیش از پنج سال بود که «سیدعلی محمد» با یهودیان و تجارتخانه «ساسون» در ارتباط مستقیم بود. از این روی این ادعا که سیدعلی محمد شیرازی به تشویق و اغوای یهودیان خود را جانشین سیدکاظم رشتی و پس از آن «باب» امام زمان خوانده است، دور از انتظار نیست.

القائات دالگورکی به باب

پس از سیدکاظم رشتی، سیدعلی محمد با اینکه در کربلا و در حلقه یاران نزدیک ملاکاظم رشتی نبود، تحت تأثیر تلقینات پرنس دالگورکی بلافاصله ادعای جانشینی او را مطرح ساخت و درست یک سال بعد، در سال ۱۲۶۰ قمری که مصادف با هزارمین سال غیبت امام عصر (عج) بود، با حمایت کانونهای متنفذ و مرموز استعماری، دعوی خویش را مطرح نمود و ضمن اینکه خود را «رکن رابع» خواند، ادعا کرد که «باب» امام زمان (عج) است و در نشست و برخاست های روزانه و در میان اطرافیان خود گفت که «من مبشر ظهور امام زمان و باب او هستم و هرکس که به ظهور حضرت مهدی (عج) اعتقاد و ایمان دارد، باید ابتدا با من که «باب» و «در» او هستم بیعت کند». وی حتی حدیث «انا مدینة العلم و علی بابها» را در جهت اثبات این ادعای خود معنی و تفسیر می کرد و می گفت، حتی حضرت رسول اکرم (ص) به حقانیت و ظهور من اشاره کرده و فرموده اند: «من شهر علم هستم و علی باب». پرنس کینیاز دالگورکی درباره نحوه آشنایی و تلقین مطالب و تعالیم خود به علی محمد باب چنین می گوید: «من فکر کردم چگونه است که این عده قلیل شیعه... بر یک دولتی مثل عثمانی غلبه کرده اند و چگونه همین جماعت با یک عده قلیل جنگ هایی با روسیه نموده و یک لشکر انبوه را از میان برداشته اند. آن وقت دانستم که (این پیروزی ها) به واسطه اتحاد مذهبی و عقیده و ایمان راسخی است که به دین اسلام دارا بوده[اند]... من هم در صدد [ایجاد] دین تازه دیگری افتادم که این دین وطن نداشته باشد. زیرا فتوحات ایران به واسطه وطن دوستی و اتحاد مذهبی بوده است... (پس از آشنایی با علی محمد در عتبات) سید علی محمد دست از دوستی من نمی کشید و بیشتر مرا مهمان می کرد و قلیان محبت را با هم می کشیدیم... (او) خیلی ابن الوقت و مرد متلون الاعتقادی بود و نیز به طلسم و ادعیه و ریاضیات و جفر و غیره عقیده داشت. چون دید من در علم حساب و جفر و مقابله و هندسه مهارت دارم، برای رسیدن به مقصودش شروع به خواندن حساب در نزد من نمود. با این همه هوش با هزاران زحمت چهارعمل اصلی را در نزد من خواند و بالاخره گفت من کله ریاضی درست و حسابی ندارم. شب های جمعه درسر قلیان سوای تنباکو چیزی مثل موم خورد می کرد... به من هم تعارف نمی کرد، به او گفتم چرا قلیان را به من نمی دهی بکشم؟ گفت: تو هنوز قابل اسرار نشدی که از این قلیان بکشی. اصرار کردم تا به من داد کشیدم... خنده فراوان کردم... روزی از او پرسیدم این چه چیزی بود؟ گفت: به عقیده عرفاً اسرار و به قول عامه چرس... دانستم حشیش است و فقط برای پرخوری و خنده خوب است، ولی سید می گفت مطالب رمز به من مکشوف می شود. گفتم... می خواستی (موقع حساب خواندن) بکشی که زودتر فهم مطالب کنی... به واسطه (کشیدن) چرس اصلاً میل درس و مطالعه از او فراری شده بود و دل به درس خواندن نمی داد. روزی در سر درس آقای آقا سید کاظم (رشتی) یک نفر طلبه تبریزی از آقا سؤال کرد: آقا حضرت صاحب الامر کجا تشریف دارند؟ آقا فرمود: من چه می دانم شاید در همین جا تشریف داشته باشند، ولی من او را نمی شناسم. من مثل برق خیالی به سرم آمد که سیدعلی محمد این اواخر به واسطه کشیدن قلیان چرس و ریاضت های بیهوده با نخوت و جاه طلب شده بود... شبی که قلیان چرس را زده بود من بدون آنکه قلیان کشیده باشم با یک حال خضوع و خشوع در حضور او خود را جمع کرده گفتم: حضرت صاحب الامر! به من تفضل و ترحمی فرمایید بر من پوشیده نیست توئی، تو... من مصمم شدم یک دکان جدیدی در مقابل دکان شیخی باز کنم و اقلاً اختلاف سوم را من در مذهب شیعه ایجاد کنم. گاهی بعضی مسائل آسان از سید می پرسیدم، او هم جواب هایی مطابق ذوق خودش که اغلب بی سر و ته بود، از روی بخار حشیش می داد، من هم فوری تعظیمی کرده و می گفتم تو باب علمی یا صاحب الزمانی، پرده پوشی بس است، خود را از من مپوش... (روزی) مجدداً به منزل او رفتم و... تقاضای تفسیر سوره عم را کردم... سید هم قبول این خدمت کرد و قلیان چرس را کشیده شروع به نوشتن نمود (وقتی سید چرس می کشید به قدری چیز می نوشت که یکی از تندنویس های نمره اول... بود) ولی اغلب مطالب او را من اصلاح می کردم و به او می دادم که بلکه او تحریک و معتقد شود باب علم است. آری سید بهترین آلت برای این عمل بود. خواهی نخواهی من سید را با اینکه متلون سست عنصر بود، در راه انداختم و چرس و ریاضت کشیدن او هم به من کمک می کرد... (سیدعلی محمد) همیشه تردید داشت و می ترسید دعوی صاحب الامری بکند، به من می گفت که اسم من

مهـدی نیست، گفتم من نام تو را مهـدی می گذارم. تو به طرف ایران حرکت کن... من به شـما قول می دهم که چنان به تو کمک کنم که همه ایران به تـو بگرونـد، تـو فقـط حـال تردیـد و ترس را از خود دور کن... هر رطب و یابسـی بگویی مردم زیر بـار تو می روند، حتی اگر خواهر را به برادر حلال کنی... سید بی نهایت طالب شده بود که ادعایی بکند ولی جرأت نمی کرد. من برای اینکه به او جرأت بـدهم به بغـداد رفته، چند بطر شـراب خوب شـیراز یافتم و چند شبی به او خوراندم. کم کم با هم محرم شدیم و به او... (مطالب) را حالی کردم... به هر وسـیله ای بود رگ جاه طلبی او را پیـدا کردم و او را به حدی تحریک کردم که کم کم دعوی این کار بر او آسان آمد... به سـید گفتم از من پول دادن و از تو دعوی مبشـری و بابیت و صاحب الزمانی کردن. او را راضی کردم و به طرف بصـره و از آنجا به طرف بوشـهر رفت... [در نامه هایی که به هم می نوشتیم] او خود را نایب عصـر و باب علم می خواند، من در جواب او را امام عصـر می خواندم... همین که او رفت من در عتبات شهرت دادم که حضرت امام عصر ظهور نموده و همین سید شیرازی امـام عصـربود و به حال ناشـناس در سـر درس آقای رشتی حاضـر می شـده...» [۷] . بـه طـور کلی بهائیـان شب جمعه پنجم جمادی الاولی ۱۲۶۰ هجری قمری برابر بـا ۲۳ماه مه ۱۸۴۴ میلادی را شب مبعث «نقطه اولی» می داننـد و آن را مبـدأ تاریـخ خود (تاریخ بدیع) قرار داده اند. میرزا حسـینعلی نوری (بهأالله) این روز را یکی از اعیاد مهم بهائیان اعلام کرده و هر گونه اشتغال در این روز را بر بهائیـان حرام نمـوده است. [۸] . در این زمان و پس از طرح ادعای «سـیدعلی محمـد باب»، کارگزاران اسـتعمار روسـیه، با ترفندهای مختلف سعی در جلب نظر شاگردان و پیروان سید کاظم رشتی می کنند، اما توفیق چندانی در این عرصه نمی یابند و تنها ۱۸ نفر را - که بعدها براساس حروف «ابجد» در فرقه های بابیه و بهائیت به حروف «حی» معروف شدند - با وی همراه و همساز می نماینـد و آنـان را برای ابلاـغ ظهور «باب امام زمان» به نقاط مختلف کشور، بویژه منطقه خراسان بزرگ و شـرق کشور، یعنی منطقه نفوذ انگلستان و در مجاورت مرزهای هندوستان و دایره نفوذ کمپانی هند شرقی می فرستند.

توبه نامه باب

کارگزاران اسـتعمار برنامه خروج و ادعای «سـیدعلی محمد باب» را به دقت طراحی کرده بودند و چون در روایات شیعه آمده است که هنگـام ظهور حضـرت مهـدی (عـج) گروهی از مردم خراسان به رهبری یک روحانی و با پرچم های سـیاه به یاری آن حضـرت خواهنـد آمـد، عوامل سـفارت روس پس از زندانی شدن سـیدعلی محمد باب در قلعه چهریق ماکو، یکی از کارگزاران خود به نام ملاحسین بشرویه را به خراسان فرستادند و او در روستاهای آن منطقه شایعه می ساخت که حضرت صاحب الزمان ظهور کرده است و همگی بایـد بـا اسب و شمشـیر و پرچم هـای سیاه به یـاری او بشـتابید و برخی از مردم ساده دل روسـتایی آن ایام که ظلم و جور اربابـان و حکـام و سـتم جاری در ارکان حکومت قاجار و ملوک الطوایفی بعـد از صـفویه تا آن ایام و زد و خوردهای خانمان سوز مدعیان سـلطنت بعد از کریمخان زند و ظلم و کشـتار آقا محمدخان قاجار و جنگ های ایران و روسـیه و پیروزی کفار یعنی روسیه تزاری را از علائم ظهور حضـرت می دانستند، برای اینکه در شمار یاران نخستین حضرت مهدی (عج) باشند، از یکدیگر سبقت می جسـتند و به سـرعت آماده می شدنـد و مرکب و شمشـیر و غـذای مختصـری برای بین راه برمی داشـتند و دسـته دسـته به ملاحسـین بشرویه می پیوستند تا برای نجات «سیدعلی محمد باب» ابتدا به پایتخت و سپس به آذربایجان بروند. خبر هجوم روستاییان خراسانی موجب هراس شاه قاجار و درباریان شد و باعث گردید تا به سرعت گروهی بزرگ از سربازان حکومتی را همراه با توپ و تفنگ و مهمات آتش زای جنگی به جانب خراسان گسـیل دارند. سـرانجام گروه سـربازان حکومت و روستاییان خراسانی در نزدیکی قصبه بسـطام- حوالی شاهرود کنونی - با یکدیگر برخورد کردند و سربازان حکومتی با برتری خاصی که از نظر تجهیزات جنگی داشتند، به قلع و قمع روستاییان پرداختند. پس از این زد و خورد خونین و بروز بلوا و آشوب در نقاط مختلف کشور، بنا به پیشنهاد میرزاتقی خان امیرکبیر سیدعلی محمد باب را از قلعه چهریق به تبریز آوردند و ناصرالدین شاه که در آن موقع ولیعهد بود دستور داد تا جلسه

ای با حضور علمای آذربایجان تشکیل شود و نیز فرمان داد تا برای بررسی و شناخت بهتر عقاید «باب» او را به حضورش بیاورند و از وی خواست تا با علمای حاضر در این جلسه - که اکثراً از پیروان فرقه «شیخیه» بودند - مناظره نماید. ناصرالدین میرزای ولیعهد گزارشی از این جلسه برای پدرش محمد شاه قاجار فرستاده که در آن آمده است: «قربان خاک پای مبارکت شوم... اول حاج ملا محمود پرسید مسموع می شود تو می گویی من نایب امام زمان هستم و بابم و بعضی کلمات گفته ای که دلیل بر امام بودن، بلکه پیغمبری توست. (باب) گفت: بلی، حبیب من، قبله من، من نایب امام هستم و باب امام هستم و آنچه گفته ام و شنیده ای راست است و اطاعت من بر شما لازم است... به خدا قسم کسی که از صدر اسلام تاکنون انتظار او را می کشید منم... بعد از آن پرسیدند از معجزات و کرامات چه داری؟ گفت اعجاز من این است که از برای عصای خود آیه نازل می کنم و شروع کرد به خواندن این فقره: بسم الله الرحمن الرحیم، سبحان الله و القدوس السبوح الذی خلق من السموات و الارض کما خلق هذا العصا آیه من آیاته (او) اعراب کلمات را به قاعده نحو غلط خواند و تأ سماوات را به فتح خواند. گفتند مکسر بخوان آنگاه و الارض را مکسور خواند. امیراسلان عرض کرد اگر این قبیل فقرات از جمله آیات باشد، من هم توانم تلفیق کرد و عرض کرد: «الحمدالله الذی خلق العصا کما خلق الصباح و المسأ». باب بسیار خجل شد. بعد از آن مسائلی چند از قصه و سایر علوم پرسیدند و جواب گفتن نتوانست. چون مجلس گفتگو تمام شد، جناب شیخ الاسلام احضار کرد و باب را به چوب مضبوط زده و تنبیه معقول نموده و توبه کرد و بازگشت و از غلطهای خود انابه و استغفار کرد و التزام پا به مهر سپرد که دیگر از این غلطها نکند. امر، امر همایون است...» [۹] . بر اساس مدارک و نوشته های موجود در پایان این مجلس «سیدعلی محمد باب» که تاب مجازات را نداشت، دست از ادعای خود کشید و توبه نامه ای رسمی به خط خود نوشت. از توبه نامه یا به مهری که ناصرالدین شاه در گزارش به پدرش محمدشاه یاد می کند نشانی در دست نیست اما یک نامه از «علی محمد باب» به ناصرالدین میرزا ولیعهد باقی مانده که اصل آن در کتابخانه مجلس شورای ملی است. [۱۰] . متن این نامه که گروهی آن را توبه نامه باب می دانند به این شرح است: «فداک روحی الحمدالله کما هو اهله و مستحقه که ظهورات فضل و رحمت خود را در هر حال بر کافه عباد خود شامل گردانیده. بحمدالله ثم الحمدلله که مثل آن حضرت را ینبوع رأفت و رحمت خود فرموده که به ظهور عطوفتش عفو از بندگان و تستر بر مجرمان و ترحم بر یاغیان فرموده. شهدالله من عنده که این بنده ضعیف را قصدی نیست که خلاف رضای خداوند عالم و اهل ولایت او باشد. اگر چه بنفسه وجودم ذنب صرف است ولی چون قلبم موفق به توحید خداوند جلّ ذکره و نبوت رسول او(ص) و ولایت اهل ولایت اوست و لسانم مقر بر کل ما نزل من عندالله است، امید رحمت او را دارم و مطلقاً خلاف رضای حق را نخواسته ام و اگر کلماتی که خلاف رضای او بوده از قلمم جاری شده، غرضم عصیان نبوده و در هر حال مستغفر و تائبم حضرت او را و این بنده را مطلق علمی نیست که منوط به ادعایی باشد، استغفرالله ربی و اتوب الیه من ان ینسب الی الامر و بعضی مناجات و کلمات که از لسان جاری شده دلیل بر هیچ امری نیست و مدعی نیابت خاصه حضرت حجت الله علیه السلام را محض ادعای مبطل و این بنده را چنین ادعایی نبوده و نه ادعای دیگر، مستدعی از الطاف حضرت شاهنشاهی و آن حضرت چنانست که این دعاگو را به الطاف و عنایات بساط رأفت و رحمت خود سرافراز فرمایند، والسلام» [۱۱] . پس از این ماجرا باب را دوباره به زندان برگرداندند. اما عوامل استعمار دست از تلاش خود برنمی داشتند و همه جا با رواج این شایعه که امام زمان ظهور کرده ایجاد بلوا و آشوب می کردند.

ماجرای خوشگذرانی ها و اعدام باب

بهائیان بر این اعتقادند که «سیدعلی محمدباب» برای اعلام ظهور خود ابتدا به مکه می رود و پس از ابلاغ این امر به زائران بیت الله الحرام، از آن جا دوباره به شیراز باز می گردد و با وسعت و دامنه بیشتری ادعای خود را مطرح می سازد. این امر موجب فتنه و فساد می شود تا جایی که حاکم فارس او را بازداشت می کند و سرانجام زمانی که بیماری وبا در شیراز شایع شده بود، به اصفهان می

رود. بابیان و بهائیان اعتقاد دارنـد که او شـش مرتبه ادعای خویش را تغییر داد. در مرتبه اول به سـید ذکر مشـهور می شود و ادعای «ذکریت» می کنـد. در مرتبه دوم ادعای «بابیّت» می نماید و خود را باب و نایب خاص امام زمان (عج) و واسـطه خیر و فیض بین او و مردم معرفی می کنـد. در مرتبه سوم دعوی «مهـدویت» می نمایـد و خود را مهدی موعود می داند. در مرتبه چهارم ادعای «نبوت» می کنـد و خویشـتن را پیامبر معرفی می نمایـد. در مرتبه پنجم ادعای «ربوبیت» و در مرحله و مرتبه شـشم دعوی «الوهیت» می کنـد! [۱۲] . بر اساس نوشـته های تاریخی، حاکم اصـفهان که منوچهر خان معتمد الدوله گرجی [۱۳] نام داشت و از عوامل روسیه تزاری بود، به سیدعلی محمد باب کمک می کند. داسـتان حمایت والی اصـفهان از سـید باب، بسـیار پیچیده است. بابیان و بهائیان بر این عقیده اند که «سـید علی محمد باب» در سال ۱۲۶۲ هجری قمری به سـبب شـیوع بیماری وبا عازم اصفهان گردید، در میانه راه نامه ای به حـاکم اصـفهان نوشت واز او خواست تـا برای وی منزلی منـاسب فراهم آورنـد. «منوچهر خـان» که از اهالی گرجسـتان بود به طریقی از اهداف استعماری روسیه خبر داشت، پس از رسیدن نامه باب، سلطان العلما امام جمعه وقت اصفهان را احضار کرد و به او فرمان داد تا خانه ای را برای اقامت باب آماده کند و افزون بر آن دستور داد تا امام جمعه، برادرش را برای استقبال از او به بیرون از دروازه اصـفهان بفرسـتد. بر اساس کتابهای تاریخی، بهائیان مـدعی اند «سـیدعلی محمد باب» به خانه امام جمعه اصـفهان وارد شد. امام جمعه از او خواست تا تفسیری بر سوره «والعصر» بنگارد. باب این خواسته را اجرا کرد. زمانی که تفسیر وی به دست امام جمعه اصـفهان رسـید، او از عمق و دامنه معلومات وی در شگفت شد و فوراً به دیدار سید باب شتافت. خبر این موضوع به گوش «منوچهر خان متعمـد الـدوله» حاکم اصـفهان نیز رسـید و او هم به ملاقات باب آمد و از وی خواست تا دلایل نبوت حضـرت محمد (ص) را برای او تشـریح کند. «سیدعلی محمد» رساله ای در این باره با عنوان «نبوت خاصه» نگاشت. والی اصفهان پس از خواندن این رساله با صـدای بلنـد اعلام کرد که تحت تأثیر نوشـته باب، از دین مسـیحیت دست برداشـته و به دین مقـدس اسـلام ایمان آورده است. به دنبال این حادثه، والی اصـفهان حمایت خود از «سـید علی محمد باب» را علنی تر ساخت و اسـباب و وسایل لازم را برای تبلیغات به طور کامل در اختیار وی گذاشت. حمایت والی و بی پروایی سـید علی محمد باب در امر تبلیغات، موجبات نارضایی مردم اصـفهان را فراهم آورد. تا جایی که عده ای از آنان شکایت به شاه بردند و «محمد شاه قاجار» پادشاه وقت دستور داد تا «سید علی محمد» به تهران اعزام گردد. امـا والی اصـفهان هرگز این فرمـان را اجرا نکرد. او برای آرام کردن مردم، «باب» را همراه عـده ای سـرباز روانه تهران سـاخت. امـا بـه صـورتی مخفیـانه ترتیـبی داد تـا سـربازان، وی را بـه صـورت پنهـانی بـه اصـفهان و عمـارت سرپوشـیده والی برگرداننـد. از این زمان به بعد «سید علی محمد باب» در اندرون «قصرخورشید» مورد پذیرایی رسمی والی اصفهان قرار گرفت. حتی منوچهر خان معتمدالدوله والی اصـفهان برای تکمیل اسـباب عیش و نوش سید باب، دوشیزه زیبایی را به عقد ازدواج وی در آورد. این زن بعـدها از سوی «بهأالله» «ام الفواحش» نام گرفت و برای کامجویی وقف عام «پیروان باب» گردیـد. چند ماه پس از این حادثه منوچهر خـان حـاکم اصـفهان از دنیـا رفت و از آنجـا که صـاحب فرزنـد نبود، برادرزاده اش گرگین خـان جای او را گرفت. حاکم جدیـد اصـفهان مراتب را به حـاج میرزا آقاسـی صـدر اعظم وقت اطلاع داد و میرزا آقاسـی از او خواست تا سـریعاً باب را به تهران بفرسـتد. اما پس از مشورت با علما، دستور خود را تغییر داد و از مأموران خواست تا سیدعلی محمد باب را از اصفهان به آذربایجان فرسـتاده و در آنجا زندانی نمایند. سیدعلی محمد باب تا شعبان ۱۲۶۴ قمری در زنـدان ماکو بود و همواره عده ای از طرفداران وی از طریق دادن رشوه به زندانبانها به ملاقات او می رفتند و پیام ها و دستورات وی را به نقاط مختلف می رساندند. محمدشاه قاجار و صدراعظم او حاج میرزاآقاسـی در برخورد با «باب» و «بابیان» آسانگیر بودند، اما شورش بابی ها در بسطام و زنجان در سالهای اولیه سلطنت «ناصـرالدین شـاه» موجب شـد تـا بار دیگر باب را به تبریز آوردنـد و در روز ۲۷ شعبان ۱۲۶۴ قمری او را بــه همراه یکی از مریـدانش بـه نـام میرزاعلی محمـد زنـوزی برای اعـدام به یـک گروه سـرباز نصـرانی (ارمنی) سپردنـد. سـربازان برای اجرای حکم، «سـیدعلی محمـد باب» و مریـدش را با طناب بسـتند و در مقابل یک دیوار آنها را تیرباران کردنـد. چون تفنگ های آن ایام از نوع

«سر پر» بود و به هنگام شلیک دود فراوان می کرد، پس از اجرای حکم و هنگامی که دودهای حاصله از شلیک سربازان فرو نشست، سربازان و مأموران دولتی ناظر بر اجرای حکم، جسد «میرزاعلی محمد زنوزی» را که کشته شده بود، دیدند، اما از جسد «سیدعلی محمد باب» خبری نبود. این امر برای دقایقی موجب هراس مأمورین شد و آنان به این اندیشه افتادند که مبادا واقعاً وی امام زمان بوده و به آسمان عروج کرده است. اما این بیم و هراس چند دقیقه بیشتر دوام نیاورد، و اندکی بعد «سیدعلی محمد باب» را در حالی که در یک اصطبل واقع در ارک تبریز پنهان شده بود یافتند و معلوم شد که طناب او براثر شلیک گلوله پاره شده و او با بهره گیری از دود حاصله از شلیک تفنگهای «سر پر» که فضا را انباشته کرده بود، از محل اجرای حکم گریخته و خود را در یک مستراح پنهان کرده است. به دنبال این حادثه کنسول روسیه در تبریز خواستار عفو «باب» می شود. اما این درخواست اجابت نگردید و «سیدعلی محمد باب» بار دیگر در مقابل جوخه آتش ایستاد و اعدام شد و جسد وی برای عبرت عموم به خندق شهر انداخته شد. اما بهائیان مدعی هستند که جسد سیدعلی محمد باب توسط شخصی به نام سلیمان خان افشار از خندق تبریز ربوده شد و به کارگاه حریر بافی حاج احمد میلانی منتقل و از آنجا به تهران حمل گردید و پس از گذشت زمانی حدود شصت سال به شهر حیفا در فلسطین اشغالی انتقال یافت و به طوری که سرهنگ فردوس مبلّغ بهائیان شمیران می گفت او را در تابوتی از بلور دفن کردند. چنانچه در صفحه ۳۴ کتاب «اقدس» آمده است: «قد حکم الله دفن الاموات فی البلور و الاحجار المتمنعه او لاخشاب الصلته اللطیفه و وضع الخواتیم المنقوشه فی اصابعم انه لهو المقدر العلیم»! [۱۴] . «محققاً خداوند دستور داده که اموات را در بلور دفن کنند و...».

پیوند بهائیت و صهیونیسم

از نکات مهمی که شائبه دخالت قدرتهای استعماری را در ماجرای ایجاد فرقه «بابیگری» و «بهائیگری» به یقین مبدل می سازد، حضور کنسول روسیه در مراسم اعدام «باب» و درخواست عفو برای اوست. بهاییان مدعی اند وقتی به خواسته کنسول توجه نمی شود و جنازه باب را به خندق می اندازند، وی نقاش ماهری را به محلی که جسد باب انداخته شده بود، می برد و از روی آن تصویری تهیه می نماید که نمونه ای از این تصویر هم اکنون در محل دفن او قرار دارد. [۱۵] . کینیاز دالگورکی در مورد جریان معدوم شدن «علی محمد باب»، چنین می نویسد: «(علی محمد) چند ماهی در بوشهر ریاضت می کشید ولی جرأت اظهاری نکرده... پس از دو ماه به طرف شیراز حرکت می نماید در راه جسته جسته عنوان مبشری را پیش کشیده نیابت امام عصر را اظهار می نماید تا به شیراز می رسد... و بعضی مردم عوام را دور خود جمع می نماید... (علما در مورد ادعاهایش از او سؤال می کنند و پس از چند چوب خوردن و چند ماه حبس) از شیراز بیرونش می نمایند. بیچاره عاق پدر و مادر با دست تهی از آنجا به اصفهان وارد می شود و لابد هزار مرتبه در دلش مرا لعنت کرده و نادم و پشیمان بود... همین که به من اطلاع رسید او وارد اصفهان شده یک نامه دوستانه به (منوچهر خان) معتمدالدوله حکمران اصفهان نوشتم و سفارش سید را نمودم که از دوستان من و دارای کرامت است از او نگاهداری شود... از بدبختی سید، معتمدالدوله مرحوم شد. سید بیچاره را گرفتند و به تهران روانه نمودند، من هم به وسیله میرزا حسین علی و میرزا یحیی و چند نفر دیگر در تهران جار و جنجال راه انداختم که صاحب الامر را گرفته اند، لذا دولت او را... به تبریز و از آنجا به ماکو بردند ولی دوستان من آن چه ممکن بود تلاش کردند و جنجال راه (انداختند)... من بیش از آن چه می کردم نمی توانستم بکنم... به علاوه اگر سید را در تهران نگاه می داشتند و سؤالاتی از او می شد یقین داشتم سید آشکارا مطالب را می گفت و مرا رسوا می نمود. پس به فکر افتادم که سید را در خارج از تهران تلف نموده پس از آن جنجال بر پا نمایم... پس از کشته شدن سید خبر آن در تهران به من رسید و (به) میرزا حسینعلی [۱۶] و چند نفر دیگر که سید را ندیده بودند گفتم جنجال بر پا نمایند...». نکته قابل توجه در ماجرای باب همگامی و وحدت رویه روسهای تزاری و استعمارگران انگلیسی است. این دو دولت که در اکثر موارد در ایران با یکدیگر رقابت داشتند، به دلایل نامعلوم بر سر مسأله باب با یکدیگر به نوعی

تفاهم رسیده بودند. هرچند که بعد از کشته شدن «باب» روسها از انگلیسی ها سبقت جستند و با دخالت صریح سفیر روسیه در نجات جان «میرزا حسینعلی نوری» (بهأالله) – که به خاطر شرکت در طراحی توطئه ترور ناصرالدین شاه در آستانه اعدام قرار داشت – و انتقال او به عراق، نزد بهائیان عزیز و محترم تر شدند، تا جایی که بهأالله به افتخار امپراتور روسیه لوح ویژه ای صادر کرد و پسرش عبدالبهأ رسماً برای روسها جاسوسی می کرد. این وضع تا انقلاب کمونیستی روسیه در سال ۱۹۱۷ ادامه داشت، پس از آن بهایی ها به طور کامل به دامان انگلستان افتادند و تا آنجا پیش رفتند که همان عبدالبهأ- که برای روسها جاسوسی می کرد- به خاطر خدماتش از دولت انگلیس لقب «سر» دریافت کرد. البته از سال ۸۶۸ میلادی که میرزا حسینعلی نوری (بهأ) و همراهانش به «بندر عکا» منتقل شدند، پیوند بهائیان با کانون های مقتدر یهودی غرب تداوم یافت و مرکز بهائی گری در سرزمین فلسطین به ابزاری مهم برای عملیات بغرنج ایشان و شرکایشان در دستگاه استعماری بریتانیا بدل شد. به نوشته فریدون آدمیت: «عنصر بهائی چون عنصر جهود [۱۷] ، به عنوان یکی از عوامل پیشرفت سیاست انگلیس در ایران درآمد. طرفه این که از جهودان نیز کسانی به این فرقه پیوستند و همان میراث سیاست انگلیس به آمریکا نیز رسیده است» [۱۸] . این پیوند در دوران ریاست عباس افندی (عبدالبهأ) بر فرقه بهائی تداوم یافت. در کتاب خطابات عبدالبهأ که در ۲۸۸ صفحه و در مصر چاپ شده، در صفحه ۲۳ در نطق سپتامبر ۱۹۱۱ م آمده است: «اهالی ایران بسیار مسرورند از اینکه من آمدم اینجا. این آمدن من اینجا سبب الفت بین ایران و انگلیس است ارتباط تام حاصل می شود نتیجه به درجه ای می رسد که به زودی از افراد ایران جان خود را برای انگلیس فدا می کند». [۱۹] . در دوران جنگ اول جهانی، فرقه بهایی کارکردهای اطلاعاتی جدی به سود دولت بریتانیا داشت و این اقدامات، کار را بدانجا رسانید که گویا در اواخر جنگ، مقامات نظامی عثمانی تصمیم گرفتند «عباس افندی» را اعدام کنند و اماکن بهائیان در «حیفا» و «عکا» را منهدم نمایند اما اندکی بعد عثمانی شکست خورد و این طرح تحقق نیافت. پس از پایان جنگ اول جهانی، که قیمومیت فلسطین توسط شورای عالی متفقین به بریتانیا واگذار شد، سرهربرت ساموئل، اولین کمیسر عالی فلسطین که چرچیل، نام «شاه ساموئل» را بر او نهاده بود، در ۵ سال حکومت مقتدرانه اش در فلسطین دوستی و همکاری نزدیکی با عباس افندی داشت. در اوایل حکومت «ساموئل» دربار بریتانیا به پاس قدردانی از خدمات بهائیان در دوران جنگ نشان و عنوان «شهسوار طریقت امپراتوری بریتانیا» را به «عباس افندی» اعطا کرد. [۲۰] .

بهائیت را بشناسیم

میرزا حسینعلی نوری (بهأالله) در سال ۱۲۳۳ قمری در تهران به دنیا آمد. پدرش «میرزا عباس» به کار منشی گری و حسابداری و معلمی در خانه شاهزادگان و اشراف روزگار اشتغال داشت و حسینعلی خواندن و نوشتن را نزد پدر آموخت. البته او بعدها ادعای «امّی» بودن کرد، اما خواهرش این امر را تکذیب می کند. با پیدایی «سیدعلی محمد شیرازی» (باب)، میرزا حسینعلی با پیروی از فرقه بابیگری کم کم از سران مهم فرقه «بابیه» می شود. وی در افتضاحات «بدشت» واقع در حوالی شمال شرقی کشور که در آنجا هواداران و پیروان «باب» نسخ دین مبین اسلام را اعلام کردند، حضوری فعال داشت. در این روز طاهره قرة العین با چند تن از مردان پیرو باب همبستر شد و چون خبر اعمال زشت و غیر اخلاقی و پرده دری های آنان به محمدشاه قاجار رسید فرمان قتل او را صادر کرد. اما با مرگ محمدشاه این فرمان اجرا نشد و میرزاحسینعلی با حمایت مأموران سفارت روسیه به تهران بازگشت.

افتضاحات بهاء سران فرقه را فراری داد

پس از آغاز پادشاهی «ناصرالدین شاه»، میرزاتقی خان امیرکبیر که از نقش میرزا حسینعلی نوری در تحرکات و بلوای بابیان خبر داشت، او را به عراق تبعید کرد. میرزا حسینعلی نوری پس از عزل و قتل ناجوانمردانه امیرکبیر [۲۱] ، که بهائیان آن را انتقام الهی

می نامند، [۲۲] و در ایام صدارت میرزا آقاخان نوری به ایران بازگشت و در رأس یک گروه، برنامه ای را برای ترور «ناصرالدین شاه» طراحی کرد. آنان با شلول و قداره به شاه حمله بردند. اما این طرح ناکام ماند و کلیه «بابیان» فعال در این برنامه بازداشت و به فرمان شاه بـه اعدام محکوم گردیدند و هریک از آنها برای اعدام به یکی از اصناف تهران سپرده شدند و از میان آنها تنها «میرزاحسینعلی نورکجوری» (بهأالله) با دخالت سفیر روس جان سالم به در برد. میرزا حسینعلی (بهأالله) پس از طراحی برنامه ترور شاه، برای اینکه از مظان اتهام دور باشد، قبل از اجرای این طرح به خانه ییلاقی میرزا آقاخان نوری صدراعظم وقت و جانشین «امیرکبیر» می رود و منتظر نتیجه اقدام همفکران و بابی های مأمور ترور می ماند. چون خبر شکست این توطئه و بازداشت «بابی ها» به او می رسد، به سرعت خود را به سفارت روسیه در «زرگنده» می رساند. شوقی ربانی رهبر بهائیان در روزگار رضاخان و محمدرضا پهلوی در این مورد چنین می نویسد: «هنگامی که قضیه سوء قصد اتفاق افتاد، حضرت بهأالله در لواسان تشریف داشتند و میهمان صدر اعظم بودند و خبر این حادثه در قریه افجه به ایشان رسید... سواره به اردوی شاه که در نیاوران بود رفتند و در بین راه به سفارت روس که در زرگنده نزدیک نیاوران بود رسیدند. در زرگنده میرزا مجید شوهر همشیره مبارک که در خدمت سفیر روس پرنس دالگورکی سمت منشی گری داشت آن حضرت را ملاقات کرد و ایشان را به منزل خود که متصل به خانه سفیر بود دعوت و هدایت نمود. شاه از استماع این خبر غرق دریای تعجب و حیرت شد و معتمدین مخصوص به سفارت فرستاد... تا حضرت بهأالله را از سفارت روس تحویل گرفته به نزد شاه بیاورند... سفیرروس از تسلیم حضرت بهأالله به نمایندگان شاه امتناع ورزید و از هیکل مبارک استدعا نمود که به خانه صدراعظم تشریف ببرند ضمناً از شخص وزیر به طور صریح و رسمی خواستار گردید ودیعه پربهایی که دولت روس به وی می سپارد در حفظ و حراست آن بکوشد... و کاغذی به صدراعظم نوشت که باید حضرت بهأالله را از طرف من پذیرایی کنی و در حفظ این امانت بسیار کوشش نمایی و اگر آسیبی به حضرت بهأالله برسد و حادثه ای رخ دهد تو مسؤول سفارت روس خواهی بود...» [۲۳] . ناصرالدین شاه که از حادثه ترور سخت به خشم آمده بود، آنچنان که باید و شاید به خواسته های سفیر روسیه توجه نمی کند و «میرزا حسینعلی» را به زندان می اندازد. اما به این سبب که وی با مساعدت و موافقت دولت روسیه به سلطنت رسیده بود و توان مقابله با قدرت استعماری روسیه تزاری را نداشت و پرنس دالگورکی سفیرروسیه هم مرتباً ماجرا را دنبال می کرد، سرانجام با این شرط که «میرزا حسینعلی نوری» (بهأالله) برای همیشه از ایران تبعید شود، با آزادی او موافقت می کند. بهائیان بر این اعتقادند که پس از آزادی «میرزاحسینعلی نوری»، سفیر روسیه رسماً از او دعوت کرد تا به خاک روسیه برود. اما دولت ایران وی را به عراق فرستاد و او را در حالی که توسط تعدادی از نیروهای روسی و ایرانی همراهی می شد، از ایران تبعید کرد. میرزاحسینعلی نوری پس از آزادی از زندان لوح ویژه ای به زبان عربی درباره امپراتور روسیه نیکلاویچ الکساندردوم صادر می کند که متن فارسی آن به این شرح است: «یکی از سفیران تو مرا هنگامی که در زندان تهران زیر غل و زنجیر بودم یاری و همراهی کرد و به این خاطر خداوند برای تو مقامی معین فرمود که جز خودش هیچکس رفعت آن را نمی داند» [۲۴] . بابیان وبهائیان توسل به زور را برای پذیرفتن آئین خود منع کرده بودند، مگر در مورد مسلمانان که مال و جان و ناموس آنان را مباح اعلام کرده و حتی آنان را شکنجه می دادند و سپس به شهادت می رساندند. البته قساوت و سبعیت از جمله خصائص اولیه اعضای فرقه بابیت بوده که فریدون آدمیت در مورد آنان گفته است که آنان در جریان شورشهای خود با مردم و نیروهای دولتی رفتاری سبعانه داشتند و اسیران جنگی را دست و پا می بریدند و در آتش می سوزاندند. او بساط بهأ را از روز نخست مبتنی بر دستگاه میرغضبی و آدمکشی می داند [۲۵] و عبدالحمید آیتی نیزبهائیان را دارای اخلاقی خشن و سخت دل و کینه جو و متظاهر به مهر ومحبت معرفی می کند. [۲۶] . در این مورد می توان به حادثه تلخ قلعه طبرسی مازندران و حوادث خونبار «زنجان» توسط بابیان که با قتل و غارت و جنایات بیشماری همراه بود و بالأخره پس از خونریزی بسیار توسط حکومت سرکوب شد، اشاره کرد. [۲۷] . به دنبال تبعید میرزاحسینعلی، برادر بزرگترش میرزایحیی صبح ازل هم با لباس مبدل خود را به عراق می رساند و کم کم

اجتماعی از بابیان در خاك عراق ایجاد می گردد که مهم ترین هدفشان اذیت و آزار شیعیان بود. به طوری که شوقی افندی می نویسد: «در عراق شیوه بابیان این بود که شب ها به دزدیدن لباس و نقدینه و کفش و کلاه زوار اماکن مقدسه و شمع ها و صحایف و زیارتنامه ها و جام های آب سقاخانه ها پردازند.» [۲۸] .

تبعید بهاء به عکا و تولد فرقه بهائیت

او می افزاید به سبب کینه ای که بابیان از شیعیان داشتند، در ایام عاشورای حسینی در کربلا جشن و پایکوبی راه می انداختند که این سنت بی شرمانه از قرهٔ العین [۲۹] به یادگار مانده بود. رفتار دد منشانه و دور از انصاف بابی ها با مسلمین اندك اندك بالا می گیرد تا جایی که به زد و خورد می انجامد. انجام اینگونه اعمال وحشیانه ادعا نیست، حتی حسینعلی نوری بهألله (رهبر اصلی و به اصطلاح پیامبر این فرقه) در این مورد می گوید: «جمیع ملوك الیوم این طایفه را اهل فساد می دانند، چه که فی الحقیقه در اوایل اعمالی از این طایفه ظاهر [می شد] که فرایض ایمان مرتعد [۳۰] (می شد). در اموال ناس، من غیر اذن تصرف می نمودند و نهب و غارت و سفک دمأ را از اعمال حسنه می شمردند.» [۳۱] . بهألله پس از این همه فجایع در لوح خود آورده: «این ظهور، ظهور رحمت کبری و عنایت عظمی است چه که حکم جهاد را از کتاب محو نموده و منع کرده». [۳۲] . البته او از اول هم همواره سعی در حفظ جان خود و دوری از مهالك و معارك بابیه داشت، پس از اعلان دعوت نیز، طریقه مبارزه رویاروی را کنار گذاشته و پای از جنگ و ستیز فرا کشید (اما از ترور و ضربت مخفی زدن دریغ نکرد) چه در این طریقه و روش دین سازی، هم شخص دین ساز، از خطرات برکنار است و هم افراد مردم چون خود را با خطر مواجه نمی بینند بیشتر به دین وی وارد می شوند، تا در مذهبی که اساسش بر شورش و انقلاب بر ضد دولت و حکومت باشد. میرزا حسینعلی به تجربه آموخته بود که در دین انقلابی باب نه مؤسس می ماند نه حروف حیّ، این بود که طریقه و تاکتیک را عوض کرد و «قتال و جدال و دفاع و جهاد» را که مایه خطر بود کنار گذاشت و به اصطلاح «علم و عرفان و نطق و بیان» جای سیف و سنان را گرفت. البته این طریقه با صرفه تر بود، زیرا در نطق و بیان کمتر خطر جان است. [۳۳] . سرانجام رفتار غیرانسانی بابی ها موجب می شود تا در سال ۱۲۸۰ قمری دولت عثمانی آنان را به استانبول تبعید نماید. در آغاز این سفر تبعید، میرزاحسینعلی داعیه خویش را آشکار می سازد و ادعای «من یظهره اللهی» می کند و می گوید «آنکس که منتظر او هستید، من هستم» و به این ترتیب ادعای مهدویت نمود و با این ادعا بین بابی ها ایجاد اختلاف می کند. تا جایی که میرزا یحیی صبح ازل - برادر بزرگ تر بهألله - می گوید: «برادرم سودای ریاست دارد». بحث و جدل بین بابیان بر سر جانشینی و ادعای مهدویت بهألله مدت چند ماه به طول انجامید. در این زمان کاروان بابیان را از استانبول به سمت «ادرنه» [۳۴] حرکت دادند. در این شهر اختلاف آنان چهره علنی گرفت و کار آنان به درگیری و چند دستگی کشید. به این صورت که گروهی جانب برادر بزرگتر یعنی میرزا یحیی صبح ازل را گرفتند و او را پیشوای خود خواندند و «ازلی» نام گرفتند و گروهی دیگر ادعای میرزا حسینعلی بهألله را پذیرفتند و «بهائی» نامیده شدند و عده ای هم به دنبال میرزا اسدالله دیانی رفتند و«دیانی» شهرت یافتند. عده ای هم دامن رؤسا و سرکردگان بابیگری را رها کرده تنها کتاب «بیان» را محترم شمردند که به «بیانی ها» معروف گردیدند. این درگیری ها و انشعابات آسیب های فراوانی به فرقه ضاله بابیگری وارد آورد. در این میانه «بهألله» اعلام داشت که وصیت باب پیرامون جانشینی «میرزا یحیی صبح ازل» ساختگی است و او به دستیاری میرزا عبدالکریم قزوینی کاتب، آن را جعل کرده اند. بهألله از همین زمان دست از ادعای مهدویت و «من یظهره اللهی» کشید و با صراحت اعلام داشت که از زمان زندانی شدن در تهران، یعنی در سال ۱۲۶۹ به مقام پیامبری رسیده است و وظیفه همگان است که به او ایمان بیاورند. این جدال و جدایی در شهر «ادرنه» موجب درگیری بین هواداران «بهألله» و «صبح ازل» شد و سرانجام کارشان به زد و خورد و کشتار کشید و حتی ماجرا تا آنجا پیش رفت که «میرزا حسینعلی» (بهألله)، با نهایت بی شرمی رسماً برادر خود «میرزا یحیی» (صبح ازل) را که سالها به

عنوان جانشین باب او را مورد تکریم و احترام قرار می داد، حرامزاده خواند و مدعی شد که با همسر دوم «سیدعلی محمد باب» روابط نامشروع جنسی داشته است و به همین سبب به همسر باب لقب «ام الفواحش» داد. «میرزا یحیی» همچنین از جانب بهأ و بهائیان به القاب خر، گاو نر، گوساله، مار، مگس، سوسک و... مفتخر گردید. در این میان، ازلیان هم بیکار ننشستند و علاوه بر گفتن مسائل زشت اخلاقی در مورد «بهأ» خطاب به او گفتند، جناب ایشان (بهأالله) را نشاید که پیش از درمان رعشه دست! و باد فتق! خود به علاج دردهای بشریت بپردازند و کوس نبوت یا الوهیت زنند و... پس از اینکه کار درگیری و اختلاف بابیان به کشت و کشتار رسید، زعمای کشور عثمانی تصمیم به جدایی آنان گرفتند و «میرزا یحیی صبح ازل» را به جزیره قبرس و «میرزا حسینعلی» بهأالله و هوادارانش را به «قلعه عکا» در خاک فلسطین تبعید کردند. البته تبعید بهأ از ایران و دوری او از مردم و در نتیجه عدم دسترسی مردم به وی و افکار او، به نفع بهائیان و با رضایت سران بهائیت صورت می گرفت و عبدالبهأ در یکی از الواح به مزایای این امر اشاره می کند. ودر این میان بهائیان تا آنجا که توانستند با شیوه مظلوم نمایی دلهای غافلان را به خود جلب کردند. میرزا حسینعلی «بهأالله» پس از رسیدن به عکا به صورت کامل و علنی دست از ادعای نایب باب بودن برداشت و رسماً خود را پیامبر نامید و فرقه «بهائیت» را بنیان گذاشت که فوراً از جانب دولت روسیه به رسمیت شناخته شد. دولت استعماری روسیه پس از به رسمیت شناختن فرقه ضاله بهائیت به عنوان یک دین، همه گونه امکانات در اختیار آنها گذاشت. این دولت در نخستین اقدام مرزهای خود را به روی بهائیان گشود و اولین معبد این فرقه را به نام «مشرق الاذکار» در شهر عشق آباد ایجاد کرد.

ادعای الوهیت

حمایت دولت روسیه تزاری تا پایان حاکمیت خاندان رومانوف (تزارها) و پیروزی انقلاب کمونیستی در اکتبر ۱۹۱۷ میلادی ادامه یافت. «بهأالله» نیز وابستگی به روسیه را پنهان نمی کرد. به طوری که در یکی از الواح خود از پیروانش می خواهد تا همواره دولت بهیه روس را دعا کنند. کینیاز دالگورکی جریان را چنین شرح می دهد: «(پس از ترور ناصرالدین شاه) میرزا حسینعلی و بعضی دیگر از محارم مرا هم گرفتند، من از آنها حمایت کرده با هزاران زحمت همه کارکنان سفارت حتی خود من شهادت دادیم که اینها بابی نیستند لذا آنها را از مرگ نجات داده به بغداد روانه شان کردیم. من به میرزا حسینعلی گفتم که تو میرزا یحیی را در پس پرده بگذار و او را من یظهره الله بخوان... و مبلغ زیادی به آنها پول دادم... (از آنجا که) میرزا حسینعلی هم پیرمرد و هم علم و اطلاع نداشت لذا چند نفر آدم باسواد همراه او نمودم... زن و بچه و کس و کار او (حسینعلی) را هم روانه بغداد کردم که دلواپسی نداشته باشد و در آنجا تشکیلاتی دادند. کاتب وحی درست کردند، من هم چند نفر منشی و کتب چندی که از سید مانده بود جرح و تعدیل نموده برای آنها فرستادم که نسخ زیادی از آنها استنساخ نمایند. بعضی از الواح را از برای آنهایی که سید را ندیده و گول خورده بودند هر ماه تهیه کرده و می فرستادند. یک قسمت کار سفارتخانه منحصر به تهیه الواح و انتظام کار بابیها بود... و همه ماهه برای او (حسینعلی) و مردمش دو سه هزار تومان پول می فرستادم و در این بین دولت عثمانی آنها را به اسلامبول و از آنجا به «ادرنه» فرستاد و دولت روسیه هم به تقویت آنها پرداخت. خانه و مکان برای آنها تهیه می شد و ما آن لوایح را با یک آب و تابی به ولایات می فرستادیم... در این ضمن میرزا حسینعلی با برادر سر ریاست به هم زد و میرزا یحیی زیربار برادر خود نرفت... از برادر جدا شده به طرف جزیره قبرس رفت.... و خود را «صبح ازل» نامید. ... ما درصدد برآمدیم عباس پسر حسینعلی را بگذاریم درس بخواند... به واسطه شهرت هایی که به اسم میرزا یحیی داده بودند لابد شدیم اسم بابی را تبدیل به بهایی کنیم». [۳۵] . از آنجا که این الواح توسط روس ها نوشته می شد و حسینعلی میرزا هم سواد درست و حسابی نداشت و مطالب مندرج در الواح آشفته و متناقض بود، اعتراضاتی در پی داشت. حسینعلی میرزا در پاسخ کسانی که به عدم رعایت اصول زبان عربی توسط او ایراد گرفته اند می گوید: «یا معشرالعلمأ لاتفرقوا کتاب الله بما عندکم من القواعد و العلوم انه لقسطاس الحق بین الخلق قدیوزن ما عند

الامم بهذاً لقسطاس الاعظم و انه بنفسه لوانتم تعلمون». [۳۶] . حاصل آنکه: علما نباید نوشته های این کتاب را با قاعده های صرف و نحو بسنجند، بلکه باید قاعده های ادب عرب را با این نوشته های من بسنجند! [۳۷] . در کتاب «قرن بدیع» بهاییان، درباره فرستادن میرزا حسینعلی بهأ به «عکا» چنین آمده است: «صبح دوم جمادی الاولی ۱۲۸۵ هجری (مطابق با ۲۱ اوت ۱۸۶۸) سفینه حامل مهاجرین که به یک شرکت اتریشی تعلق داشت، به جانب اسکندریه حرکت نمود... در اسکندریه مهاجرین به سفینه دیگری که متعلق به همان شرکت بود منتقل گردیدند و آن سفینه پس از توقف مختصر به جانب حیفا رهسپار شد. چند ساعت بعد با یک کشتی شراعی (بادبانی) به جانب عکا حرکت نمودند و بعد از ظهر یوم ۲ جمادی الاولی ۱۲۸۵ به شهر اخیر وارد شدند...» [۳۸] . میرزا حسینعلی نوری (بهأالله) پس از ۲۴ سال زندگی در شهر «عکا» در روز دوم ذیقعده ۱۳۰۹ هجری قمری مرد و در همان شهر دفن شد که هم اکنون قبر او قبله بهائیان است. یکی از مبلغین معروف بهائی به نام محمدعلی قائنی در این مورد می نویسد: «قبله ما اهل بهأ روضه مبارکه در مدینه عکا می باشد که در وقت نماز خواندن باید رو به آن بایستیم و قلباً متوجه به «جمال قدم» یعنی بهأ باشیم...» [۳۹] . میرزا حسینعلی بهأالله پس از ادعای پیامبری مدعی «الوهیت» می شود و خود را خداوند و خالق جهان می شمارد. ادعای «الوهیت» میرزا حسینعلی نور کجوری (بهأالله) بیشتر به یک شوخی می ماند و عده ای تصور می کنند که این امر ساخته و پرداخته مخالفان بهائیت بوده است. اما نگاهی از سر تأمل بر نوشته های میرزا حسینعلی نوری (بهأالله) این شائبه را به یقین تبدیل می کند. برای اثبات ادعای الوهیت بهأالله به چند نمونه از نوشته های اونگاه می کنیم. بهأالله هنگامی که در زندان عکا گرفتار بود، چنین نگاشت: «اسمع ما یوحی من شطر البلأ علی بقعه المحنه و الابتلأ من سدره القضأ انه لا اله الا انا المسجون الفرید». [۴۰] . (بشنو آنچه را که وحی می شود از مصدر بلا- بر زمین غم و اندوه از سدره قضا بر ما به اینکه نیست خدایی جز من زندانی یکتا». در قسمتی دیگر از کتاب مبین می گوید: «کذلک امر ربک اذکان مسجوناً فی اءخرب البلاد». [۴۱] . (اینگونه امر کرد پروردگارت، زمانی که بود زندانی در خراب ترین شهرها». و نیز می گوید: «تفکر فی الدنیا و شأن اهلها ان الذی خلق العالم لنفسه قد حبس فی اءخرب الدیار بما اکتسبت ایدی الظالمین». [۴۲] . (درباره دنیا و حالات مردم آن بیندیش. زیرا آنکه جهان را برای خود خلق کرد، در خراب ترین مکان ها به دست ستمکاران زندانی است). و در جای دیگری از کتاب مبین آورده است: «ان الذی خلق العالم لنفسه منعوه اءن ینظر الی اءحد من احبائه» [۴۳] . (آن کسی که جهان را برای خودش خلق کرد، او را منع می کنند که حتی به یکی از دوستانش نظر افکند).

لاطایلات باب

اشاره

حسینعلی بهأ انبوه پر شمار مردم را که به ادعای خدایی او وقعی نمی گذاشتند در شمار غافلین می خواند و در جواب کسانی که از او می پرسیدند: تو که خود را خدا می دانی، چرا بعضی از مواقع می گویی ای خدا، و در بعضی از نوشته هایت از او استمداد می طلبی؟ می گوید: «یدعو ظاهری باطنی و باطنی ظاهری لیست فی الملک سوای ولکن الناس فی غفله مبین». [۴۴] . (باطن من ظاهر من را می خواند و ظاهرم باطنم را، در جهان معبودی غیر از من نیست، لیکن مردم در غفلت آشکارند). و در کتاب بدیع نیز آمده است: «انه یقول (خود بهأ) حینئذ اننی انا الله لا اله الا انا کما قال النقطه (سیدباب) من قبل و بعینه یقول من یأتینی من بعد». [۴۵] .

کتاب بیان کتاب آسمانی باب

سیدعلی محمد باب پس از ادعای نبوّت، مطالب بی سر و ته خود را در قالب کتاب به پیروان خود عرضه کرد. اعتضاد السلطنه که

خود معاصر بـاب بوده در این بـاره می نویسـد: «و از مزخرفات خود بعضـی را قرآن و برخی را مناجات نام نهاد و به آنها داد که به جای قرآن مجید و صـحیفه سـجادیه آن کلمات را قرائت کنند...». [۴۶] . بـاب در کتاب تفسـیر سوره یوسف، خود را العیاذ باللّه از خـاتم النبیین بالاـتر دانسـته، به این دلیـل که مقام محمـد «صـلوات الله علیه و آله» مقام الف بود و مقام من نقطه!!. [۴۷] . باب کتاب اساسـی تعلیماتی خود را بیان نامیده و طبق معمول خود، اساس تقسـیمات آن را بر ۱۹ گذاشته و کتاب را به ۱۹ واحد و هر واحد را به ۱۹ بـاب تقسـیم کرده است ولی خود او یـا علمش کفایت نکرده که این کتاب اساسـی خود را تمام کنـد!! زیرا فقط ۱۱ واحد را نوشـته و کتاب را ناتمام گـذارده و اتمام آن را به «من یظهره الله» حوالت کرده است... خود باب بیان عربی را تا واحد یازدهم بیشتر نتوانست بنویسد خلیفه او (صبح ازل) نیز فقط بیان فارسی را تا واحد یازدهم تکمیل کرده است. [۴۸] . معمولاً نامه ها و کتب باب با خطبه و مناجات و حمـد خدا شـروع می شود و در این قسـمت درست تقلیدی ناقص از قرآن کریم است و حتی اغلب عبارات قرآن مجیـد را بعینه یـا بـا تفـاوت جزئی به نـام خود آورده است و از این حـد که می گـذرد و به مطلب می پردازد، سـنگینی و اغلاـط و اشـکال آن شـروع می شود و اغلب اوقـات کلمـات مخـالف قواعـد صـرف و جملاـت ناسازگار با اصول نحو در آن پیـدا می آیـد. صاحب کتاب «باب و بها را بشناسـید» برای نمونه قسمتی از نوشته های او را نقل کرده و نموداری از اسلوب ثقیل و متصنع و مغلوط او به دست داده است و ما نیز قسـمت هایی کوچک از کتب مختلف او نقل می کنیم تا نمونه ای به دست داده باشـیم و بر داوری ما در اسلوب نگارش غلط و عامیانه وی شاهدی عادل باشد. اینک قسمتی از لوحی که پیروانش سخت بدان می نازند: «آثارالنقطه جل و عز البیان فی شؤن الخمسه من کتاب الله عز وجل کتاب الفأ بسم الله الأبهی بالله الله البهی البهی، الله لا اله هو الابهی الابهی الله لا اله الاـ هو البهی البهی، الله لاـ اله الاـ هو المبتهی المبتهی، الله لاـ اله الا هو المبهی المبهی، الله لا اله الا هو الواحـد البهیان. ولله بهی بهیان بهأالسـموات و الاـرض و مـا بینهمـا و الله بهأباهی بهی و لله بهی بهیان بهیه السـموات و الارض و ما بینهما و الله بهیان مبتهی مبتهأ ولله بهی بهیان ابتهأ السموات و الارض و ما بینهما ولله بهیان مبتهی مبتها». [۴۹] . این بود مقدمه لوحی که بهائیان خیلی به آن اهمیت می دهند و خواننده خود درک می کند که سراسر این جملات از لحاظ معنی نارسا و از لحاظ لفظ خلاف اصول علم صرف و تصریف لغات در عربی است. تازه اینکه مقصود نویسـنده چیست؟! معلوم نیست. به همین جهت باز قسـمت های دیگری از این لوح مهم!! را می آوریم تا خواننده را اطلاع بیشتری بر سـبک و اسلوب مدعی و بدعت گذار بی مایه حاصل آید: «هذا کتاب من عندالله المهیمن القیوم الی من یظهره الله انه لاـ اله الاـ انـا العزیز المحبوب ان اشـهد انه لاـ اله الاـ هو و کـل له عابـدون. انـا قـد جعلنـاک جلالاً جلیلا للجاللین و انا قـد جعلناک جمالاً جمیلًا للجاملین و انا قد جعلناک عظیمانا عظیماً للعاظمین و انا قد جعلناک نوراً نوراناً نویراً للناورین و انا قد جعلناک رحماناً رحیما للراحمین قل انا قد جعلناک عزاناً عزیزاً للعازین قل انا قد جعلناک حباناً حبیباً للحابیین...». [۵۰] . باز از همین لـوح معروف که بهـائی هـا آن را در حق میرزا حسـینعلی می داننـد: «تبـارک الله من رب ممتنع منیع و تبـارک الله من ملک مقتدر قدیر و تبارک الله من سـلط مسـتلط رفیع و تبارک الله من عظم معتظم عظیم و تبارک الله من شمخ مشتمخ شمیخ و تبارک الله من بـذخ مبتذخ بذیخ و تبارک الله من فخر مفتخر فخیر و تبارک الله من ظهر مظتهر طهیر و تبارک الله من قهر مقتهر و قهیر و تبارک الله من غلب مغتلب غلیب... الخ». [۵۱] . این است آنچه به اسم «کتـاب» برای معتقـدین به خود آورده و لطف کلام در این است که این نوشـته ها را «معجزه»ی خود می دانـد. معجزه ای که نه سـر دارد نه ته! نه از لحاظ ادبی اهمیتی را حائز است نه از لحاظ دینی یا فلسـفی یا علمی. برای نشان دادن اسـلوب مکرر و دراز نویسی لاطائل وی من عقیده دارم همین مقدار کافی است. ولی برای این که توهمی نشود که مـا یـک قسـمت را فقـط ذکر کرده ایم، اینـک نمونه هـای دیگر: «یا خلیل بسم الله الا قـدم الا قـدم بسم الله الواحد القـدام بسم الله المقدم المقدم بسم الله القادم القدام بسم الله القادم القدام بسم الله القادم القدوم بسم الله القادم القدمان (بعد از ۲۵ بار تکرار دیگر) بالله الله الواحـد القدام بالله الله المقدم المقدم بالله الله القادم القدام، بالله الله القادم القدوم بالله الله القادم القدوم (بعد از ده سطر دیگر به همین نحو تکرار) الله لا اله هو الاقـدم الاقدم، الله لا اله الا هو الواحد القدام. الله لا اله الا هو المقدم المقدم. الله لا اله الا

هو المقـدم المقـدم. الله لا اله اله هو القادم القدام. الله لا اله الا هو القادم القدوم. الله لا اله اله هو القادم القدمان. الله لا اله الا هو القادم المتقـدم (بعـد از ده سـطر دیگر به همین نحو) اننی انا الله لا اله الا انا الاقـدم، اننی انا الله لا اله انا الاقدم اننی انا الله لا اله الا انا الواحد القـدام (به همین نحـو ۱۸ سـطر دیگر تکرار می شـود». [۵۲] . بـاز از یـک لـوح دیگر: «بقوله ان هـذا آثـار نقطه عزوجـل فی شـئون الخمسه، بسم الله البهی الابهی. الحمـدالله الـذی قـد اظهر ذاتیات الحمـدیات باطراز طرزاً طرزانیه و اشـرق الکونیات الذاتیات باشـراق شوارق شراق شرقانیه و الاح الذاتیات البازخیات بطوالع بدایع رقایع منایع مجد قدس متناعیه، استحمد حمداً ماحمده احد من قبل و لا یستحمده احـد من بعـد. حمـداً طلع و اضـأ و اشـرق فانـار و برق فأبـاد و اشـرق فاضـأ و تشـعشع فـارتفع و تسـطع فامتنع حمـداً شـراقاً ذوالاـشتراق و براقـاً ذوالاـبتراق و شـقاقاً ذوالاشـتقاق، رقاقـاً ذوالارتقـاق. حقاقاً ذوالاحتقاق. کناز ذوالاکتناز، ذخار ذوالاذتخار، فخار ذوالافتخار و ظهار ذوالاظتهار». [۵۳] .

دستورالعمل های من درآوردی

اشاره

آیا این نوشـته ها به هـذیان یک تبدار شبیه نیست؟! [۵۴] . البته اسـلوب نگارش فارسـی او از لحاظ روانی و سادگی و عمق معنی!!، عیناً مانند نوشـته های عربی وی است و در این آثار جز بعضـی حروف و روابط، دیگر کلمه فارسـی دیده نمی شود و اسلوب جمله بنـدی به صورت جمله های زبان عربی ولی مخلوط است به طوری که اغلب اوقات فهم آن غیر ممکن است. به خصوص که به رمز و کنایه صـحبت می کنـد. مثلاً در خطاب به ملا محمـدعلی ملقب به قـدوس می گویـد: «یا محمد قبل علی» یا این که خود را «ذات حروف السبع» می خواند (حروف کلمه علی محمد هفت است) و گاهی هم برابر عددی اسامی را می نویسد. اینک جملاتی چند از کتـاب بیان فارسـی وی، تا اسـلوب فارسـی نوشـتن او نیز روشن شود: از بیان فارسـی باب اول از واحـد ثانی «شـبهه ای نیست که هر مرآتی که مقبل شـمس می شود، خود مستشرق می شود والا خود بنفسه طالع می شود و غارب می گردد و عز کل است که به ثمره وجود خود که فوز بلقأالله و ایمان به آیات اوست برسـند والا خود شـئی باطل می گردد بنفسه و همین شـجره است که غرس شـجره قرآن را در افئـده مردم نمود، از برای امروز و امروز کل خود را نسبت به او مفتخر و معزز می دانـد و می کنند آنچه که می کنند و این است معنی لاـحول و لاـ قوه الاـ باالله در تشـریع الا اگر این نسبتی که حقیقت نـدارد، از خود سـلب نماینـد به قـدر ذبابه قـدرت ندارند...».

از بیان باب السابع من الواحد الثانی

«خداونـد طین را بیت خود قرار داده که کسـی که یوم قیامت عرض بر شـجره حقیقت می شود، از اقرار به عرض او و از لقأ او به لقأ او مستبعد نگشته و تسع تسع عشر عشر آنی از یوم قیامت بهتر است از آنچه سنین ما بین القیامتین می گذرد». [۵۵] .

بعضی از فروع تعالیم باب

تمـام کتب دینی و اخلاـق و ادبی و علمی بایـد محو و نابود شونـد! تنها کتاب «بیان» معتبر می باشـد و با وجود آن، نبایـد به کتب و آیات و تفاسیر و دلیل و برهان های دیگر رجوع نمود و به آنها ایمان آورد! در کتاب جنات نعیم اشراق خاوری، جلد اول که اشعار نعیم [۵۶] را نقـل کرده آمـده است: «بر تو فرض است جز کتاب بیان محو کل کتب حـدیث و قـدیم». [۵۷] . بهائیـان با وجود آنکه میرزا حسـینعلی در لوحی منـدرج در کتاب «مائـده آسـمانی» و در کتاب «ایقان» [۵۸] و «سوره الملوک» جزمـاً اعتراف و اذعـان می

دارد که قرآن به هیچ وجه و صورتی تحریف درآن راه نیافته و قرآن تمام بوده و اکنون نیز همان است که بوده است، «بیان» را ناس قرآن و «اقدس» را ناسخ «بیان» [۵۹] می دانند. زعما و مبلغان بهایی، درپاسخ این سؤال که چرا «بیان ناسخ قرآن است؟» عموماً پاسخ می دهند: به دلیل تحریف قرآن مجید. و این در حالی است که عبدالحمید اشراق خاوری عقیده بهائیت را در خصوص شبهه تحریف قرآن مجید، چنین اذعان می دارد: «به صراحت در الواح الهیه نازل گردیده که قرآن مجید تمام و کامل و از دستبرد سارقین و مغرضین محفوظ است». [۶۰] . البته لازم به ذکر است که به گفته نورالدین چهاردهی کتب اساسی و مهم ازلی ها و بهائی ها جز نشریات جدید در دسترس پیروانشان قرار نمی گیرد. [۶۱] .

برخی از تعالیم بابیت

واجب است انهدام و نابودی تمام ابنیه و بقاع روی زمین از کعبه و قبور انبیأ و ائمه و تمام مساجد و... هر بنایی که به نام دیانت ساخته می شود. - واجب است بر سلاطینی که به دین باب روی می آورند، خانه علی محمد باب در شیراز را که در آن تولد یافته و زندگی کرده، به گونه ای خاص بنا کنند که از بیرون نود و پنج درب داشته باشد و از میان نود درب و آنقدر وسعت داشته باشد که تمام شیراز را دربر گیرد و زمانی که اهل دنیا به حج بابیگری می روند گنجایش آن را داشته باشد. علاوه بر آن خانه شیراز که «کعبه» می شود، هیجده بقعه رفیع دیگر بر قبر هیجده حروف حی که مؤمنین او هستند بنا نمایند.... - حج کعبه شیراز بر تمام مردان پیرو باب واجب است و نیز بر همه مردان و زنان شیراز. - سال ۱۹ ماه، ماه ۱۹ روز، روزه ۱۹ روز و روز عید فطر اول نوروز است! [۶۲] . - ازدواج با محارم غیر از زن پدر، حلال می باشد. - معاملات ربوی آزاد و حلال است. - حجاب زنان ملغی می باشد (و بی حجابی آزاد و حلال). - دخالت در سیاست ممنوع می باشد. [۶۳] . - حقوق و وظائف شرعیه بر دو قسم است، قسمی مانند نماز و روزه و غیرهما فردی و شخصی است و قسمی مانند شرکت در انتخابات محافل روحانیه و امور عمومی امری وظیفه اجتماعی است. در قسمت اول انجام فرائض شرعیه از ابتدای سن بلوغ که اول شانزده سالگی است بر دختر و پسر متساویاً فرض و واجب است و در قسمت دوم انجام تکالیف اجتماعی پس از پایان بیست و یک سالگی و ورود به بیست و دو سالگی که سن بلوغ اجتماعی آن هم بر پسر و دختر متساویاً واجب است. [۶۴] . «عبدالبهأ» در مورد تفاوت حقوقی مردان و زنان در فرقه بهائیت می گوید: «در شریعت... نسأ و رجال در جمیع حقوق متساویند مگر در بیت العدل عمومی زیرا رئیس و اعضای بیت العدل به نص کتاب رجالند....» [۶۵] .

تناقض در آموزه های بهاییت

البته این تساوی ادعایی بیش نبوده و موارد متناقض متعددی در کتب آسمانی(!!) این فرقه وجود دارد. به طور مثال در کتاب بهأالله، اقدس، فرزندان دختر به کلی از ارث محرومند: «قرار دادیم خانه مسکونی و البسه خصوصی میت را برای اولاد ذکور و اولاد اناث و ورثه دیگر حق ندارند. به درستی که اوست عطا کننده فیاض». و حتی در سلام و جواب سلام نیز در این فرقه میان زن و مرد احکام متفاوتی وجود دارد: «باب پنجم از واحد ششم بیان در حکم تسلیم است که سلام بدهند مردها به الله اکبر و جواب بدهند به الله اعظم و زن ها سلام بدهند به الله ابهی و جواب بدهند به الله اجمل». و درباره حج نیز آمده است: «حج بیت که بر رجال است و بیت اعظم در بغداد و بیت نقطه در شیراز مقصود است. هر یک را که حج نمایند کافی است. هر کدام که نزدیک تر به هر بلد است اهل آن بلد آن را حج نمایند». [۶۶] . و تمام این مطالب در حالی است که: «از جمله اساس بهأالله ترک تعصب وطنی و تعصب مذهبی و تعصب جنسی و تعصب سیاسی است». [۶۷] . و در مکاتیب عبدالبهأ آمده: «ای احبّای الهی از رائحه تعصب جاهلانه و عداوت و بغض عامیانه و اوهام جنسیّه و وطنیه و دینیّه که به تمام مخالف دین الله و رضای الهی و سبب محرومی انسانی از مواهب رحمانی است بیزار شوید... و به هر نفسی از هر ملت و هر آئین و هر طایفه و هر جنس و هر دیار ادنی کرهی نداشته باشید بلکه در

نهایت شفقت و دوستی باشید...». [۶۸] . در باب خامس عشر از واحد هشتم بیان آمده است: «بر هر کس از پیروان باب واجب است که برای طلب اولاد ازدواج کند، اما اگر زن کسی باردار نشد حلال است برای حامله شدن او از یکی از برادران بابی خود یاری بگیرد! ولی نه از غیر بابی». [۶۹] . و در باب ۴ از واحد هشتم بیان نیز چنین آمده: «هر چیزی بهترین آن متعلق به نقطه (یعنی خود باب) و متوسط آن متعلق به حروف حیّ(هیجده تن یاران باب) بود و پست ترین آن برای بقیه مردم است». [۷۰] . که این دستورات نیز حاکی از مساوات و عدالت اجتماعی شریعت باب می باشد! اما علاوه بر شواهد تاریخی، احکام زیر نیز گوشه ای از تعصبات جاهلانه آنها به فرقه ضاله بهائیت را نشان می دهد: «واجب است بر هر مسلمانی که در دین بیان به سلطنت می رسد اینکه احدی را در زمین خودش باقی نگذارد از غیر مؤمن به دین بیان و همچنین این حکم (یعنی کشتن تمام افراد) بر تمام افراد مؤمنین به دین بیان واجب است». [۷۱] . «کن شعله النار علی اعدائی و کوثر البقأ لاحبائی». [۷۲] . (بر دشمنانم شعله آتش باش و برای دوستانم کوثر بقأ (آب حیات باش)) «غیر از مؤمنین به بیان هر کس هر چه دارد باید از او گرفت و اگر بعداً داخل در دین بیان شد باید به او رد نمود!!». [۷۳] . آنها حتی میان زنان شهری و روستایی بهائی نیز تبعیض قائل می شوند. چنانچه در کتاب بیان باب هفتم واحد ششم در نکاح آمده است: «جایز نبودن مهر برای اهل شهر بیش از نود و پنج مثقال طلا و برای اهل ده بیش از نود و پنج مثقال نقره». و بهأالله نیز در کتاب اقدس، علاوه بر کاهش مهریه بر این تبعیض آشکار صحّه می گذارد: «تحقق پیدا نمی کند مصاهرت و ازدواج مگر با تعیین مهر به تحقیق تقدیر شده است از برای شهرها نوزده مثقال طلا و از برای دهات نوزده مثقال نقره». در آئین بهائیان از برخی اعمال زشت چون، زنا کردن به وسیله جزا دادن و واریز پول به بیت العدل جلوگیری می شود. چنانچه کتاب اقدس حد زانی و زانیه را چنین تعیین کرده: «خدا حکم کرده است بر هر زانی و زانیه دیه مسلمه را به بیت العدل بدهد و آن نه مثقال طلاست!». البته برای بار دوم باید دو برابر جریمه دهند که به قول نورالدین چهاردهی چنین جریمه ای تا کنون پرداخت نشده است [۷۴] و مشخص است که چنین جزایی در جلوگیری از اعمال قبیحه و تکرار آن چقدر مؤثر واقع می شود! بهائیان درحالی از تعدد زوجات منع شده اند که حداقل نام چهار همسر بهأ به همراه فرزندان او از این زنان در تاریخ ثبت شده است. بهائیان اهمیت زیادی برای «زبان اسپرانتو» قائل هستند و وحدت جهانی با یک دولت، یک ارتش، یک پارلمان و یک زبان را تبلیغ می کنند [۷۵] و در عین حال معتقدند: «در تشکیل اتحادیه آینده ملل یک نوع حکومت ها فوق حکومت ها باید تدریجاً به وجود آید که دارای تأسیسات و تشکیلات وسیعه است» [۷۶] . حال آنکه از عقاید مسلم بهائیان این است که: «عقیده بهائی تمرکز افراطی و زیاده از حدّ امور را در مرکز واحد رد می کند و از هر اقدامی که برای متّحدالشکل کردن امور اجرا شود اجتناب می ورزد» [۷۷] . فضل اله مهتدی معروف به صبحی، کاتب وحی! بهائیان، می نویسد: «موقعی بعضی از مطلعین شرقی و اروپائیان از (عبدالبهأ)... سؤال کردند که شما بهأ اله را چه می دانید در جواب گفت: «ما بهأ اله را اول مربی عالم انسانی می دانیم» و نیز اوقاتی که شوقی افندی به اروپا رفته بود در ضمن لوحی که اصل آن به خط این بنده است عبدالبهأ او را فرمود که با پروفسور برون (ادوارد براون) مستشرق انگلیسی وقت ملاقات سخن از امر بهائی به میان نیاورد و هر که بپرسد شما بهأاله را چه می دانید جواب می گوید که ما بهأاله را اول معلم اخلاق می دانیم؟» [۷۸] . البته معلم اخلاقی کسی که جعفر کذاب، برادر امام حسن عسگری(ع) را صادق می داند [۷۹] باید هم بهأاله باشد که بودا و کنفسیوس را پیغمبر می دانست. [۸۰] .

حکایتهای ساختگی

اشاره

صبحی درباره عقاید بهائیان می نویسد: «خوانندگان گرامی ما باید بدانند که هر چند در امر بهائی دعوت از شئون خاصه اشخاص

مخصوصـی نیست بلکه عموم باید از این هنر نصـیبی داشـته باشند تا هر کس به قدر استعداد خود بر حقیقت این دین استدلالی کند ولی بعضـی از نفوس خصوصاً برای این کـار و بالاـخص برای سـیر و سـفر انتخاب می شونـد. دعوت کننـده را مبلغ دعوت شـده را مبتدی قبول را تصدیق مبتدی بهائی شده را مصدق و نفس عمل را تبلیغ گویند و برای این کار از دیرزمانی مجالسـی با اسم مجالس درس تبلیغ دائر کرده که در آن جوانـان را طریق محـاوره و مخـالطه مردمـان بیـان دلیـل و برهـان حقـانیت این امر را می آموزنـد و چنـانکه معلـوم است این تعلیم و تعلم از روی مبنـای منطق و مقـدمات و مبـادی علمی نیست به این معنی که بی هیـچ گونه زحمـتی همین که شـخص مختصر سوادی پیدا کرد می تواند آن ادله را بیاموزد و حتی از افواه فرا گیرد و چون منحصر در مسائلی چند است آموختنش دشوار نیست و جمیع کتب اسـتدلالیه این قوم بر محور آن دور می زنـد و امهـات آن عبـارتست از: ادعا کتاب نفوذ بقای دین و بالاتر از همه کلام ربانی و وحی سماویست بدین معنی که اگر شخصی مدعی امری من عندالله گردد و دین و آئینی بسازد و جمعی بـدو بگرونـد و چنـدی آن سـاخته و پرداخته هـا دوام کنـد در صورتی که صاحب ادعا کلماتی بیاورد و آن را برهان صـدق خویش قرار داده بـدان تحدی کند بلاشک دین گذار برانگیخته از طرف خدا و دین ساخته دست افکار بشـر نیست. بیان اصول این معـانی با شاخ و برگ در صورتی که مبلغ احاطه با الفاظ داشـته باشـد رنجی نـدارد و زود موفق به گرفتن نتیجه می شود تنها خاری که پیش پای مبلغین پیـدا می شود، یکی مسـئله خاتمیت است که باید به زور و زحمت توجیهاتی کرده نگذارند رسالت و مظهریت در ختمی مرتبت ختم شود و دیگر این است که اهـل ادیـان بیشتر معجزات حسـیه و آیـات اقتراحیه را مـا به الامتیـاز حق از باطل می دانند و همین را از مدعیان تازه می خواهند مبلغ باید با رعایت حال مبتدی به نحو خوشـی از این خواهش بیجا منصـرفش گرداند. یا بگویـد این گونه امور از محالاتست و حق و مظاهر او هر چنـد قـدرت دارند ولی قدرت بر امر محال تعلق نمی گیرد یا بیان کند که معجزات حسـیه را گذشـته از آنکه فقط پیروان و معتقـدان شـخص مدعی باور دارند حجت بالغه دائمه نیسـتند و مفید به حال عموم نخواهد بود و یا اظهار دارد که ارتباط و ملازمتی فیمابین ادعای رسالت و قدرت رسول بر اعجاز و خرق عادت نیست و بالجمله اگر مبتـدی را این اقـوال اقنـاع نکرد و در طلب معجزه سـماجت نمود و بر لجـاجت افزود به ناچـار بایـد نقش دیگری بر کـار زد و روی سخن را دگرگون ساخت که آری ما نیز چون شـما برهان حقیقی حقانیت مظاهر حق را همین معجزه می دانیم و از همین راه به این امر گرویـده ایم و آیـات عجیبه و آثـار مـدهشه دیـده ایم ولی چه کنیم قلوب قاسـیه سـخن حق و صـدق مـا را بـاور ندارنـد و مـا را دروغزن و یاوه گو پندارنـد والا اگر شـما معجزات انبیأ قبل را گوش به گوش شـنیده اید ما خود به چشم دیده ایم، اگر شـما روایت می کنید ما رؤیت کرده ایم، شنیدن کی بود مانند دیدن.

حکایت

وقتی به خاطر دارم که مرحوم میرزا مهدی اخوان الصـفا در تبریز با مبتدئی (مبتدی ای) گلاویز شده بود و چنان مقهورش گشـته که گریبـان از چنگش بـه در نمی تـوانست برد، گفتگـوی معجزات برد و سـخن از کرامـات و خـوارق عـادات می رفت و میرزا مهـدی همچنان خاطر مبتـدی را به دلایل دیگر معطوف می داشت اما او منصـرف نمی گشت و می گفت نی این ادله و براهین مفیـد قطع و یقین نیست انبیأ مظاهر قـدرت حقند آنچه تو او را محال می دانی در نزد خدا ممکن است و عموم مردمان از انبیأ و اولیأ حتی از قبور و مشاهـد آنـان کرامت ها و خارق عادت ها دیـده میرزا مهـدی که در دست آن مرد بیچاره شـده بود گفت: دست از من بازدار که آنچه گفتی حق و صوابست و ما را نیز عقیدت جز این نیست ولکن من خواسـتم که زحمت تو را کم و راهت را نزدیک کرده باشم و گرنه چشمت بینا باد برخیز و تحمل رنج و خرج سفر کن و به عکا برو و هر چه می خواهی بخواه و ببین آن مرد گفت تو که رفته ای چه دیـده ای گفت هزار عجـائب دیـده که یکی از آن برای تو و امثـال تو حجیت ندارنـد ولی اگر ذره ای انصاف با خود داشـته باشـی یکی از مشاهـدات خود را که با صـدها اشـخاص در آن شـرکت داشـته ام برای تو می گویم دیگر تو خود می دانی. خواه از

سخنم پند گیر و خواه ملال. یکی از علما در ایام بهأالله بهائی شد و در زمان عبدالبهأ اعراض کرد آن حضرت او را کفتار کرد و بیچاره فی الحال کفتار شد و در همان حال بود تا مرد و عموم بهائیان ایران این قضیه را می دانند و حتی اکثراً در طهران حالت قبل و بعد او را دیده و اکنون از هر بهائی بپرسی آقا جمال چه شد می گوید کفتار شد و عجیب تر آنکه پسری دارد مصدق این امر و خود می گوید که پدر من چون از امر بهائی اعراض کرد کفتار شد دیگر معجزه از این بالاتر چه این قصه را آقا میرزا مهدی با حالت مخصوص و لحن جدی ادا کرد و باسطوت غریبی از بهائیان حاضر مجلس استشهاد خواست و جواب موافق شنید که مبتدی را حال دگرگون شد و از گوشه چشم قطره اشکی بیرون داده پس از عذر گستاخی داخل در اعداد اهل ایمان گشت.

اما شرح قضیه

آقای جمال نامی بروجردی در لباس اهل علم در ایام بهأالله به این امر گروید و به واسطه حسن کفایت و هم صدماتی که در این راه دید مورد توجه بهأ و اهل بهأ گردید و رفته رفته در دلها چنان جای گزین شد و شأن و رتبه ای به هم رسانید که بهائیان در حقش کرامت قائل شده گرد نعلینش را سرمه چشم می نمودند و لقمه باقی خوارش را به عنوان تبرک از یکدیگر می ربودند! و بالاخره از طرف بهأ به لقب اسم الله که مهم ترین القاب این فرقه است ملقب و به حضرت اسم الله الجمال معروف گشت و جمیع بزرگان و ایادی این امر را به زیر خود گرفته برتر از همه گردید و همچنان می بود تا در ایام عبدالبهأ به واسطه اختلافی که بین پسران بهأ بر سر وصایت و وراثت روی داد از آن جمع کناره کرده اعراض نمود و از این جهت عبدالبهأ او را پیر کفتار لقب داد و این کلمه چنان در بین بهائیان شیوع یافت که اسم اصلی او از بین رفت و این آقا جمال را سه پسر بود بزرگ تر از همه حاجی آقا منیر که در اصفهان می زیست و از پیشوایان دین مبین بود و چون دریافت که پدرش بابی شده او را تکفیر کرد پسر دومش حب الله نام داشت که بهائیان بغض اللهش می گفتند و او جوانی بود به فضائل آراسته و در همه احوال مطیع پدر و از اوامر و آرأ او به قدر دقیقه ای انحراف نمی جست تا آنگاه که در حیات پدر بدرود زندگانی گفت. پسر سوم را آقا جمال از خود نمی دانست و معامله فرزندی با او نمی کرد و او هم بعداً پدری پدر را انکار کرده از او جدا شد و اجمال آن تفصیل به قرار زیر است: اوقاتی آقا جمال در قزوین در خانه سمندر به اتفاق بعضی مبلغین منزل داشت ربابه نامی بود بهائی از اهل خدمت! که قبول زحمت کرده وسائل آسایش و نظافت مبلغین را فراهم می ساخت و در مواقع لزوم آنان را تر و خشک می کرد! چون مدتی از توقف آقایان در قزوین گذشت اهل اندرون ربابه را باردار دیده رب البیت را آگهی دادند و او پس از وقوف و استطلاع بی هیچ تشویش و اندیشه مجلس مشاوره سری ترتیب داده چنین صلاح دیدند که این بار به در خانه آقا جمال فرود آید اما او قبول نمی کرد چه همه از این نمد کلاهی داشتند چرا کلاه به تنهایی سر او برود بالاخره بعدالاخذ والرد. مولود کذایی را به طهران نزد آقا جمال فرستادند و او در خانه پدر به خواری زندگی می کرد تا روزی که صدای مخالفت آقا جمال بلند شد به انتهاز فرصت برخورده پدر را گفت از روز نخست راست گفتی که من پسر تو نیستم من مؤمنم و تو کافر من ثابتم و تو ناقض مرا با تو هیچ نسبت و علاقه نیست این بگفت و از آنجا یکسر به خانه دائی خود که مردی سمسار و از بهائیان ثابت و اهل بازار بود رفت و به دست آویز ثبوت و رسوخ بر امر بهأ و سب و لعن بر پدر نه تنها در آن خانه جای کرد بلکه جای همه را گرفت یعنی بعد از مدتی دختر دائی که به زنی خواست و ابتدا به شغل صحافی و بعد از فوت دائی به عنوان اینکه پسر متوفی مشاعرش غیر مستقیم و جائز نیست اداره تجارت آن مرحوم بر هم خورد در حجره داد و ستد به جای او مشغول کار شد تا وقتی که آن اموال در معرض تلف آمد دوباره دکان صحافی باز کرد و به اصل کار خود برگشت. این بود شرح معجزه که میرزا مهدی مرحوم نقل کرد.

مستر همفر و وهابیت

بالجمله از موضوع اصلی سخن دور افتادیم مقصود بیان کلی ادله این قوم بود. اکنون وجه تطبیق آن را بر ظهور باب چنانکه گویند گوئیم در سال ۱۲۶۰ هجری قمری جوانی از سادات هاشمی از اهل شیراز قیام به دعوی قائمیت کرده... و چنانکه بر حضرت پیغمبر آیات سماوی نازل می شد حضرت او نیز مهبط وحی الهی گردید و اگر بر آن بزرگوار که ابن العرب بود در ظرف ۲۳ سال ۳۰ جزء کلام الله نازل شد بر این عالیقدر که ابن العجم بود در ظرف پنج ساعت هزار بیت آیات وارد گشت به بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا» [۸۱] . همچنین صبحی پس از ذکر کتب آنان می گوید: «خلاصه این بود فهرست معارف و کتب این قوم ولی باید دانست که این اطلاعات و معارف در بین این طایفه عمومی نیست و از اهل بهأ بسیار کم دیده می شود کسی که وقوف کامل بر این امر داشته باشد و اکثر جز آن دلایلی که از پیش به شرحش پرداختیم و بعضی تعالیم دیگر از قبیل وحدت عالم انسانی - صلح عمومی و تساوی حقوق زن و مرد! و ایجاد زبان بین المللی! و غیره از معارف سائره این مذهب بی خبر و بی بهره اند». [۸۲] . البته شاید یکی از دلایل این امر این نکته باشد که آثار اولیه بهائیه جمع آوری شده و حتی برای حفظ الواح! الواح اصلی را از خانواده ها جمع آوری و بهانه آنان نیز حفظ آثار امری بوده است. [۸۳] . در اینجا مناسب است به نقشه استعمارگران که در قرن ۱۸ میلادی به صورت دستورالعمل به عمالشان ابلاغ شده بود اشاره کنیم که در خاطرات مسترهمفر جاسوس انگلیسی و شیطان انسی قرین با محمد عبدالوهاب - سر سلسله فرقه ضاله «وهابیت» - ذکر شده است. مستر «همفر» به نقل از کتاب اهدایی دبیر کل وزارت مستعمرات به خود می نویسد: «اما سفارش های کتاب («چگونه اسلام را در کوبیم») برای از میان بردن نقطه های قوت. کتاب به موارد زیر سفارش می کند: ۱- زنده کردن فریادهای قومی، سرزمینی، زبانی، نژادی و مانند اینها در میان مسلمانها؛ چنان که باید به مسلمانان سفارش کرد که به تمدن گذشته کشورهای خود و قهرمانان پیش از اسلام توجه کنند: همچون زنده کردن فرعون ها در مصر، دوگانه پرستی در ایران، تمدن بابلی در عراق و دیگر مواردی که در کتاب به شرح آمده است. ۲- پراکندن چهار چیز ضروری است: شراب، قمار، زنا و گوشت خوک آشکارا یا نهانی. کتاب به همکاری با یهودیان، مسیحیان، مجوس و صابئان [۸۴] که در سرزمین های اسلامی زندگی می کنند، فرا می خواند تا این امور زنده نگه داشته شوند؛ از وزارت مستعمرات می خواهد تا از خزانه خود برای کارمندانی که امور را می پراکنند حقوق مشخص نماید. هر که توانست این امور را گسترده و همه گیر کند به او جایزه دهد و تشویق نماید. کتاب، از نمایندگان دولت بریتانیا می خواهد که آشکار یا پنهان از این امور پشتیبانی کنند و هر اندازه پول که لازم است هزینه نمایند تا از مجازات عاملان نشر این کارها جلوگیری شود. کتاب همچنین سفارش می کند از ربا به هر شکل ترویج شود؛ این کار افزون بر آنکه اقتصاد ملی را ویران می کند، مسلمانان را در شکستن قوانین قرآن جرأت می بخشد. هر که یک قانون را بشکند شکستن دیگر قانون ها نیز برایش آسان می شود. کتاب توصیه می کند که به مسلمانان گفته شود تنها ربای مضاعف، بر مسلمانان حرام است زیرا قرآن می گوید: «ربا را دو چندان افزوده نخورید» [۸۵] و همه گونه های ربا حرام نیست. ۳ و ۴- پیوستگی مردم با عالمان دینی را باید کاست و برخی مزدوران را جامه عالمان پوشاند. آنگاه اینان همه گونه کار بد انجام دهند تا مردم به هر عالم دینی مشکوک شوند و نتوانند دریابند که این عالم است یا مزدور. ... یکی از راه های کاهش دلبستگی مردم به عالمان دینی گشایش مدارسی است که مزدوران وزارت در آن کودکان را به گونه ای بپرورند که عالمان... را دوست نداشته باشند... ۵- تردید برانگیختن در امر جهاد و شناساندن آن به عنوان مسئله ای که مربوط به زمان خاصی بوده و مدت آن سپری شده است... ۶و۷- مسلمانان باید باور کنند که منظور پیامبر از اسلام، همه ادیان است چه نصرانیت باشد و چه یهودیت و مقصود تنها پیروان محمد (ص) نیست زیرا قرآن همه دینداران را مسلمان می خواند... ۸ و ۹- باید در این خبر که «یهودیان را از جزیرۀ العرب بیرون رانید» [۸۶] و نیز اینکه «دو دین در جزیرۀ العرب گرد هم نمی آیند» [۸۷] تردید افکند... ۱۰- باید مسلمانان را از عبادت بازداشت و در سودمند بودن آن تردید افکند با این دستاویز که خدا از اطاعت انسان ها بی نیاز است. باید به سختی از حج جلوگیری کرد و از هر گردهمایی مسلمانان چون نماز جماعت و حاضر شدن در مجلس های حسین(ع) و دسته های عزاداری؛

چنـان که بایـد آنها را به سـختی از ساختن مساجـد، زیارتگاه ها، کعبه، حسـینیه ها و مـدارس بازداشت. ۱۱- بایـد در خمس تردید افکند و آن را تنها برای غنیمت های به دست آمده از جنگ با کفار واجب دانست و نه منافع کسب و کار. گذشـته از آن خمس را باید به پیامبر و امام پرداخت و نه عالم؛ دیگر اینکه عالمان با پول های مردم خانه، قصـر، چهارپا و باغ می خرند بنابراین خمس دادن به آنها شـرعی نیست. ۱۲- اسـلام را بایـد دین عقب مانـدگی و هرج و مرج برشـماریم؛ در عقایـد مردم تردیـد ایجـاد کنیم و پیوند مسـلمانان را با اسـلام سـست کنیم. واپس ماندگی و نا آرامی و دزدی در کشورهای اسلامی را باید به اسلام نسبت دهیم. ۱۳- باید پـدران را از پسـران جـدا کنیم تا فرزندان به پرورش پدران گردن ننهند و تربیت آنان به دست ما بیفتد و ما آنان را از عقیده، تربیت دینی و پیوستگی با عالمان دور کنیم. ۱۴- باید زنان را تشویق کنیم که عبا (چادر) از سر بیفکنند زیرا حجاب را خلیفگان بنی عباس رایج کردند و این یک عادت اسلامی نیست. به همین جهت، مردم زنان پیامبر را می دیدند و زن در همه امور وارد بود؛ [۸۸] آنگاه که زن عبـا (چـادر) از سـر افکنـد، جوانـان را تشویق کنیم که به سوی آنـان برونـد تـا فساد در میانشان افتـد. در ابتـدا بایـد زنان غیر مسـلمان عبا (چادر) از سـربردارند تا زنان مسلمان نیز سر در پی آنان نهند. ۱۵- نمازهای جماعت را باید با نسـبت دادن فسق به امام جماعت و آشکار کردن بدی های او و نیز دشمنی انداختن - با شیوه های گوناگون - در میان امام و پیروانش برافکند.

خط انگلیس در دستور کار بهاییت

۱۶.امـا زیارتگـاه ها را بایـد به بهانه اینکه اینها در زمان پیامبر نبوده و بـدعت است، [۸۹] ویران کرد و مردم را از رفتـن به این گـونه مکان ها بازداشت. بایـد در اینکه زیارتگاه های موجود واقعاً از آن پیامبر، امامان و یا صالحان باشد تردید ایجاد کرد. پیامبر در کنار قبر مـادرش به خاک سپرده شـد؛ ابوبکر و عمر در بقیع دفن شـده انـد و قبر عثمان مشـخص نیست؛ علی در بصـره مـدفون گردیـد و نجف محل قبر مغیره بن شـعبه است، سر حسین(ع) در حنانه دفن شد و مزار خودش معلوم نیست؛ در کاظمین قبر دو تن از خلیفگان است نه مزار کاظم و جواد از خانواده پیامبر؛ در طوس قبر هارون است و نه رضا(ع) از اهل بیت. در سامرا قبرهای بنی عباس است نه هادی و عسـگری و (سرداب) مهدی از اهل بیت؛ بقیع را باید با خاک یکسان کرد [۹۰] ، چنانکه باید گنبدها و ضریح های موجود در همه کشورهای اسـلامی را از میان برد. ۱۷- در نسـبت خانواده پیامبر به او باید تردید افکند؛ افرادی که سید نیستند عمامه سیاه و سبز بر سـر بگذارند، تا مردم نتوانند آنها را تشـخیص دهند و به خانواده پیامبر بدبین شوند و در نسـبت سادات با پیامبر تردید نمایند. چنان که ضروری است عمامه ها از سر عالمان دین و سادات برداشته شود تا هم نسبت خاندان پیامبر از میان برود و هم عالمان دینی در میان مردم حرمت نداشته باشند. [۹۱] . ۱۸- حسـینیه ها را باید با این دستاویز که بدعت هستند و در زمان پیامبر و جانشینان نبوده اند، مورد تردید قرار داد و ویران کرد؛ چنان که مردم را باید به هر حیله از رفتن به این مکان ها بازداشت؛ سـخنرانان را کاهش داد؛ مالیات های ویژه ای بر سـخنرانی بست که خود سـخنران و صاحبان حسینیه آن را بپردازند. ۱۹- بایـد پیام بی بند و باری را در جان های مسـلمانان دمید؛ هر کس هر کاری بخواهد می تواند بکند؛ نه امر به معروف واجب است و نه نهی از منکر، نه آموزش احکام؛ بایـد به آنها گفت «عیسـی به دین خود، موسـی به دین خود» و «کسـی را در گور دیگری نمی گذارند» و امر و نهی به عهده دولت است نه مردم. ۲۰- کاهش جمعیت لازم است... بایـد در راه ازدواج محـدودیت هایی پدید آورد؛ عرب نباید با فارس ازدواج کند؛ ترک نباید با عرب ازدواج نماید. ۲۱- باید از دعوت و هدایت به اسـلام و گسترش آن جلوگیری کرد؛ باید این اندیشه را گسترش داد که اسلام یک دین قومی است و در قرآن هم گفته شده «این قرآن یادآوری برای تو و قوم تو است» [۹۲] . ۲۲- سنت های نیکو بایـد محـدود گردنـد و این کارها به دولت سپرده شوند؛ هیچ کس حق نداشته باشد، مسجد، مدرسه و یا مکانی برای کودکان بی سرپرست بسازد؛ همین طور دیگر سنت های خوب و صدقه های همیشگی. ۲۳- باید با این دستاویز که قرآن کم و زیاد شده است، در آن تردیـد افکند [۹۳] و قرآن هـای سـاختگی که کاستی ها و افزودنی هایی داشـته باشـند توزیع نمود. بایـد آیاتی که در آنها از

یهود و یا نصاری بدگویی شده برداشته شوند؛ آیات جهاد و امر به معروف حذف شوند؛ قرآن به زبان های فارسی، ترکی و هندی برگردانده شود، در کشورهای غیر عرب از قرائت قرآن به زبان عربی نهی گردد. چنان که باید اذان، نماز و دعا به زبان عربی در کشورهای غیر عرب ممنوع شوند. [۹۴] در احادیث نیز می بایست تردید افکند و آنچه در مورد قرآن توصیه شد مانند تحریف، ترجمه و بدگویی، در مورد روایات نیز باید عمل شود. نوشته های کتاب بسیار نیکو بود؛ نامش: «چگونه اسلام را در هم کوبیم» بهترین برنامه کار من برای آینده. هنگامی که کتاب را باز پس دادم و شگفتی بسیار خود را به دبیر کل بازگو نمودم، گفت: بدان که تو در این میدان تنها نیستی؛ سربازان پاکی هستند که چون تو کار می کنند. وزارت تاکنون پنج هزار تن را برای این کار به خدمت گرفته است. وزارت اکنون در این اندیشه است که این افراد را به ده هزار تن برساند و روزی که این کار انجام شود، بر مسلمانان چیره خواهیم شد و خواهیم توانست فتنه اسلام و کشورهای اسلامی را در هم کوبیم. دبیر کل سپس افزود: به تو مژده می دهم، وزارت کوتاه زمانی نیاز دارد تا این برنامه را تکمیل کند. اگر ما هم آن زمان را نبینیم، فرزندان ما با چشمان خویش آن را خواهند دید؛ این ضرب المثل چه خوب می گوید که: «دیگران کاشتند و ما خوردیم؛ ما بکاریم و دیگران بخورند» [۹۵] . و در ادامه می نویسد: «دبیر کل گفت: جنگ های صلیبی بی فایده بود؛ مغول ها هم نتوانستند ریشه اسلام را برافکنند زیرا کاری بدون فکر و برنامه ریزی انجام دادند: عملیات نظامی که ظاهری تجاوزکارانه داشت؛ به همین دلیل آنان به سرعت ناتوان شدند. اما اکنون اندیشه رهبران حکومت بزرگ ما این است که با یک برنامه ریزی حساب شده و بردباری بی پایان، اسلام را از درون ویران کنند. البته ما به یک ضربه نظامی کوبنده هم نیاز داریم، اما این ضربه آخرین اقدام است، پیش از آن باید کشورهای اسلامی را تضعیف کنیم و از هر سو به اسلام ضربه بزنیم به گونه ای که آنان نتوانند نیروهایشان را گرد آورند و به جنگ بپردازند. دبیر کل آنگاه افزود: بزرگان مسیحی در استانبول، بسیار زیرک و باهوشند؛ زیرا همین برنامه ها را اجرا می کنند؛ در درون مسلمانان آشوب کرده اند؛ مدرسه هایی برای پرورش کودکانشان گشوده اند؛ کلیساهایی بنا کرده اند؛ شراب، قمار و فساد را میان آنها رایج کرده اند؛ در جوان هایشان نسبت به دین تردید ایجاد کرده اند؛ حکومت هایشان را به جان هم انداخته اند؛ در جاهای مختلف فتنه ها را میانشان شعله ور کرده اند؛ خانه های بزرگانشان را از زیبارویان مسیحی آکنده اند تا بزرگیشان از میان برود، دلبستگی آنها نسبت به دینشان کم شود و وحدت و همدلیشان کاستی یابد؛ آنگاه بزرگان مسیحی به یک باره نیروهای نظامی سهمگین برانگیزند تا ریشه اسلام را از این کشورها برکنند.

عباس افندی که بود؟

اشاره

دبیر کل راز دوم را هم برای من بازگفت: - همان رازی که وعده داده بود - من به ویژه پس از چشیدن شیرینی راز اول در آرزوی دانستن آن بودم. راز دوم سند پنجاه صفحه ای بود که در آن برنامه هایی برای در هم کوفتن اسلام و مسلمانان در مدت یک قرن آمده بود [۹۶] به گونه ای که پس از آن از اسلام تنها نامی باقی بماند. این سند خطاب به مدیر کل های وزارت و برای دست یابی به این هدف تنظیم شده بود. این سند چهارده بند داشت و به من هشدار دادند که از این سند به کسی چیزی نگویم و آن را کاملاً پوشیده دارم تا مسلمانان به مفاد آن آگاه نشوند و برای رویارویی با آن چاره ای نیندیشند. خلاصه این سند به شرح زیر است: ۱- همکاری جدی با تزارهای روسیه برای دست اندازی به مناطق اسلامی همچون بخارا، تاجیکستان، ارمنستان، خراسان و توابع آن و همکاری جدی با آنها برای دست یافتن به اطراف مناطق ترک نشین هم مرز با روسیه. [۹۷] . ۲- همکاری کامل با فرانسه و روسیه در برنامه ریزی همه جانبه برای در هم کوبیدن جهان اسلام از بیرون و درون. ۴- برنامه ریزی برای پاره پاره کردن حکومت های

اسلامی فارس و ترک به بیشترین پاره های ممکن... (بالکانیزه کردن امپراطوری عثمانی). ۶- ساختن دین ها و مذهب های مختلف در کشورهای اسلامی... ۱۱- گسترش دایره دعوت به مسیحیت...» [۹۸] . جانشینان بهاء الله «میرزا حسینعلی» بهاء الله از همسراول خود پسری به نام عباس داشت و ازهمسر دیگرش نیز صاحب سه پسر شده بود. براساس توافقی که در زمان حیات بهأالله انجام شد، قرار بود ابتدا عباس افندی، فرزند ارشد او، جانشین پدر شود و پس از او محمدعلی افندی، پسر بزرگ زن دیگرش، جای او را بگیرد. اما با مرگ «بهاء الله» بین فرزندانش جدایی واختلاف افتاد و «محمد علی افندی» به همراه برادران و خواهرانش و پسرعموها همگی علیه عباس افندی (عبدالبهاء) پسر بزرگ بهاء الله شوریدند و زعامت او را گردن نگذاشتند. اما در نهایت او به جانشینی بهاء الله دست یافت و با عنوان «عبدالبهاء» تا سال ۱۳۰۰ شمسی رهبری فرقه ضاله بهائیت را در دست داشت. «عباس افندی» روحیه ای محافظه کار داشت و همواره خود را «غلام بهاء» می خواند. وی بشدت وابسته بود و هر روز خود را در ظل حمایت یک دولت قرار می داد. او درابتدا وابسته به «روسیه تزاری» بود و از حمایت و پشتیبانی این دولت نهایت بهره برداری را می کرد. زیرا دولت روسیه نخستین کشوری بود که مرزهای خود را به روی بهائیان گشود و با کمک های خود باعث ایجاد اولین معبد و «مشرق الاذکار» آنها در شهر «عشق آباد» شد. وابستگی به روسها به هیچ وجه نزد بهائیان زشت و مذموم نبود. تا آنجا که «عبدالبهاء» با تمام وجود در خدمت اهداف استعماری این دولت قرارداشت و حتی برای آنها جاسوسی می کرد. ماجرای جاسوسی رهبر بهائیان درجریان یک تحقیق آشکار شد و تا آن حد موجب خشم مقامات دولتی عثمانی قرارگرفت که جمال پاشا فرمانده کل قوای این کشور تصمیم به اعدام او گرفت. دراین زمان دولت انگلستان به صورت علنی به حمایت از بهائیان برخاست و لرد بالفور - وزیرامورخارجه بریتانیا وصادر کننده اعلامیه معروف «بالفور» پیرامون تشکیل دولت اسراییل - طی تلگرافی از ژنرال آلن بی فرمانده قوای انگلیس در فلسطین خواست تا با تمام توان به حمایت از عبدالبهاء برخیزد. عبدالبهاء تا سال ۱۹۱۷ و پیروزی انقلاب کمونیستی در پناه روس های تزاری بود و پس از آن خود را به دامان انگلیسی ها انداخت. به طوری که وقتی نیروهای انگلیس دولت عثمانی را در جنگ اول جهانی شکست دادند و وارد فلسطین شدند، فوراً «عبدالبهأ» را مورد لطف قرارداده و به او نشان عالی «پهلوانی»- که در شمار نشان های مهم دولت انگلیس است - اعطا کردند و به خاطر خدماتش به دولت انگلیس به وی لقب «سر» بخشیدند. از رهگذر اعطای این نشان و لقب بود که عبدالبهاء لوح ویژه ای به زبان عربی درمدح انگلستان صادر کرد و ژرژ پنجم پادشاه وقت این کشور را دعا نمود. متن ترجمه این لوح به شرح زیر است: «بارالها سرا پرده عدالت در این سرزمین برپا شده است و من تو را شکر و سپاس می گویم... پروردگارا امپراتوربزرگ ژرژ پنجم پادشاه انگلستان را به توفیقات رحمانی ات مؤید بدار و سایه بلند پایه او را براین اقلیم جلیل (فلسطین) پایدار ساز...» [۹۹] . در این ایام، اندک اندک حرکت های استعماری در کشورهای مسلمان آغاز شده بود و مردم این کشورها تلاشهایی را برای رهایی آغاز کرده بودند. به دنبال آغاز اینگونه تحرکات ضداستعماری در شمال آفریقا و کشورهای مستعمره فرانسه بود که دولت فرانسه هم با هدف ایجاد اختلاف بین مسلمانان، از عباس افندی (عبدالبهأ) درخواست می کند تا گروهی از مبلغین بهایی را برای تبلیغ بهائیت به کشورهای «الجزایر» و «مراکش» و «تونس» وجزایر مسلمان نشین اطراف آفریقا اعزام دارد. [۱۰۰] او تلاش زیادی در راه گسترش این فرقه استعماری به کاربرد و مبلغینی را به نقاط مختلف جهان ازجمله آمریکا فرستاد. از او نوشته هایی بجای مانده که از سوی بهائیان باعنوان «مکاتیب» چاپ شده است. عبدالبهاء در سال های آخر عمر سفرهایی به آمریکا و اروپا کرد. او که پس از انگلیس خود را وامدار استعمارجدید می دانست، در سفر به آمریکا خطاب به جمعی از دزدان انسان نما و اتو کشیده آمریکایی آنها را برای غارت منابع ایران چنین دعوت کرد: «از برای تجارت و منفعت ملت آمریکا، مملکتی بهتر از ایران نه، چه که مملکت ایران مواد ثروتش همه در زیر خاک پنهان است، امیدوارم که ملت آمریکا سبب شوند که آن ثروت ظاهر گردد.» [۱۰۱] . عبدالبها در سال ۱۳۰۰ هجری شمسی مرد و او را در «عکا» واقع در فلسطین اشغالی دفن کردند.

شوقی ربانی

عباس افنـدی هنگام مرگ فرزنـد پسـرنداشت. پس از مرگ او با قرار تازه ای که گذاشـته شده بود، رهبری بهائیان به نوه دختری او که شوقی افندی نام داشت رسـید و وی با نام شوقی ربانی سرکردگی فرقه ضاله بهائیت را در دست گرفت. شوقی افندی که بهائیان وی را «شوقی ربانی» می خوانند، در سال ۱۳۱۴ قمری به دنیا آمد. پدرش میرزا هادی شـیرازی و مادر او ضیائیه دختر بزرگ «عباس افنـدی» است. شوقی افنـدی پس از مرگ عبـاس افنـدی وصـیت نـامه ای را بین «اغنام الله» (پیروان بهأ) توزیع کرد وخود راجانشـین عبـدالبهاء خوانـد، امـا عـده ای از بهائیـان به سـرکردگی احمـد سـهرابی آن را تقلبی و سـاختگی خواندنـد و این گروه تحت عنوان «سهرابیان» از بهائیان انشعاب کردند.

اختلافات و انشعابات

شوقی افنـدی خود را «ولی امر الله» خوانـد و رئیس «بیت العـدل» معرفی کرد. او در دارالفنون بالیون لنـدن تحصـیل کرده و مسـتقیماً تحت پرورش و تربیت انگلیسـی ها رشـد کرده بود. شوقی افندی با شـعار برابری زن و مرد دسـتور برداشـتن حجاب را صادر کرد و ازآنجا که ایران را خاسـتگاه «بهائیت» می دانست به پیروان خود سفارش کرد که کوشش کنند تا این روش قبل از هرجا در تهران و ایران رایـج گردد. شوقی افنـدی که در سال ۱۳۰۰ شمسـی، یعنی اولین سال به قدرت رسـیدن رضاخان به رهبری «بهائیت» برگزیده شـده بود و در سال ۱۳۳۶، یعنی شانزدهمین سال سـلطنت محمدرضا پهلوی مرد. براساس وصـیت و دستورات عبدالبهاء باید رهبری بهائیت در خانـدان «شوقی افندی» به صورت موروثی باقی می ماند، اما برخلاف پیش بینی بهاءالله و عبدالبهاء، شوقی صاحب فرزند نشـد. به همین سـبب او برای اداره جـامعه بهائیت، ایجاد تشـکیلاتی به نام «بیت العـدل» را لازم و ضـروری دانست. شوقی افنـدی در دانشـگاه آمریکایی بیروت و سـپس در دانشگاه آکسفورد تحصیل کرده بود و انتخاب او به رهبری بهائیت با توجه به رذایل اخلاقی که داشت موجب اختلاف و انشـعاب های تازه ای دربهائیت شد. حتی فضل الله صـبحی مهتدی - که کاتب و منشـی عبدالبهاء بود- دست از این فرقه پوشـالی کشـیده و به دامـان پـاک اسـلام رو آورد و خـاطرات خود را از رفتـار زشت «شوقی» انتشـار داد. براساس نوشـته ها و خاطرات صـبحی، شوقی افنـدی (ربانی) گرایش شدیـدی به همجنس بازی داشـته و توضـیح داده است که چگونه رهبر بهائیـان جهـان اوقـات خود را با همجنس بازی به عنوان «مفعول» می گذرانـده است. این امر، از دلایل رویگردانی چنـد تن دیگر از نزدیکـان عبـدالبهاء از فرقه ضـاله بهـائیت نیز بود. اختلاـف و انشـعابات تازه در بهائیت شوقی ربانی در سال ۱۳۳۶ شمسـی به مرض آنفلوآنزا در لندن درگذشت. پس از مرگ شوقی افندی کشمکش شدیدی بین بهائیان برسرجانشینی او در گرفت و بسیاری از آنان رهبری همسر آمریکایی او و به نام روحیه (ماری) ماکسول را پذیرفتند. اینان در اوایل دهه ۳۴۰ کنفرانس ویژه ای با حضور سران مهم فرقه بهائیت در لنـدن تشـکیل دادنـد و دراین کنفرانس ۹نفر رابه عنوان اعضـای مجلس بیت العـدل انتخـاب کردنـد. آنگاه این بیت العدل به شـهر «حیفا» در «اسراییل» منتقل شد که تاکنون فعال است و هرچندسال یکبار با تجدید انتخابات اعضای آن تغییر می کند. ریاست این گروه که به بیت العدل حیفا شـهرت دارد، با روحیه ماکسول - همسرشوقی افندی - بود که او نیز در سال ۱۳۷۸ شمسی مرد. البته نخستین «بیت العـدل» بهائیـان در سال ۱۹۵۱ میلادی یعنی هشت سـال قبـل از مرگ شوقی ربانی و توسط وی ایجاد شـد. اولین وظیفه این هئیت ایجـاد رابطه بـا دولت اسـرائیل بـود. اسـامی اعضـای اولین دور بیت العـدل اعظم به شـرح زیر بـود: ۱- چارلز ولکات ۲- علی نخجوانی ۳- بورا کاولین ۴- ایان سمبل ۵- لطف الله حکیم ۶- داوید هوفمن ۷- یوج جانی ۸- امور گیبسون ۹- هوشـمند فتـح اعظم و اعضای هیئت دوم بیت العـدل: ۱- دکـتر لطف الله حکیم ۲- ایمامی گیبسون ۳- هوشـمند فتح اعظم ۴- یورا کاولین ۵- هیو جـانس ۶- ایان سـمبل ۷- چـارلز ولکات ۸- دیویـد هونمان ۹- علی نخجوانی و اسـامی اعضای بیت العـدل سوم به شرح زیر می باشند: ۱- علی نخجوانی ۲- هوشمند فتح اعظم ۳- ایماس گیبسون ۴- دیوید هوفمان ۵- یورا کاولین ۶- هیو جانس

۷- ایان سمبل ۸- چارلز ولکات ۹- دیوید روح [۱۰۲] . شوقی افنـدی در سوم آذر ۱۳۳۵ شمسـی تعدادی از بهائیان را برای انجام وظایف مختلف از جمله حفاظت و تبلیغ امر بهأالله با عنوان «ایادی امرالله» انتخاب کرد. برخی از اسامی این افراد به شرح زیر بود: ۱- ایـادی امرالله چـارلز میسن ریمی ۲- ایـادی امرالله روحیه خانم ماکسول (همسـر شوقی) ۳- ایـادی امرالله امیلیا کالیز ۴- ایادی امرالله لروی لیواین ۵- ایادی امرالله علی اکبر فروتن (در عصـر پهلوی مدتی ریاست آموزش و پرورش همدان را برعهده داشت و نویسـنده جزوه های درسی اخلاق کودکان و نوجوانان بهائی بود). رشته های تشکیلات ایادی امرالله تا دور دست ترین نقاط جهان می رسد. در دوره پهلوی درایران محافلی از سـطح ملی تاسطح ده تشکیل شد و هر محفل حداکثر ۹ عضو داشت، با تقسیم کار در لجنه های تابعه خود فعالیت های بهائیان را پوشـش می داد و از همین رهگـذر بود که بهائیان بر تمام امور مملکتی ما چنگ انداختند. از آنجا که ایران به عنوان تنها کشور شـیعه است که تا کنون فرقه های استعماری چون وهابیت و قادیانیگری و... نتوانسته است در آن نفوذ کنـد بهائیان علاقه عجیبی به ایران دارنـد و ایران را «مهـد و سـرزمین امرالله» می خوانند و برای تبلیغ این فرقه در میان ایرانیان نهایت کوشش را به عمل می آورند.

عمده ترین عوامل انحراف مشروطیت

اشاره

بر اسـاس چـارت تشـکیلاتی «بیت العـدل» اسـرائیل درارتباط کامل با ایادیان امرالله است و دارای مشاورین و معاونین قاره ای است. محفل ملی ایران در هر اسـتان یک محفل اسـتانی داشت که پس از آن محفل شهرستان و محفل ده قرار می گیرد. هریک از محافل دارای حداکثر ۹ نفر عضو و لجنه هایی با عناوین زیر بودنـد: مطبوعات، سـمعی و بصـری، نشـر نفحات الله، ورقا وتزییـد، معلومات، معارف آهنگ بدیع، اخبار امری، حیات، امأالرحمن، خیانات نوزده روزه، گلسـتان موسیقی، نشر آثار امری و غیره. هر «لجنه» دارای چنـد «هیئت» و هر هیئت دارای چنـد «کمیسیون» است. پس از کنفرانس لنـدن و انتخـاب «بیت العـدل حیفا» گروهی از بهائیان، این کنفرانس و بیت العـدل حیفـا به ریاست «روحیه ماکسول» را بی اعتبار دانسـتند و یک امریکایی به نام چارلز میسن ریمی را به عنوان جانشـین شوقی افنـدی و رهبر بهائیـان معرفی کردنـد و تحت عنوان ریمی هـا از بهائیـان جـدا شدنـد. چارلز میسن ریمی فرزنـد یک کشیش کلیسای اسقفی بود که در سال ۱۸۷۴ میلادی در یکی از شـهرهای حاشیه رودخانه «می سی سی پی» آمریکا به دنیا آمد. او که تحت تعلیمات کلیسای اسـقفی امریکا پرورش یافته بود، از دوستان بسیارنزدیك شوقی افندی به حساب می آمد. وی که پس از آشـنایی بـا «شوقی افنـدی» به فرقه ضـاله بهـائیت پیوسـته بود، کم کم صـاحب موقعیتی در میان بهائیان شـد. دوستی این امریکایی با شوقی ربـانی به حـدی بود که شوقی ربـانی وی را نماینـده خود می خوانـد و در مراسم و جلسـاتی که نمی توانست در آنها حضور یابـد، «میسن ریمی» را به جای خود می فرسـتاد. او دوبار به نماینـدگی ازسوی شوقی افنـدی (ربانی) به سراسـر دنیا و مراکز تجمع و نفوذ بهائیان سـفر کرده بود. طرفـداران چارلز میسن ریمی او را پنجمین پیشوا و رهبر بهائیان جهان می داننـد و به وی لقب عزیزالله و ولی امر ثـانی داده بودنــد. در همیـن ایـام ودرمیـانه کشــمکش طرفـداران خـانم روحیـه مـاکسول و هـواداران چـارلز میسـن ریمی برسـررهبری فرقه بهـائیت، یکی از بهائیـان خراسـان - که در کشورانـدونزی اقـامت داشت- ادعـای مهـدویت کرد و خود را موعود کتـاب اقـدس - کتـاب مقـدس بهائیـان - دانست. این شـخص که جمشـید معـانی نـام داشت، برخـود لقب سـمأ الله گـذاشت و فرقه جدیـدی به نـام سـمائی هـا را به وجود آورد که گروهی از بهائیـان بویژه بهـایی های هنـد و پاکسـتان به او گرویـده انـد. نورالـدین چهاردهی یکی از محققین در ملل و نحل درباره جمشـید معانی می نویسـد: «جمشـید معانی مانند میس ریمی که در آمریکا مدعی شد، وی در اندونزی دانشـگاهی تشـکیل داده و ورود بهائیان را در آن کشور مانع شده و گفته است در آخر ژانویه سنه ۱۹۶۶ م به

معراج رفته است و ریشه درخت بهأ و ثمره آن معانی است». [۱۰۳] .

بهائیت در عصر مشروطیت

از زمان شیخ احمد احسایی تا انقلاب مشروطیت، یعنی حدود ۹۰ سال، شاهد بروز و ظهور فرقه های متعددی بودیم که نامدارترین آنها عبارتند از شیخیگری، بابیگری، ازلیگری و بهائیگری. در سالهایی که زمزمه قانون و مشروطه برزبانها جاری شد، این فرقه ها انشعابات متعددی را پشت سر گذاشته و تنها شیخیگری و بهائیگری، آن هم به سبب حمایت کانونهای استعماری، محلی از اعراب داشتند و برسرپا مانده بودند. بسیاری از پژوهشگران و نویسندگان تاریخ که با نگرشی اسلامی به انقلاب مشروطیت نگاه می کنند، بابیگری و بهائیگری را یکی از عمده ترین عوامل انحراف آن می دانند. در این دوران شاه در رأس دولت و روحانیت راهبر و پیشاهنگ ملت بودند. در این ایام، دولت به خاطر مدیریت نادرست و سوءاستفاده دولتمردان در اوج فساد و از لحاظ مالی بسیار ضعیف بود. مطالبات آزادیخواهانه مردم رو به تزاید داشت و روی هم رفته دو خط فکری خاص این خواست و نهضت را تغذیه می کردند. یکی علما و روحانیون که اصلاحات اجتماعی - مذهبی را خواستار بودند و تشویق می کردند و دیگری روشنفکران و تحصیلکردگان فرنگ رفته و به طورکلی غرب زده که الگوهای دموکراسی اروپایی را برای ایران می خواستند. اما تفکر غالب، تفکر اسلامی بود. مورخان و کارشناسان غربی همچون خانم پروفسور آن لمبتون جاسوس انگلیسی در ایران براین اعتقادند که در آن ایام مردم، ایران را «کشور اسلام» و شاه را هم «پادشاه اسلام» می خواندند. و پیش از انقلاب مشروطیت یک حرکت آزادیخواهانه و نوگرایانه توسط میرزاملکم خان ناظم الدوله و سیدجمال الدین اسدآبادی در ایران شروع شده بود و این جنبش که علیه فساد و استبداد داخلی و نفوذ خارجی بود به جنبشی ملی و اسلامی تبدیل شد. البته دور از انتظار نیست که خانم «آن لمبتون» که پیوند و ارتباطاتش با آژانسهای جاسوسی انگلستان اثبات شده است، می کوشد تا حرکت میرزا ملکم خان نظام الدوله که از سوی «گراند لژ اسکاتلند»، یعنی سرزمین مرجع فراماسونری جهان، هدایت می شود و اهدافی جز برنامه های استعماری ندارد، را حرکتی آزادیخواهانه قلمداد نماید. پس از ترور ناصرالدین شاه و آغاز سلطنت مظفرالدین شاه خواست و مطالبات مردم شدت بیشتری به خود گرفت. به استناد مدارک تاریخی، مردم از آغاز حرکت بیدارگرانه که منجر به مشروطیت شد، خواستار «عدالتخانه» بودند. یعنی به وجه اسلامی ماجرا بیشتر اهمیت می دادند و می خواستند تا این عدالتخانه ها بر مبنای معیارهای اسلامی اداره شود. اگر به جریان مبارزه و طرح مطالبات مردم در آن ایام به دقت نگاه کنیم، می بینیم که عبارت مشروطیت درست بعد از بست نشینی در سفارت انگلیس برلب های مردم نشست و مبلّغان و کوشندگان این راه هم همانگونه که گفته شد، روشنفکران و تحصیلکردگان غرب رفته یا روشنفکران سکولار یا بابی مسلک بودند. یکی از مهم ترین فعالان در این عرصه میرزاملکم خان ارمنی - پدر فراماسونری ایران [۱۰۴] - است و از دیگر افرادی که در این زمینه تلاش و فعالیت بسیار داشتند و با مقالات و نوشته های خود سعی در تبلیغ مشروطیت و دموکراسی از نوع غربی آن می کردند، باید از افرادی چون میرزاآقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی نام ببریم که به اتهام دخالت درترور نافرجام «ناصرالدین شاه» به دستور محمدعلی میرزای ولیعهد در تبریز کشته شدند. نکته جالب و در خور توجه پیرامون میرزاآقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی این است که هردو پیرو فرقه ضاله «باب» و داماد میرزا یحیی صبح ازل - سرکرده فرقه «بابی های ازلی» و برادر بهاءالله - بودند. براین گروه باید نام میرزا یحیی دولت آبادی را هم افزود. او هم از گروه بابیان مشروطه خواه و فعالان نهضت مشروطه خواهی در ایران بود. میرزا یحیی دولت آبادی در خانواده ای بابی به دنیا آمد و پدرش مأمور و نماینده امور حسبیه میرزا یحیی صبح ازل در ایران بود و هرساله وجوهات به اصطلاح شرعیه «بابی ها» راجمع آوری می کرد و برای «میرزا یحیی صبح ازل» به قبرس می فرستاد.

مروج تروریسم

اشاره

آنچه به عنوان نتیجه این بحث عاید می گردد این است که در حقیقت انقلاب مشروطیت را روحانیون مسلمان به ثمر رساندند اما این انقلاب در نیمه راه توسط عده ای از روشنفکران سکولار بابی و بهایی از مسیراصلی خود خارج شد و سرانجام آن به دیکتاتوری رضاخان رسید. به طورکلی در انقلاب مشروطیت تغییر ساختار دولت و تبدیل دیکتاتوری به شکلی از حکومت عادلانه هدف مردم بود. تا آن زمان نظریه مدونی در مورد حکومت اسلامی وجود نداشت ولی روش دموکراسی غربی طرحی آماده و آزمایش شده در کشورهای اروپایی بود. به همین سبب با فشار روشنفکران غرب زده بویژه پیروان بابیگری و بهاییگری، مشروطه جایگزین تفکر عدالتخواهانه اسلامی شد.

تروریسم؛ مشخصه بهائیان

تروریسم سیاسی در تاریخ معاصر ایران از اواسط دهه ۸۴۰ م/۱۲۶۰ ق، با بابیگری آغاز شد و چنان با بابیگری پیوند خورد که در دوران متأخر قاجار نام «بابی» و «تروریست» مترادف بود. بابی ها ترور امیرکبیر را طراحی کردند و در شوال ۱۲۶۸ ق، به ترور نافرجام ناصرالدین شاه دست زدند. از آن پس این شیوه در ایران تداوم یافت و بویژه در دوران انقلاب مشروطه و پس از آن اوج گرفت. بهائیان در عتبات نیز بیکار نبودند و سیداسدالله مازندرانی در عتبات به جرم سوء قصد به آیت الله خراسانی گرفتار شد. [۱۰۵] . فعالیت های تروریستی دوران مشروطه و پس از آن با نام سردار محیی، احسان اله خان دوستدار، اسداله خان ابوالفتح زاده، ابراهیم خان منشی زاده و محمدنظرخان مشکات الممالک در پیوند است. فعالیت های مخفی اسداله خان ابوالفتح زاده (سرتیپ فرج قزاق) و ابراهیم خان منشی زاده (سرتیپ فرج قزاق) و محمد نظر خان مشکات الممالک از سال ۱۳۲۳ ق. و با عضویت در انجمن مخفی معروف به «بین الطلوعین» آغاز شد که جلسات آن در خانه ابراهیم حکیمی (حکیم الملک)، نخست وزیر بعدی دوران پهلوی، برگزار می شد و بسیاری از اعضای آن بابی ازلی و چند تن نیز بهائی بودند. عضویت در این انجمن و فعالیت های بعدی ابوالفتح زاده و منشی زاده و مشکات الممالک (بهائی) و ازلیهای عضو انجمن فوق را باید بخشی از عملکرد شبکه توطئه گر وابسته به اردشیر ریپورتر ارزیابی کرد. اعضای این انجمن، اعم از ازلی و بهائی، پس از تأسیس سازمان ماسونی لژ بیداری ایران (۱۳۲۵ ق. / ۱۹۰۷ م) در پیرامون آن مجتمع شدند و مشکات الممالک صندوق دار لژ بیداری ایران بود. از ذیقعده ۱۳۲۳ ق. این فعالیت با عضویت اسداله خان ابوالفتح زاده و برادرش سیف اله خان و ابراهیم خان منشی زاده در «انجمن مخفی دوم» تداوم یافت. در این انجمن سید محمد صادق طباطبایی (پسر آیت الله سید محمد طباطبایی)، ناظم الاسلام کرمانی (نویسنده کتاب «تاری بیداری ایرانیان» و آقا سید قریش (از اعضای بیت سیدمحمد طباطبایی) و شیخ مهدی [۱۰۶] (پسر آیت الله شیخ فضل الله نوری) عضویت داشتند. در همین زمان گرایش های تروریستی برخی اعضای این انجمن کاملاً مشهود بود. برای مثال، در یکی از جلسات انجمن مسئله قتل آیت الله سید عبدالله بهبهانی مطرح شد که با مخالفت سیدمحمد صادق طباطبایی مواجه گردید. اندکی بعد، ارباب جمشید جمشیدیان (دوست صمیمی و محرم اردشیر ریپورتر) به عضویت این انجمن درآمد. گروه تروریستی فوق، سرانجام، شکل نهایی خود را یافت و به عملیات آشوبگرانه و تفرقه افکنانه ای چون ترور نافرجام شیخ فضل الله نوری (۱۶ ذیحجه ۱۳۲۶ ق.) دست زد. عامل این ترور کریم دواتگر بود که به همراه افراد دیگری از جمله میرزا محمد نجات خراسانی - عضو فرقه بهائی و مرتبط با سفارت انگلیس که مشهور به فساد بود - دستگیر شد. «نجات» نیز عضو کمیته «بین الطلوعین» بود. به گفته سیدحسن تقی زاده، «اسمارت»، نماینده سفارت انگلیس، در جلسات بازجویی از محمد نجات شرکت می کرد و مواظب بود که «نتوانند به میرزا محمد

زور بگویند». طبق گزارش سر جرج بارکلی به سر ادوارد گری، وزیر خارجه انگلیس، در جریان این بازجویی کریم دواتگر تلویحاً حسینقلی خان نواب، برادر عباسقلی خان کارمند سفارت انگلیس، را به ترور مربوط کرد. حسینقلی خان نواب نیز از نزدیکان و محارم اردشیر ریپورتر، رئیس شبکه اطلاعاتی حکومت هند بریتانیا در ایران، بود. پس از آن ابوالفتح زاده و برادرانش و سایر اعضای گروه تروریستی و آشوبگر فوق، از جمله کریم دواتگر، در روستای قلهک، که در آن زمان در ملکیت سفارت انگلیس بود و دولت ایران بر آن نظارت نداشت، مستقر شدند. در اول جمادی الثانی ۱۳۲۷ ق. ابوالفتح زاده و منشی زاده، همراه با زین العابدین خان مستعان الملک، گروه تروریستی جدیدی تشکیل دادند موسوم به کمیته جهانگیر. ابوالفتح زاده و مستعان الملک و میرزا محمد نجات از جمله اعضای «محکمه انقلابی» بودند که حکم اعدام مجاهد نستوه شهید شیخ فضل الله نوری را صادر کردند. دادستان این محکمه شیخ ابراهیم زنجانی بود که تحت تأثیر میرزا مهدی خان غفاری کاشی (وزیر همایون)، عضو فرقه بهائی، قرار داشت. در رجب ۱۳۲۸ ق. حادثه قتل سید عبدالله بهبهانی رخ داد که عاملان آن وابسته به شبکه تروریستی ابوالفتح زاده و منشی زاده بودند. یکی از ضاربان بهبهانی فردی به نام حسین الله بود که بعدها با ابوالفتح زاده و منشی زاده و مشکات الممالک در کمیته مجازات همکاری کرد. پس از این واقعه، ابوالفتح زاده به اروپا گریخت، مدتی بعد به ایران بازگشت و به عنوان متصدی گردآوری مالیات منطقه ساوجبلاغ و شهریار منصوب و اندکی بعد معزول شد که ابوالحسن علوی این عزل را نتیجه تبلیغات بهائیگری ابوالفتح زاده می داند. در ذیقعده ۱۳۳۴، ابوالفتح زاده و منشی زاده و مشکات الممالک عملیات خود را در قالب گروه جدیدی به نام کمیته مجازات آغاز کردند و به چند فقره قتل، همراه با انتشار اعلامیه هایی دست زدند که بازتاب اجتماعی و سیاسی فراوان داشت. [۱۰۷].

کمیته مجازات پایگاه بهائیان

یکی از مهم ترین پدیده های دوران انقلاب مشروطیت ترورهای مرموز و به هم پیوسته ای است که با محوریت «کمیته مجازات» صورت می گرفت. تا چندی قبل عده ای اعتقاد داشتند که این تروریست ها در شمار افراد انقلابی سرخورده ازعدم تحقق آرمان های مشروطه بودند که از روی ناچاری و یأس فکری - ایدئولوژیک به سمت آشوبگری و آنارشیسم و ترور کشیده شده اند. اگر به رویدادهای تاریخی با دقت نگاه کنیم، متوجه می شویم این تحلیل که در سریال «هزاردستان» - ساخته علی حاتمی - نیز به مخاطب القأ شده درست نیست و اقدامات تروریستی این گروه از همان ابتدای مشروطه خواهی آغاز شد. مانند ترور نافرجام شیخ فضل الله نوری توسط یکی از سرکردگان کمیته مجازات به نام کریم دواتگر و پس از آن ترور افرادی چون سید عبدالله بهبهانی. به عبارت بهتر باید گفت برنامه آشوبگری و ترور این گروه زمانی آغاز شد که هنوز مشروطه خواهی بهار خود را سپری می کرد و مردم و انقلابیون در اوج خوش بینی به مشروطیت بودند و هنوز مقوله ای به نام سرخوردگی مطرح نبود. این افراد به هیچ وجه و با هیچ معیاری از نیروهای انقلابی یا سرخوردگان مشروطه نبودند. اما عامداً و آگاهانه در اعلامیه های «کمیته مجازات» تلاش می شد تا انگیزه آنها دینی وانقلابی وانمود گردد.

حقایق تاریخی کمیته مجازات

وجه بهایی بودن اعضای کمیته مجازات و نقش مخفی و قابل توجهی که فرقه ضاله بهائیت در این ایام و در راستای تحقق سیاست های استعماری بریتانیا برعهده داشت، مسأله مهم و قابل تأملی است، عملیات تروریستی و قتل های پشت سرهم دوران مشروطه از مهم ترین عوامل در ایجاد یک بحران عظیم و عمیق است که تأثیرات روانی و تبلیغی و فرهنگی عظیمی برجای گذاشت و در فاصله چهار سال آنچنان بی تفاوتی درجامعه به وجود آورد و ساخت سیاسی کشور را چنان خنثی و آلوده کرد که در نهایت با هجوم

چند صد نفر قزاق به سرکردگی رضاخان میرپنج از قزوین، پایتخت کشور به سادگی و بی هیچ مقاومتی به تصرف آنها درآمد و با سقوط حکومت قاجار، مشروطیت به سرنوشت شوم دیکتاتوری پهلوی دچار گردید. این موضوع که اعضای کمیته مجازات از پیروان فرقه بهائیت بودند و با طرح و برنامه استعماری به صحنه فراخوانده شده بودند یک ادعا نیست و اسناد ومدارک متعددی برای اثبات آن در دست است. برخی نویسندگان نیز عملیات کمیته مجازات را اعتراض انقلابی در مخالفت با قرارداد ۱۹۱۹ و دولت وثوق الدوله خوانده اند و این درحالی است که کمیته مجازات در زمان اولین دولت وثوق الدوله در سال ۱۲۹۵ ش. / ۱۹۱۶م. و در اوج وقایع پس از صدور فرمان مشروطیت تأسیس شد و تنها پنج ماه (تا پاییز ۱۲۹۶/۱۹۱۷) فعالیت کرد. بنابراین، عملکرد آن ربطی بـه قرارداد ۱۹۱۹ نداشت. [۱۰۸] بنیانگذاران و اعضای اصلی این کمیته از افرادی چون سرتیپ اسدالله خان ابوالفتح زاده، سرتیپ ابراهیم خان منشی زاده [۱۰۹] (که هردو از اعضای قدیمی بریگاد قزاق بودند)، محمد نظرخان مشکوۀ الممالک، احسان الله خان دوستدار، میرزامحمدخان نجات خراسانی، سردارمحیی (برادر میرزاکریم خان رشتی، جاسوس معروف انگلیس) کریم دواتگر و میرزاعلی اکبر ارداقی تشکیل می شد که زندگینامه همه آنها بشدت آلوده واکثر آنها از پیروان فرقه ضاله بهائیت بودند. هسته مرکزی کمیته مجازات ابوالفتح زاده (به عنوان رئیس کمیته) و منشی زاده و مشکات الممالک بودند و مهدی بامداد در کتاب شرح حال رجال ایران، سرتیپ اسدالله خان ابوالفتح زاده و سرتیپ ابراهیم خان منشی زاده را از پیروان فرقه بهائیت معرفی می کند. [۱۱۰] این موضوع را عبدالله متولی نویسنده کتاب کمیته مجازات نیز تأیید می کند و افزون بر دو نفر نامبرده، مشکوۀ الممالک را هم پیرو این فرقه می داند. [۱۱۱] . پس از ترور اسماعیل خان رییس سیلوی تهران، شبنامه ای از سوی «کمیته مجازات» منتشر می گردد که مسؤولیت اجرای این ترور را برعهده گرفته و ضمن بیان شعارهای ظاهراً انقلابی سایر افراد و مسؤولان را به مرگ تهدید می نماید. یکی از اعضای «کمیته مجازات» به نام میرزاعلی اکبر ارداقی درخاطرات خود به این شبنامه اشاره می کند و می نویسد: «انتشار این شبنامه به مراتب از قتل میرزا اسماعیل خان بیشتر تولید وحشت و اضطراب کرد. من و عماد الکتاب افراد گمنامی بودیم و سه نفر دیگر نیز بهایی بودند. لذا این خود موجب شد که کسی درباره ما پنج نفر سوءظنی نبرد...» [۱۱۲] . مدتی بعد، اعضای کمیته شناسایی و چند تن از ایشان دستگیر شدند. ابوالفتح زاده و منشی زاده در ۲۶ ذیقعده ۱۳۳۶ قمری، به شکلی مرموز در سمنان به قتل رسیدند و احسان الله خان دوستدار به قفقاز گریخت. مشکات الممالک نیز پس از مدت کوتاهی آزاد شد. در زمان دستگیری اعضای کمیته مجازات، فرقه بهائی در دستگاه نظمیه از چنان نفوذی برخوردار بود که بتواند پرونده را به شیوه دلخواه خود فیصله دهد. نفوذ بهائیان در نظمیه از زمان ریاست کنت دو مونت فورت بر نظمیه تهران آغاز شد. عبدالرحیم ضرابی [۱۱۳] (بهائی کاشانی) معاون او و کلانتر تهران بود و به این دلیل به عبدالرحیم خان کلانتر شهرت داشت. [۱۱۴] . پس از دستگیری اعضای کمیته مجازات، احمدخان صفا، مسؤول پرونده فوق در نظمیه، به شکلی مرموز به قتل رسید. در این زمان، گروهی به نام «کمیته سیمرغ» طی اطلاعیه ای خطاب به رئیس الوزرا قتل صفا را ناشی از مماشاتی دانست که دولت در قبال بهائیان در پیش گرفته. گروه فوق مدعی بود که در تنظیم پرونده تنها نام ابوالفتح زاده و منشی زاده که بر خلاف میل مسؤولان دولت تصادفاً به تله افتاده اند، ذکر شده و در مورد مشارکت سایر بهائیان مسکوت مانده است. در این اعلامیه چنین می خوانیم: «احسان الله خان، قاتل منتخب الدوله و احمد آقای روحی و میرزا ضیأالله که عضو عمده کمیته تروریست بودند، هر کدام در یک محلی مشغول عیش و نوش می باشند... ما، که بر تمام احوال و اسرار اطلاع داریم، نخواهیم گذاشت که کابینه وزرا از طایفه (بهائی) تشکیل شود زیرا که اینها شروع به وزیرکشی هم خواهند کرد تا اینکه دیگر کسی زیر بار وزارت نرود و میدان را برای خود مصفا نمایند... این رشته سر دراز دارد». [۱۱۵] .

یاور صهیونیستها

اشاره

پس از کودتای ۱۲۹۹ شمسی و پیدایش رضاخان درعرصه سیاسی و اجتماعی ایران اعضای فرقه ضاله بهائیت پس از سالها فعالیت نیمه پنهان از آزادی عمل فراوانی برخوردار شدند و با حمایت قدرتهای استعماری بویژه دولت انگلستان و براساس یک برنامه از پیش تدوین شده تهاجم ویژه ای را علیه مبانی سنتی و اعتقادی ملت مسلمان ایران آغاز کردند و در عرصه تخریب فرهنگی این مرز و بوم فعال شدند.

جاسوسی برای بیگانگان

همانطور که در صفحات پیشین اشاره شد، دولت روسیه تزاری نخستین یار و مددکار بهائیان بود. آنان نه تنها از اقتدارشان برای نجات جان میرزاحسینعلی نوری (بهاءالله) سود بردند، بلکه اولین کشوری بودند که مرزهای خود را برروی بهائیان گشودند و اولین معبد آنها، یعنی نخستین «مشرق الاذکار» بهائیان را در شهر عشق آباد ایجاد کردند. تصور براین بود که همکاری بهائیان و دولت روسیه با انقلاب کمونیستی به پایان راه خود می رسد، اما مدارك نویافته، حکایت از همکاری بهائیان با روس های بلشویک و انقلابی دارد و هم اکنون مدارکی منتشرشده است که نقش بهائیان را در شکست نهضت جنگل و میرزاکوچک خان نشان می دهد. یکی از نویسندگان معاصر به نقل از عبدالحسین آیتی، مبلغ پیشین بهائیان، مواردی از همکاری بهائیان ساکن عشق آباد با سازمان جاسوسی شوروی «کا. گ. ب» را ارائه می کند و متذکر می شود که اینان به عنوان جاسوسان چندجانبه درخدمت روسیه و پس از آن «اتحاد شوروی» بوده اند. [۱۱۶] .

همپیمان با صهیونیست های یهودی

بهائیان از ابتدای پیدایش این فرقه در «عکا»، واقع در فلسطین اشغالی کنونی، متحد صهیونیست ها در برخورد با عرب های بومی و مسلمان بودند. آنان همواره بر اساس یك سلسله منافع مشترك در کنار یکدیگر قرار می گرفتند و در جهت مقابله با اسلام گام برمی داشتند. نکته قابل توجه آنکه بررسی ها نشان می دهد یهودیان نقش بسزایی در پیدایش، گسترش و رشد فرقه بابیه و بهائیه داشته اند. به گواهی اسناد تاریخی ۵ سال پیش از آغاز دعوت علی محمد باب و درست اندکی پس از استقرار کمپانی ساسون در بوشهر وبمبئی، یهودیان مشهد بدون هیچ فشاری به طور دسته جمعی مسلمان شدند و اولین کسانی هم که در خراسان بابی شدند همین یهودیان جدیدالاسلام مشهد بودند. همچنین ورود بابی گری به «سیاهکل» توسط میرزا ابراهیم جدید، یهودی جدیدالاسلام ساکن رشت، صورت گرفت. [۱۱۷] . «دایرة المعارف یهود» یهودیان جدید الاسلام مشهد را در شمار یهودیان مخفی (انوسی ها) دسته بندی می کند ونه در ذیل مرتدین و این نشانگر این اصل است که آنها براساس طرح و برنامه و به دستور مجامع و محافل دینی خود و برای فریب افکارعمومی تن به این کار داده بودند. والتر میشل، محقق یهودی، می نویسد که این جدیدالاسلام ها همچنان مخفیانه به دین یهود پایبند بوده و هستند. [۱۱۸] . از جمله این جدیدالاسلام های مشهد، نورالله زبولونی بود که به گفته مئیر عزری – سفیر اسرائیل در ایران – از بازرگانان مشهد بود که نمایندگی یهودیان مشهد را در همه کنگره های جنبش خلوتص [۱۱۹] به دوش داشت و وفاداری اش به اسرائیل و پایبندی اش در یاری به ویژه مهاجران (یهودیانی که به اسرائیل مهاجرت می کردند) زبانزد و از حامیان و پشتیبانان شلمو هیلل (موریس پرز) [۱۲۰] بود. [۱۲۱] . گروهی گرویدن یهودیان به بهائیت را تحت تأثیر انگیزه ها و منافع مادی و عده ای دیگر هدف از این کار را افزودن برحجم سیاهی لشگر دشمنان اسلام می دانند. بهائیان ستاره داوود را مانند بابیه اسم اعظم می دانند و برای جلب محبت اسم اعظم را که شعار بهائیت است ترسیم کرده و در قبرستان یهود

مدفون سازند. [۱۲۲] . انتقال حسینعلی نوری (بهاء) به «عکا»، کمک دیگری بود به نزدیکی و همکاری هرچه بیشتر بهائیان با کانون های یهودی فعال مستقر در غرب که عبدالبهاء جانشین «بهاء»، نیز به این همکاری ادامه داد. او و دیگر بهائیان در تحقق استراتژی تأسیس دولت یهود در فلسطین سهم بسزایی داشتند که استعمارگران حامی اسرائیل - بویژه آمریکا و انگلیس - به پاس همین خدمات بهائیان، آنان را همواره از حمایت های مادی و تبلیغی خود برخوردار کرده اند. تاجایی که اسرائیل در زمان شوقی افندی به عنوان مرکز اصلی بهائیان قرار داده شد. در زمان زندگی شوقی افندی رژیم اشغالگرقدس در فلسطین به روی کار آمد واین رژیم به پاس تلاش بهائیان در ایجاد یک فرقه انحرافی مذهبی در قلب جامعه اسلامی، فرقه ضاله بهائیت را به عنوان یک دین به رسمیت شناخت و آن را جزو مذاهب رسمی کشور خود قرار داد. و افزون برآن املاک واموال پیروان این فرقه تحت حمایت واقع شد و از کلیه مالیات ها و عوارض معاف گردید. «شوقی افندی» جانشین عباس افندی (عبدالبهاء) می گوید: «دولت اسرائیل وسایل راحتی ما را فراهم کرد.» [۱۲۳] . و در مورد بخشی از راحتی و حمایت های مادی و معنوی فعالیت آنان چنین توضیح می دهد: «در ارض اقدس(اسرائیل) شعائر امریه (بهائیت) بی پرده و حجاب اجرا می شود... و معافیت مقامات (بهائیت) و توابع آن از مالیاتهای دولت (اسرائیل) از طرف اولیای امور تصویب گردید.» [۱۲۴] . ازعواملی که باعث شد اسرائیل بیشتر به بهائیان روی خوش نشان بدهد، سرمایه گذاری بهائیان وجذب سرمایه های بزرگ آنان در اسرائیل بود که باعث شکوفایی اقتصاد این رژیم نامشروع می شد. از جمله می توان به تدفین رهبران بهائی در این کشور که هرساله گروه کثیری از بهائیان را با سرمایه های کلان به آنجا می کشانند، اشاره کرد.

در هم تنیدگی با جامعه صهیونیستها

اشاره

توجه فرقه ضاله بهائیت به اسراییل و صهیونیسم تاحدی است که شوقی ربانی سومین پیشوای این فرقه یکی از مهم ترین وظایف شورای بین المللی بهائیان را رابطه با دولت اسراییل قلمداد می کند. وی همچنین در نقشه ده ساله اش، حمایت از دولت اسراییل را برهمه دولتهای جهان ترجیح می دهد [۱۲۵] و به بهائیان فرمان می دهد که به تشکیل محافل روحانی و ملی بر مبنای قوانین و مقررات دولت اسرائیل اقدام نمایند: «در ارض اقدس، بر حسب قوانین و مقررات حکومت جدید التأسیس... اینگونه محافل را به وجود آورید». [۱۲۶] . و حال آنکه در تشکیل همین محافل در کشورهای ایران، عراق، انگلستان و آلمان، رعایت قوانین و مقررات این دولت ها را مطرح نمی کند! [۱۲۷] . این حمایت های آشکار و قوی از دولت اسرائیل، سبب شد تا «فرمان نیویج»، یکی از مهره های مهم دولت اسرائیل، فرقه مجهول و منحرف «بهائیت» را در ردیف اسلام و مسیحیت و یهودیت قرار داده و آن را یک «دین جهانی و بین المللی» بنامد: «اکنون فلسطین را نباید فی الحقیقه منحصراً سرزمین سه دیانت محسوب داشت، بلکه باید آن را مرکز و مقر چهار دیانت به شمار آورد، زیرا امر بهائی که مرکز آن حیفا و عکاست و این دو مدینه زیارتگاه پیروان آن است، به درجه ای از پیشرفت و تقدم نائل گشته که مقام دیانت جهانی و بین المللی را احراز نموده است، و همان طور که نفوذ این آئین در سرزمین مذکور روز به روز رو به توسعه و انتشار است، در ایجاد حسن تفاهم و اتحاد بین المللی ادیان مختلفه عالم نیز عامل بسیار مؤثری به شمار می آید». [۱۲۸] . روحیه ماکسول (آخرین رهبر فرقه بهائیت) و همسر شوقی می گوید: «من ترجیح می دهم که جوانترین ادیان (بهائیت) از تازه ترین کشورهای جهان (اسرائیل) نشو و نما نماید و در حقیقت باید گفت آینده ما یعنی (بهائیت و اسرائیل) چون حلقات زنجیر به هم پیوسته است.» [۱۲۹] . بهائیان، کشور ایران را مهد وخاستگاه فرقه بهائیت می دانند و سعی بلیغ و جد و جهد وافر برای انجام تبلیغات بهایی گری در ایران داشته و دارند. اما آنها از دیگر نقاط جهان نیز غافل نبودند و حتی در بسیاری از

سرزمین ها با دعوت رسمی دولت های استعمارگر، مبلغان خود را بدان سرزمین ها می فرستادند. بی شک هدف استعمارگران از طرح و حمایت از بهائیان ایجاد تشتت و چند پارگی در میان مسلمین و تبدیل آنها به گروههای متخاصم و جزایر تک تک و بی رابطه و درگیرساختن آنان در جنگ های عقیدتی بود. لازم به ذکر است که یکی از عوامل پیشرفت بهائیان، تظاهر آنان به اسلام در ملاء عام بوده است. به عنوان نمونه عباس افندی پس از مرگ بهاء، ابتدا باب هر نوع تبلیغی را مسدود کرد و همراه افراد دیگر فامیل، در لباس مسلمانی به انجام مراسم مذهبی اسلامی مشغول شد و به نحوی در این ظاهرسازی ها رعایت جوانب را در نظر داشت که کمتر کسی احتمال ضعف ایمان مسلمانی آنان را می داد. چه رسد به خروج از اسلام و نفی همه ارزش های اسلامی. [۱۳۰] .

اتحاد بهائیان و صهیونیستها

بهائیان علاقه و روابط ویژه ای با دولت اسراییل داشته اند و براساس همین علاقه با تجارصهیونیست نیز متحد هستند و در مبارزه علیه جمهوری اسلامی ایران به صورت همگام عمل می کنند. پس از تشکیل دولت غاصب اسراییل سران جریان صهیونیسم، بهائیت رابه عنوان دین به رسمیت شناختند و اجازه دادند تا نخستین معبد بزرگ بهائیان به نام «مشرق الاذکار» [۱۳۱] در آنجا ساخته شود: «موقوفات بین المللی بهایی برصفحه جبل کرمل با امضای قراردادی با مقامات اسراییلی برای ابتیاع قطعه زمینی به مساحت سی و شش هزار مترمربع واقع در رأس جبل کرمل جنب غار ایلیا به مقدار زیاد افزایش یافته. همچنین با تملک نقطه ای که به قدوم مبارک حضرت بهاءالله متبرک و محل نزول لوح کرمل بود، به قیمت یکصدوهشت هزار دلار خریداری گردید و قرار شد اولین مشرق الاذکار ارض اقدس برآن ساخته شود...» [۱۳۲] . نقشه این معبد بهائیان و نیز گور بهاءالله و سیدعلی محمد باب توسط یکی از اساتید بهایی دانشکده معماری دانشگاه تهران به نام دکترعباس امانت تهیه و با صرف دهها میلیون دلار زیر نظر او ساخته شد. به دلیل وجود گور بهاءالله و عباس افندی وشوقی افندی (ربانی) و نیز بزرگترین معبد بهائیان در اسراییل، همواره بهائیان در شمار افرادی قرار داشتند که خواستار برقراری رابطه رسمی بین ایران و اسراییل بودند و حتی شایع است تاجری که وسیله پرداخت رشوه ۴۰۰ هزار دلاری به ساعد مراغه ای در ازای ایجاد رابطه با اسراییل را فراهم آورد، بهایی بود.

بهائیت به مثابه یک حزب صهیونیستی

شوقی افندی در زمان حیات خود به بهائیت صورت تشکیلات حزبی داد و در هر شهر محفل ویژه بهائیت به وجود آورد و در بسیاری از کشورها این محافل بهائیان را به صورت محافل مذهبی و یا شرکت های تجارتی به ثبت رساند. روحیه ماکسول همسر شوقی افندی در این مورد می نویسد: «میل مبارک آن است که... محفل را به اسم جمعیت دینی و اگر نشد به عنوان هیئت تجارتی تسجیل نمایند.» [۱۳۳] . بسیاری از کارشناسان بر این اعتقادند که اگر بهائیت توانسته است تاکنون برپا بماند به سبب همین نظام کنترل اجتماعی بود. در زمان شوقی افندی هرکس برخلاف اراده مرتکب عملی می شد، ابتدا از این تشکیلات اخراج می گردید. به این مرحله «طرد اداری» می گفتند و اگر آن شخص در مخالفت خویش ایستادگی می کرد، او را از جامعه بهائیت طرد می کردند که آن را«طرد روحانی» نام گذاشته بودند. البته بهائیان در کنار این طردها که نسبت به افراد متخلف داشتند و با برخوردهای خشن و سنگین همراه بود نسبت به جامعه پیروان خود بسیار حساس بوده و به عنوان پشتیبانی همیشه در صحنه، در تمام زمان ها و مکان ها حضور داشته اند. حضرت امام خمینی «قدس سره» در سال ۱۳۲۱ ضمن انتقاد از سکوت جامعه مسلمانان نسبت به ظلم ها و مشکلات مسلمین، خصلت وحدت و اتحاد بهائیان را مورد اشاره قرار داده و خطاب به مؤمنین می فرمایند: «خوب است دینداری را دست کم از بهائیان یاد بگیرید که اگر یک نفر آنها در یک دیه زندگی کند، از مراکز حساس آنها با او رابطه دارند و اگر جزئی

تعدی به او شود، برای او قیام کنند». [۱۳۴] .

اعلام خطر امام علیه نفوذ بهاییان

امـام خمینی (ره) در سال ۱۳۴۱ فرقه ضاله بهائیت را یک حزب سیاسـی خواندند و اینک که به مدد پیروزی انقلاب اسـلامی اسـناد بسیاری از روابـط ایـن فرقه بـا صـهیونیست هـا افشـا شـده، صـحت این نظریه بیش از پیش اثبـات گردیـده است. رژیم پهلـوی برای مسافرت سـران محافل متعـدد بهائیان ایران از نقاط مختلف ایران به لندن و شـرکت در انتخابات جهانی «بیت العدل» تسـهیلات ویژه ای قائـل شـد و به هر بهـائی که عازم این سـفر می گردیـد، مبلغ پانصـد دلار ارز با تخفیف ویژه و نیز تخفیف قابل توجهی در بهای بلیـط رفت و برگشت هواپیما درنظرگرفته و پرداخت می کرد. خبر این غارت و چپاول بیت المال مسـلمین اعضای فرقه ضاله بهائیت به اطلاع حضـرت امام خمینی (ره) رسید، ایشان در تاریخ دهم فروردین ۱۳۴۱ در یک سخنرانی به این امر اعتراض کردند [۱۳۵] و زمانی که اعزام نماینـدگان محافل بهائیان ایران وارد مراحل اجرایی شـد، طی پیام ویژه ای در پاسخ به علمای اعلام و حجج اسـلام یزد فرمودند: «از چیزهایی که سوءنیت دولت حاضـر را اثبات می کند، تسـهیلاتی است که برای مسافرت دوهزار نفر یا بیشتر از فرقه ضاله قائل شـده است و به هریک ۵۰۰ دلار ارز داده انـد و قریب ۱۲۰۰ تومان تخفیف دربلیط هواپیما داده انـد، به مقصـد آنکه این عده در محفلی که در لندن از آنها تشـکیل می شود و صد در صد ضداسـلامی است، شرکت کنند.» [۱۳۶] . آنگاه حضرت امام به رخنه عوامـل اسـرائیل بویژه بهائیان در بسـیاری از پست های کلیـدی و حساس کشور اشاره کرده و چنین هشـدار می دهنـد: «آقایان باید توجه فرمایند که بسـیاری از پست های حسابی به دست این فرقه است که حقیقتاً عمال اسرائیل هستند. خطر اسرائیل برای اسلام و ایران بسـیار نزدیک است. پیمان با اسراییل درمقابل دول اسلامی یا بسته شده یا می شود. لازم است علمای اعلام و خطبای محترم سـایر طبقات را آگاه فرماینـد که درموقعش بتوانیم جلوگیری کنیم. امروز روزی نیست که به سـیره سـلف صالـح بتوان رفتار کرد با سکوت و کنـاره گیری همه چیز را از دست خواهیم داد...» [۱۳۷] . ایشان طی همین پیام عزم خویش را برای مبارزه مستمر با رژیم پهلوی اعلام می دارند و با تأکید بر این که علمای اسـلام باید دین خود را به اسـلام و پیامبر ادا نمایند، می فرمایند: «اسلام به ما حق دارد. پیغمبراسـلام حق دارد. باید در این زمان که زحمات جانفرسای آن سـرور در معرض زوال است، علمای اسـلام و وابستگان به دیـانت مقـدسه دین خود را ادا نماینـد. من مصـمم هسـتم که از پـای ننشـینم تا دسـتگاه فاسـد را به جای خود بنشانم...» [۱۳۸] . در مطـالب دسـتنویس بهـاءالله نیز آمـده است: «جمیع احزاب عـالم را فراگرفته و خواهـد گرفت». [۱۳۹] . در سـال ۱۳۴۱ حضرت امام خمینی(ره) خطر نفـوذ و گسـترش ایـن فرقه منحرف در ارکـان رژیم پهلـوی را یـادآور شـده و فرمودنـد: «... اینجـانب حسب وظیفه شرعیه به ملت ایران و مسلمین جهان اعلام خطر می کنم، قرآن کریم و اسلام در معرض خطراست استقلال مملکت و اقتصاد آن در معرض قبضه صـهیونیست هـاست که در ایران به (صورت) حزب بهـائی ظاهر شدنـد و مـدتی نخواهـد گـذشت که بـا این سـکوت مرگبار مسـلمین، تمام اقتصاد این مملکت را با تأیید عمال خود قبضه می کنند... تلویزیون ایران پایگاه جاسوسی یهود است و دولت ها ناظر آن هستند...» [۱۴۰] . شوقی افندی برای اجرای این برنامه خود، درسال ۱۳۲۸ شمسی برابر با سال ۱۹۵۱ میلادی، یعنی هشت سال قبل از مرگش تشـکیلاتی به نام «بیت العدل» را به وجود آورد و به عنوان پیشوا و رهبر بهائیان جهان اهدافی به شـرح ذیل برای آن معین ساخت: ۱- با رهبران دولت اسـراییل وارد مـذاکره شود و رسـماً با این رژیم ایجاد رابطه نماید. ۲- به او در انجـام وظایف رهبری و اداره جامعه بهائیت کمک کنـد. ۳- بـا اولیای امور و رهبران کشورها در باب مسائل شخصـی بهائیان وارد مـذاکره شود.» [۱۴۱] . شـوقی افنـدی شـخصاً اعضـای نخسـتین «بیت العـدل» را انتخـاب کرد، امـا دسـتور داده بـود که اعضـای آن بعـدها از طریق انتخابات معین گردنـد. اسامی افرادی که توسط شوقی افنـدی به عنوان اعضای نخستین «بیت العـدل» بهائیان جهان انتخاب شدند، به این شـرح بود: «۱- ایـادی امرالله ام البهـأ روحیه خـانم ماکسول (همسـر شوقی افنـدی)- عضو رابط بین ولی امرالله (شوقی افنـدی) و

هیأت ۲- ایادی امرالله چارلز میسن ریمی - رئیس ۳- ایادی امرالله املیاکالز- نایب رئیس ۴- ایادی امرالله لیر وی ایواس - منشی ۵- ایادی امرالله یو گرجیاگری - عضو سیّار ۶- ایادی امرالله، امه الله جسی رول - امین صندوق ۷- ایادی امرالله اتل رول - معاون منشی برای مکاتبه با غرب ۸- ایادی امرالله لطف الله حکیم - معاون منشـی برای مکاتبه با شـرق. ۹- امه الله سـیلوا آیواس از چهارم ماه مه ۱۹۵۵ به عضویت این تشـکیلات معین گردید». [۱۴۲] . افزون بر این گروه شوقی افنـدی در تاریخ سوم آذرماه ۱۳۳۵ شمسی تعداد ۲۷ نفر دیگر را برای انجام وظایف مختلف و تبلیغ و توسـعه حوزه نفوذ بهائیان و بنا به نوشـته خودشان «حفاظت و تبلیغ حضرت بهاء الله تحت نظر ولی امرالله» انتخاب کرد و به آنان لقب «ایادی امرالله» بخشید.

بهاییت سکولار

اشاره

اسامی این افراد به شرح زیر بود: ۱- ایادی امرالله چارلز میسن ریمی ۲- ایادی امرالله روحیه خانم ماکسول ۳- ایادی امرالله املیا کالیز ۴- ایـادی امرالله لروی لیـواین ۵- ایـادی امرالله علی اکـبر فروتن ۶- ایـادی امرالله جلال خاضع ۷- ایادی امرالله ابوالقاسم فیضـی ۸- ایـادی امرالله پل هنی ۹- ایـادی امرالله حسن بالیوزی ۱۰- ایـادی امرالله دکتر یوکر جیاگری ۱۱- ایادی امرالله دکتر هرسن گروسـمن ۱۲- ایادی امرالله دکتر ادلبرت موشـکل ۱۳- ایـادی امرالله جان فرابی ۱۴- ایادی امرالله هورانسـس هولی ۱۵- ایادی امرالله گوروین ترو ۱۶- ایادی امرالله موسـی هنانی ۱۷-ایادی امرالله انیوک الیگا ۱۸- ایادی امرالله ویلیام سیرز ۱۹- ایادی امرالله جان روباتس ۲۰- ایادی امرالله کلارا دان ۲۱- ایادی امرالله اگنس الکساندر ۲۲- ایادی امرالله طرازالله سمندری ۲۳- ایادی امرالله شعاع الله ایادی ۲۴- ایـادی امرالله ذکر الله خادم ۲۵- ایادی امرالله علی محمـد ورقا [۱۴۳] . ۲۶- ایـادی امرالله رحمت الله مهاجر ۲۷- ایادی امرالله کالیس فدرسـتون این گروه در حقیقت اعضای مرکزیت شـبکه بهائیت بودنـد و فرقه بهائیت از طریق همین افراد به سراسـرجهان مرتبط بود. تشـکیلات بهائیت در ایران توسط محافلی که از سطح روستا تا سطح ملی تشکیل شده بود، اداره می شد و هر محفل دارای ۴۰ لجنه برای پوشش کلیه فعالیتهای بهائیان بود.

نقش آمریکا در گسترش فرقه

با وجود آنکه مؤسسین فرقه بهائیت ابتدا روسیه و انگلیس بودند، اما پس از مدتی، آمریکا به عنوان استعمارگر جدید و تازه نفس به میـدان آمـد و بـا ذکر شواهـد متعـدد تـاریخی می توان از آمریکـا به عنوان مهم ترین عامـل حفـظ و گسترش بهائیت نام برد. احمد کسروی [۱۴۴] اگرچه بـا اصـل دین مخـالف بود اما برای نفی آن به افشای ماهیت این فرقه دست ساخته اسـتعمار اشاره نموده و در کتاب خود می نویسد: «می گویند: جمال مبارک فرموده دین ها یکی شود. جمال مبارک جنگ را حرام گردانیده... مانند سخن بهأ را مـا امروز از وزیر خـارجه آمریکـا می شـنویم. ایـن وزیر خـارجه می گویـد: پس از جنـگ بایـد همـه دینهـا یکی باشـد». یکی از نویسنـدگان بهـایی از قـول عبـدالبهأ می گویـد: «... و از جمله قضایـای عجیبه که واقع گشـته این است که مشـرق الاذکـار در قطب امریک (آمریکا) بنیان می گردد.... ملاحظه کنیـد که امرالله به چه درجه قوت یافته که خانمی فرنگی گیس خویش را فدای مشـرق الاذکار می نمایـد...» [۱۴۵] . در یکی از کتب بهائیـان آمـده است: «از سـال ۱۸۹۴ میلادی قوای مکنونه علم الهی بـا ایمان تورنتون چیس در آمریکا به سریان آمد و امر الهی در آن دیار به سرعت انتشار یافت و نفوس مقدّسی به امر حضرت بهأ... مؤمن گشتند... و یک شـبه ره صـد ساله رفتنـد تا آنجا که موفق شدنـد آمریکا را به عنوان مهـد نظم اداری بهائی مفتخر سازنـد» [۱۴۶] . و در کتـاب دیگری از بهائیـان چنین نوشـته شـده است: «در آن زمـان که امرالله در خطه آمریک (آمریکا) سـریعاً رو به پیشـرفت بود و یـد غیبی

الهی بـذر محبت الله را در قلوب صـافیه مردمـان آن سامان می کشت میسز (خانم) ماکسول به دسـتور مبارک در سال ۹۱۶ میلادی فرمان تبلیغی را در یکی از جلسات کانون شن ابلاغ نمود و در آن جلسه درباره نحوه اجرای آن شور و مشورت گردیـد و حاضـرین در جلسه و سـایر احبـأ قیام عاشـقانه نمودنـد و ترک اوطان کرده به نقاط دور و نزدیک هجرت نمودنـد و در اثر جانفشانی های آن مؤمنین مخلص بود که علم (پرچم) یا بهاءالابهی در اقصی نقاط عالم و جزایر دور دست مرتفع گردید...» [۱۴۷] .

نقش زنان در بهائیت

بـا توجه به نقش کلیـدی و مؤثر زنان در تمام ارکان جامعه و حرکت های اجتماعی، سـران فرقه ضاله و اسـتعماری بهائیت، از همان ابتدای تشـکیل این فرقه یعنی زمان خروج سـیدعلی محمد باب - با به کارگیری دستورات کانون های قدرت صهیونیستی - از زنان به عنوان عامـل اصـلی انحراف از حق و جـذب افراد به این کیش اسـتعماری اسـتفاده کرده و می کننـد. اسـتعمارگران بـا مطـالعه در رفتارها و آموزه های مسـلمانان دریافته اند که هرگز نمی توان به صورت مسـتقیم مسلمین را از دین الهی و راه راست خود منحرف کرد، به همین سبب با مطالعات عمیقی که در آیات قرآن و سنن و آداب دینی داشته اند، دستورالعمل های کلیدی آن را یافته و در صـدد نفی و خـدشه دار کردن آنها در اذهان عمومی مسـلمانان برآمـده انـد و آنقـدر روی این مسائل کار کرده اند که عملاً بخش عظیمی از پیکر امت اسلامی مصداق آیه شریفه «نؤمن ببعض و نکفر ببعض» شده اند و دشمنان را به ادامه راهشان امیدوار کرده اند. از جمله کلیدی ترین نکات آموزه های مسـلمین می توان به موارد زیر اشاره کرد: ۱- ارتباط و جهت گیری مسلمین از روحانیون و عالمـان عامل به دین. ۲- نمـاز جماعت به عنوان یکی از بهترین شـیوه های جـذب و اتحاد مسـلمین و آگاهی از اوضاع مسـلمانان و محیط اطرافشان. ۳- ارتباط تنگاتنگ دین و سیاست که دست هر بیگانه ای را از امور مسلمانان کوتاه می کند. ۴- طهارت نسل که ضامن بقای نسل بشـر است. ۵- حیـا و عفت زنـان که در سـایه حجاب آنان بخش اعظم سـلامت جامعه تضـمین می شود. ۶- نقش زنان در تربیت مردان آینده و کل جامعه. ۷- جهاد در راه خدا. از همین رو می بینیم که دشمنان در کیش ساختگی خود، «بهائیت»، به صـراحت وجود طبقه ای بـا نام روحانیت را نفی کرده [۱۴۸] و مـدعی جدایی دین از سـیاست شده اند. دیوید کیپز نماینده بهائی های فرانسه در این مورد می گوید: «این مذهب نه روحانیت و نه مرجع مذهبی را به رسمیت نمی شناسد و برابری بین زنان و مردان را ترغیب می نماید...» [۱۴۹] .

منجلاب فساد

آنها با وجودی که در ظاهر دخالت در سیاست را نفی می کننـد اما در تمام سـخنرانی ها و کتاب ها و آموزه های خود، دخالت در همه امور آن هم دخالت تمام و کمال را خواسـتارند. دیویـد کیپز نماینده بهایی های فرانسه، در مراسم یکصد و پنجاهمین سال پایه گذاری فرقه ضاله بهائیت، می گوید: «بهائیان برای تسریع روند تغییرات به سوی صلح جهانی در اقدامات آموزشی و بهبود وضعیت اجتماعی در سراسـر جهان دخالت می کنند» [۱۵۰] . بهائیان همچنین از هر حرکت جمعی مـذهبی نیز نهی شـده اند. به همین سـبب آنان چیزی به نام نماز جماعت و... ندارند و البته این به معنای آن نیست که آنها با یکدیگر متحد نیسـتند بلکه تنها از اعمال مذهبی به صورت جمـاعت در جامعه مسـلمین جلوگیری می کننـد. بهائیان ازدواج با همه محارم را جز با زن پـدر جایز می شـمردند (یعنی ازدواج بـا خواهر، خـاله، عمه، خواهرزاده، برادرزاده، و... همگی جـایز بود) و این از کثیف ترین دسـتورالعمل هـایی بود که بهائیان برای حفظ و ازدیاد نسل خود به آن تن دادنـد و علاوه بر این مانند پیشـینیان خود از راه فطرت و اخلاق خارج شده و روابط فاسد و لجام گسـیخته و غیرطبیعی را به عنوان امری پـذیرفته شـده در میان خود قبول کرده انـد و مرتکب می شونـد و در صـدد آن هسـتند همان طور که در غرب برخی کشورها این عمل زشت اخلاقی را قانونی کرده اند در تمام دنیا به صورت اصـلی قانونی در آورند. با

نگـاهی گـذرا به سیر تاریخی این فرقه و دسـتورالعمل های مکتوب و منتشـر شـده آنان، مشاهـده می کنیم که این اعمال از ابتـدای حرکت این افراد جـاسوس و خـود فروخته غرق در لجنزار هواهـای پست نفسـانی یکی از مهم ترین اصول پـذیرفته شـده آنـان بوده است. آنهـا عقیـده داشـتند: «... ایـام فترت است و هیـچ تکلیفی بر مردم واجب نیفتاده. اگر چه در شـریعت باب یک زن را نه شوهر جـایز است، لکن اکنون اگر افزون بخواهـد منعی نباشـد و هر یـک از آن جمـاعت نـامی از انبیأ کبـار و ائمه اطهار را بر خویش می نهادنـد و زنـان و دختران خویش را به نـام و نشـان زنـان خانواده طهارت می خواندنـد و هر جا که جمع می شدنـد به شـرب خمر و منهیـات شـرعیه ارتکاب می نمودنـد و زنان خویش را اجازه می دادنـد تا بی پرده به مجلس نامحرمان درآمـده و به خوردن شـراب مشغول شوند و سقایت نمایند». [۱۵۱] . ارتشـبد حسین فردوست در خاطرات خود نمونه های بسیاری از رفتارهای ناهنجار مردان بی بند و بار بهائی همچون هویدا و... را ذکر می کند و علاوه بر آن افرادی مانند صبحی، بهائی تواب، نیز نمونه های بسـیار دیگری را در کتـاب «خـاطرات صبحی» خود نقـل می کنـد که به دلیـل عفت قلم و احترام به خواننـدگان محترم از بـازگویی و بازنویسـی آن معـذوریم. قرۀ العین، زن فاسـد و بی عفتی که بـا گفتـار و رفتـار فاسـدش نقش مؤثری در معرفی و جـذب افراد منحرف به این فرقه داشت خطـاب به پیروان بـابیگری گفته است: «ای اصـحاب، این روزگـار از ایـام فـترت شـمرده می شود، امروز تکـالیف شـرعیه به یکباره ساقط است و این صوم (روزه) و صـلوهٔ (نماز) و ثنا و صـلوات کاری بیهوده است... پس زحمت بیهوده بر خویش روا ندارید و زنان خود را در مضاجعت (همخوابگی و همبستری) طریق مشارکت! بسپارید!» [۱۵۲] . و البته این جملات از کسی که مرید فرقه ای استعمار ساخته است، بعید نیست، چرا که وزارت مستعمرات انگلیس – از مؤسسان و حامیان فرقه های ضاله – نیز خطاب به یکی از جاسوسـان خود در کشورهـای اسـلامی می گویـد: «در مسـئله بی حجـابی زنـان بایـد کوشـش فوق العـاده به عمل آوریم تا زنان مسـلمان به بی حجابی و رها کردن چادر، مشتـاق شونـد.... پس از آنکه حجاب زن با تبلیغات وسـیعی از میان رفت، وظیفه مأموران ماست که جوانان را به عشق بازی و روابط جنسـی نامشـروع با زنان تشویق کنند و به این وسـیله فساد را در جوامع اسـلامی گسترش دهند» [۱۵۳] . بهائیـان همچنین بـا توجه به تـأثیر پـذیری کودکان و نوجوانان بیشترین تلاش تبلیغی خود را بر روی این نسل متمرکز کرده انـد و لجنه های گلشن توحیـد با احـداث مهـد کودک ها و مـدارس و ترتیب دادن اردوهای تبلیغی کودکان و نوجوانان را به خود جذب می کنند. آنها همچنین به بهانه صـلح و شـعار تساوی زن و مرد، زنان را در تمام عرصه ها به عنوان عروسک های خیمه شب بازی که سرنخ آنان دست صهیونیست ها است، به روی صحنه آورده و می خواهند به وسیله آنان صلحی منطبق بر نظم نوین و تک قطبی جهانی برقرار سازند. عبدالبهاء در یکی از مطالب خود می نویسد: «... و چون (هنگامی که) نسوان در عالم انسانی نفوذ و تـأثیر کلی یابنـد، از جنـگ محققاً جلوگیری نماینـد... نفرت و انزجار آنان (زنان) نسبت به جنگ بایـد برای اسـتقرار و حفظ صـلح عمومی(!!) مورد استفاده قرار گیرد» [۱۵۴] . و البته بهترین و مؤثرترین کـار زنـان نقش تبلیغی آنان است: «ای اماء رحمن، محفلی... آرایش دهیـد و در آن محفل به کمال حکمت در اوقات مخصوصه مجتمع شوید و به ذکر آن یار مهربان مشـغول گردید و مذاکره در ادله و براهین ظهور جمـال مبین فرمائیـد تـا هر یک از اماء رحمن نطقی بلیغ یابنـد و لسانی فصیح بگشاینـد و سـبب هـدایت اماء کـثیره گردد و علیکـن التحیه والثنـأ..» [۱۵۵] . بـا توجه به آثـار منتشـره بهائیـان مشاهـده می شود که آنـان دنبـاله رو فرقه استعماری وهابیت هستند که با تلقین جاسوس انگلیسی، مستر همفر، حمایت های قوای نظامی و مالی انگلیس ایجاد شد. حضرت امام «رضوان الله تعـالی علیه» سالها پیش، از این هماهنگی پرده برداشـته و می فرماینـد: «یک حقایقی در کار است، شـما آقایان در تقویم دو سال پیش از این یا سه سال پیش ازاین بهائی ها مراجعه کنیـد، در آنجا می نویسـد: تساوی حقوق زن و مرد رأی عبـدالوهاب، آقایان هم از او تبعیت می کنند... نظامی کردن زن، رأی عبدالوهاب، آقا تقویمش موجود است، نگوئید نیست...» [۱۵۶] . نقش زنان غربی در گسترش فرقه در طول بیش از ۱۵۰ سالی که از ایجاد این فرقه ضاله گذشـته است چه در شـرق و چه در غرب همواره زنان به عنوان مهره هایی فعال در پیشـرفت آن مورد اسـتفاده قرار گرفته انـد که بسـیاری از آنان را زنان آمریکایی تشـکیل می داده انـد که از آن

جمله می توان به موارد زیر اشاره کرد: لویزا مور و همسـرش گتسینگر (هر دو آمریکایی بودند). روحی ماکسول در مورد لویزا مور می گوید: «راه های ناصاف را برای موفقیت ما (بهائیان) هموار می کرد و مل وار خود را به آب می انداخت که بهر ما (بهائیان) پل نجاتی ایجاد کنـد». فوئب هرست یکی از متمولینی که موقوفات زیادی برای بهائی ها در آمریکا از خود به جای گـذاشت. او معاون دانشـگاه کالیفرنیـا بود که در سـال ۱۸۹۸ لویزامـور و همسـرش را بـه این دانشـگاه دعـوت کرد. میس اتـل روزنـبرگ متولـد ۱۸۵۸ انگلیس. میسـیز هلن گودال (آمریکـا) که روش تبلیغی او را چنین معرفی می کننـد: «در محافـل و مجـالس که تشـکیل می گردیـد، رسم چنان بود که میسیز گودال یک لوح را تا آخر تلاوت می کرد و به هیچکس اجازه نمی داد که راجع به آن بحث کند...

آخر

اشاره

این نحوه تبلیغ در آمریکا مرسوم گردید و باعث شد که امربهائی در سانفراسیسکو و اطراف منتشر گردد» [۱۵۷] . او از کسانی است که در تصویب ساختمـان مشـرق الاذکـار و جمع آوری اعانات نقش بسـزایی داشت. سارا فارمر: (آمریکایی) مؤسـس « گرین ایکر» [۱۵۸] . می مـاکسول مادر روحیه ماکسول: مبلغ در آمریکا، کانادا، فرانسه. روحیه ماکسول: زن شوقی افنـدی. میسـیز کراپز ملقب به مریم: اولین بهائی انگلسـتان. لیـدی بلامفیلـد ملقب به سـتاره: (لندن): در ژنو فعالیت تبلیغی را به صورت غیر مسـتقیم و تحت عنوان «نهضتی برای صـلح اعظم جهانی» شـروع کرد و بهائیت را در جامعه ملل که در ژنو تشـکیل می شد و منظور اصـلی او بود نفوذ داد. میس آلمانوبلاـک آلمـانی الاصـل سـاکن آمریکـا: مأمور اعزامی به آلمان در زمان جنگ جهانی اول – ۱۹۰۷ – بود. دکـتر سوزان مودی ملقب به امه الاعلی، آمریکایی است. مودی از طرف عبـدالبهأ به ایران اعزام شد. او به بهانه مراقبت در امور طبی و بهداشتی و تعلیم و تربیت زنـان بهـائی به ایران آمـده بود: «دکتر مودی گرفتـاری هـای زن هـای ایرانی را از لحاظ بهـداشت و فرهنگ و وجود حجاب و... با محافل آمریکا در میان گـذاشت... به تأسیس مدرسه تربیت همت گماشت.... و خانم های دیگری را نیز از آمریکا به ایران دعوت نمود... اول میس لیلیـان کیپس (۱۲۹۰ شمسـی)... و پس از آن میس جنویر... سارا کلاک... الیزابت اسـتوارت... میس ادلیـد شارپ و...» [۱۵۹] . میس لیلیـان کیپس: معلم مشـهور مـدرسه تربیت تهران. میسـیز کلاـرا دان آمریکایی الاصل مبلغه در قاره استرالیا.

تلقی روشنفکران از بابیگری

چگونگی تکوین بهـائیت بیش از هرچیز این نکته را اثبـات می کنـد که فرقه مـذکور با هـدفهای اسـتعماری شـکل گرفته و در طول تاریخ حیات خود همواره از سوی کانونهای قدرت بیگانه حمایت و هدایت شده است اما متأسـفانه جریان روشنفکری ایران به دلیل خصلت دوگانه سکولار و غرب زده بودن، همیشه سد و مانعی در راه بررسی و شناخت درست این فرقه ایجاد کرده و مانع از درک و دریافت صـحیح مردم از علل وعوامل واقعی پیـدایش بهائیت و تأثیرات آن برتحولات اجتماعی ایران شـده است. نگاهی گـذرا به آثار روشـنفکران پیرامون فرقه های ضاله بابیت و بهائیت این نکته را به خوبی نشان می دهد. متأسـفانه عمده روشنفکران و مورخین معاصـر اعم از چپ یا راست، سـعی نموده اند فتنه و بلوای بابیگری و بهائیگری را به عنوان یک «جنبش» مورد بررسـی قرارداده و از این رهگـذر خصـلت مترقی به آن بخشـیده انـد. در میـان انبوه کتابهـای رنگارنگی که از ابتـدا درباره فتنه باب و بهأ به رشـته تحریر درآمده است کمتر کتابی وجود دارد که نگاهی واقع بینانه به این مسأله داشته باشد. این لغزش و خطا تنها منحصر و ویژه مورخین و نویسـندگان و تحلیلگران مارکسیست نیست. حتی برخی از نویسندگان کتابهای مذهبی هم در این مورد دچار لغزش و خطا هستند.

محمدرضا فشاهی [۱۶۰] که اکنون به عنوان استاد در دانشگاه پاریس به تدریس فلسفه مشغول است در کتابی که به نام «واپسین جنبش قرون وسطایی در دوران فئودال» منتشرکرده از فتنه و بلوای استعماری بابیگری به عنوان «جنبش» یاد می کند و آن را حامل شعارهای «مساوات گرایانه» می داند و می نویسد: «مخالفان انقلابی فئودالیسم درتمام دوران قرون وسطی وجود داشتند و مبارزات آنان به مقتضای زمان، غالباً به شکل عرفان، الحاد آشکار و یا قیام های مسلحانه تجلی می نمود. درمرز نیمه اول و نیمه دوم قرن نوزدهم میلادی، تحولاتی در اندیشه مذهبی و تفکر در ایران روی می داد که به نام «مکتب شیخیه» شهرت دارد. این تحول که در آغاز در اندیشه مذهبی و عرفانی شکل گرفت سرانجام در سیرتکاملی، خود به «جنبش بابیان» یعنی یک جنبش اجتماعی منجر شد. بنابریک تعریف جامع، این جنبش درمرز بین جامعه کهن فئودالی و انحطاط و تجزیه سریع آن قراردارد و خود یکی از عوامل این انحطاط و تجزیه سریع است. در این جنبش به شکل بسیارمهمی، آن گذار عظیم تاریخی از جامعه سنتی به جامعه درحال پیدایش منعکس است که «باب» (علی محمد شیرازی) ایدئولوگ دینی آن بود.» [۱۶۱] . محمدرضا فشاهی در ادامه این تعریف می افزاید: «ویژگی این جنبش در حالت مرزی آن است که در عین شباهت کامل به جنبش های الحاد آمیز قرون وسطایی، برخی هسته های جنبش های غیرمذهبی سوداگری بعدها را نیز با خود دارد. به دیگرسخن، در جنبش بابیان هم شعارهای قیام های مساوات گرایانه دهقانان قرون وسطایی و هم برخی شعارهای مورد پسند سوداگری انعکاس یافته است. بدین سان در این جنبش، عناصر قرون وسطایی قیامهای دهقانی و فقرای شهری و عناصر قیام های دموکراتیک و لیبرال دوران آغاز شونده، با هم درآمیخته...» [۱۶۲] . فشاهی از نحوه برخورد با بابیگری اظهارتأسف می کند و می نویسد: «تاکنون با مکتب شیخیه و بویژه با جنبش بابیان همچون یک حرامی رفتار شده است و چنین وانمود شده است که گویا این مکتب و سپس آن جنبش از بطن تاریخ و فرهنگ ایرانی و اسلامی بیرون نیامده و دنباله و نتیجه منطقی تحولات اجتماعی و فکری ایرانیان نبوده است...» [۱۶۳] . البته این نگرش و تحلیل تنها مختص محمدرضا فشاهی نیست. باقر مؤمنی [۱۶۴] هم درکتاب «ایران در آستانه انقلاب مشروطیت» حرکت استعماری و فتنه باب و دنباله آن، بهائیگری، را یک «جنبش» می نامد و به طورکلی اکثر روشنفکران غرب زده و نویسندگان و عناصر مارکسیست، فرقه باب و بهائیت را یک جنبش و یک حرکت مترقی ارزیابی می کنند و منشأ آن را به طریقی با تضاد طبقاتی مبتنی برمالکیت و ثروت توجیه می نمایند که این امر نشانه فاصله داشتن از واقعیت های جامعه ایران است.

پاورقی

[۱] خان ملک ساسانی، دست پنهان سیاست انگلیس درایران، به نقل ازکتاب حقوق بگیران انگلیس در ایران، اثراسماعیل رایین، صص ۱۱۲-۹۷.

[۲] سرارتورهاردینگ، یک دیپلمات درشرق، ص ۳۳۴.

[۳] سناد وزارت امورخارجه انگلیس، پرونده شماره ۳۷۹-۶۰-۱۵۲ وfo، به نقل از کتاب حقوق بگیران انگلیس درایران، تالیف اسماعیل رایین ص ۱۱۲.

[۴] پرنس کینیاز دالگورکی وزیرمختار دولت روسیه تزاری در نخستین سالهای سلطنت ناصرالدین شاه قاجار بود. او ابتدا به عنوان مترجم سفارت روسیه در سال ۱۸۳۴ م به ایران آمد و با تظاهر به اسلام از حسن ظن و سادگی برخی از مسلمین سوء استفاده و در میان آنان نفوذ می کرد. وی از همین رهگذر موفق به نفوذ در خانقاه احمد گیلانی شد و در همانجا به شناسایی افراد مستعد برای اهداف مورد نظر خود پرداخت. دالگورکی بعد از مدتی به عتبات می رود و در مجالس درس «سیدکاظم رشتی» با سیدعلی محمد شیرازی (باب) آشنا می شود. وی در کتاب خاطرات ایام سفارت خود در ایران، بخشی را به روابط خود با سیدعلی محمد باب اختصاص داده وطی آن تشریح کرده است که چگونه سیدعلی محمد باب در آفتاب سوزان بر روی بام می رفت و ساعتها به

خوانـدن اوراد و ادعیه فرقه «شـیخیه» می پرداخت. پرنس دالگورکی اعتراف می کنـد که سیدعلی محمدباب معتاد به چرس و بنگ بود و من هم باتشویق وی به مصرف هرچه بیشتر این مواد سعی در تخریب مشاعر او داشتم و در این راه هم توفیق یافتم. تا جایی که ادعای تصرف در ماه و ستارگان را داشت و بعدها هم مدعی مهدویت شد. البته بهائیان مدعی جعلی بودن این خاطرات شدند اما با انتشار اسناد تـاریخی و روشن شـدن نقش دالگورکی در کوچ دادن نخستین گروه از بابیـان و بهائیـان به شـهرعشق آبـاد روسیه و ساختمان نخستین «مشرق الاذکار» (معبد بهائیان) دراین شـهر، صحت این مطالب ثابت گردید. ر. ک: خاطرات پرنس دالگورکی، کتابفروشی حافظ، سیدابوالقاسم مرعشی.

[۵] خانـدان ساسون، بنیانگـذار تجارت تریـاک در ایران بودنـد و بـا تأسـیس بانـک شاهی انگلیس و ایران نقش بسیار مهمی در تحولات تاریـخ معاصر ایران ایفا کردنـد و به امپراتوران تجاری شرق بـدل شدنـد و در زمره دوستان خاندان سلطنتی بریتانیا جای گرفتنـد. برای آگاهی در این زمینه به کتاب ارزشـمند «زر سالاران یهودی و پارسـی استعمار بریتانیا و ایران» تألیف عبداله شـهبازی مراجعه فرمایید.

[۶] اسـدالله فاضـل مازنـدرانی، رهـبران و رهروان درتاریـخ ادیـان، جلـد دوم، تهران، مؤســسه ملی مطبوعـات امری، صـص ۳۱-۲۸. شیخیگری را بایـد مولود سیاست فتحعلی شاه قاجار و ابراهیم خان صـدراعظم (نیای خانـدان قوام شـیرازی) برای اسـتقرار یک نظام اسـتبدادی و متمرکز در ایران دانست و شـیخیه را یک فرقه درباری با هدف سـلب اقتدار از نهاد غیردولتی روحانیت شیعی و استقرار سلطه مطلقه دولت بر حوزه دین ارزیابی نمود. دربار قاجار قصد داشت به عنوان تقلید از عثمانی یک نهاد دولتی دینی تأسیس کند و شـیخ احمـد احسـایی را به عنوان «شـیخ الاسـلام» در رأس آن و قـدرتی در مقابل علمای سرشـناس آن روز قرار دهـد. سیدکاظم رشتی، جانشین شیخ احمد احسایی، نیز مورد حمایت فراوان دربار قجر بود و با دولت عثمانی رابطه بسیار نزدیک داشت.

[۷] خاطرات پرنس دالگورکی، کتابفروشی حافظ، سیدابوالقاسم مرعشی، صص ۳۰ تا.۳۵.

[۸] دکترج. ا، سلمنت، زیرنظر عباس وشوقی افندی، بهاالله عصرجدید، ص ۵۸، به نقل از بهائیت در ایران، ص ۱۲۸.

[۹] «کشف الغطأ» اثر میرزا ابوالفضل گلپایگانی، صص ۲۰۴-۲۰۱، به نقل از بهائیت در ایران. [

[۱۰] فرمـان مشـروطیت به خـط قوام السـلطنه است. در زمـانی که ریاست مجلس به عهـده مهنـدس ریاضـی بود اسـتاد بوذری که از اساتیـد بـه نـام خـط اسـت احضـار و به وی گفت تـوبه نـامه بـاب مفقـود شـده است، اسـتاد نشـانه صـندوقی را داد و پس از آوردن صنـدوقچه توبه نـامه باب در آن موجود بود که اکنون نیز در کتابخانه مجلس جمهوری اسـلامی نگهـداری می شود و آقای حائری که مردی دانشـمند و متـدین و از خانـدان علمای بزرگ تشیع است، بیش از دیگران صـلاحیت ریاست کتابخانه مجلس را دارا می باشد و آثار ارزنده در فهرست کتب خطی کتابخانه منتشر ساخته است».

[۱۱] به نقل از کتاب قائمیت مرحوم «محمـد تقی شـریعتی» و نیز کتاب گوشه های فاش نشده ای از تاریخ، چند «چشـمه» از عملیات حیرت انگیز کینیـاز دالگورکی، جـاسوس اسـرارآمیز روسـیه تزاری، یادداشـتهای کینیـاز دالگورکی، انتشـارات کتابفروشـی حافـظ، سیدابوالقاسم مرعشی، ص ۴۵.

[۱۲] خواننـدگان محترم، برای اطلاع از مسـتندات این مسـئله به مبحث «ادعای الوهیت» که در صـفحات بعـدی بر آن اشاره گردیده رجوع و یا در صورت نیاز به تحقیقات بیشتر و جامع تر به کتاب «بهائیان» نوشته «سیدمحمد باقر نجفی» مراجعه فرمایید.

[۱۳] منوچهر خان معتمد الدوله از خانواده های مسیـحی ساکن گرجستان بود که درجریان جنگ ایران و روس اسیر و مقطوع النسل گردیـد. او پس از مرگ آقـا محمـدخان قاجار مورد توجه فتحعلی شـاه قاجـار قرار گرفت و به عنوان والی ایالت اصـفهان منصوب گردیـد. وی که کینه ای عمیق از ایران و روابطی پنهانی با روسیه داشت، می کوشـید تا از سـید علی محمـد باب به عنوان حربه ای علیه دولت قاجـار اسـتفاده کنـد، بر این اساس بود که وی را مخفی کرد واسـباب راحت و عیش او را فراهم ساخت. نکته مهم اینکه

ارتشبد آریانا نسب مادری خود را به این خائن می رساند و خود را از اولاد و احفاد او معرفی می کرد.

[۱۴] نورالدین چهاردهی، چگونه بهائیت پدید آمد، ص ۱۵۰.

[۱۵] تصویر این نقاشی ادعایی در موزه «کرمل»، واقع در کوه کرمل، که بزرگترین معبد و مشرق الاذکار بهائیان در فلسطین اشغالی ایجاد شده، نگهداری می شود.

[۱۶] را نداشتند».

[۱۷] جهود: یهودی، کلیمی، اسرائیلی، فرهنگ دهخدا.

[۱۸] فریدون آدمیت، امیرکبیر و ایران، صص ۴۵۸-۴۵۷.

[۱۹] نورالدین چهاردهی، چگونه بهائیت پدید آمد، ص ۲۱۰.

[۲۰] عبداله شهبازی، فصلنامه تاریخ معاصر ایران، شماره ۲۷، پاییز.۱۳۸۲.

[۲۱] ترور امیرکبیر را«بابی» ها طراحی کرده بودند. عبدالله شهبازی، فصلنامه تاریخ معاصر ایران، شماره ۲۷، مورخه پاییز ۱۳۸۲، ص ۳۸.

[۲۲] مرتکب شد و تلاش برای از بین بردن ناصر الدین شاه در شمار واجبات این فرقه پوشالی محسوب می شده است. (مؤلف) این زن که خانم سلطانی نام داشت و در همسایگی خانه ما زندگی می کرد، هرروز دعا یا لوح مخصوصی را در لعن ونفرین ناصرالدین شاه می خواند. (البته باید به بهائیان حق داد که چنین تصوری نسبت به امیرکبیر داشته باشند چرا که تیزبینی و دقت امیرکبیر موجب حفاظت از اصول دین تحریف نشده و جلوگیری از رشد بهائیت - با وجود حمایت های پنهان و آشکار روسیه از آنان و همچنین نفوذ روسیه در دربار ایران - در دربار و در نتیجه ایران گردید).

[۲۳] شوقی افندی، قرن بدیع، جلد یک، صص ۳۱۹-۳۱۸.

[۲۴] دکتر سعید زاهد زاهدانی، بهائیت در ایران، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۰، ص ۱۴۸.

[۲۵] فریدون آدمیت، امیر کبیر و ایران، ص ۴۵۷.

[۲۶] عبداله شهبازی، فصلنامه تاریخ معاصر ایران، شماره ۲۷، سال هفتم، پاییز.۱۳۸۲.

[۲۷] برخی از این درگیری ها و جنایات در کتاب بهائیان، نوشته سیدمحمدباقر نجفی، صص ۵۳۳ - ۶۱۳ ذکر شده است.

[۲۸] شوقی افندی، قرن بدیع، جلددوم، ص ۱۲۲.

[۲۹] طاهره قزوینی دختر حاج ملاصالح قزوینی برغانی، برادرزاده و عروس حاج ملا محمد تقی قزوینی معروف به «شهید ثالث» که با استفاده از استعداد و تیزهوشی خداداد و منحصر پدر وعموی دیگرش - ملا محمد علی برغانی، از مریدان خاصه سید کاظم رشتی - که اخباری مسلک بودند به حلقه طلاب در آمده بود و سیدکاظم او را در رسائل جوابیه خود قرةٔ العین نامیده بود. او کسی است که با بی حجابی و بی عفتی خود و سوءاستفاده از آشنایی با علوم دینی عده بسیاری را به بابیگری کشاند. تاریخ نویسان وجود اورا عمده ترین عامل نشر عقاید بابیت دربین زنان می دانند. همچنین شهادت شهید ثالث، عمو و پدر شوهر او به تحریک قرةٔ العین صورت گرفت (بهائیت در ایران، ص ۱۳۵-۱۳۲). زشتی و قبح اعمال قرةٔ العین به حدی است که پیروان این فرقه نیز به آن معترضند، از جمله خواهر میرزا حسینعلی (بهأ) بعدها در مورد قرةٔ العین و تندروی های او در لوح عمّه گفته است که قرةٔ العین یک دفعه بی حکمتی کرد و هنوز از کله مردم نمی توانیم به در آوریم. (فتنه باب، ص ۱۷۵).

[۳۰] یعنی پشت ایمان از رفتار ایشان به لرزه در می آید.

[۳۱] میرزا حسینعلی نوری (بهأ)، مائده آسمانی، جزوهفتم، ص ۱۳۰.

[۳۲] میرزا حسینعلی نوری(بهأالله)، اقتدارات، چاپ سنگی، ۱۳۱۰ ه ق، خط مشکین قلم، ص ۲۸.

[۳۳] عبدالحسین نوایی، فتنه باب، صص ۲۱۳-۲۱۲.

[۳۴] از شهرهای ترکیه.

[۳۵] خاطرات پرنس دالگورکی، کتابفروشی حافظ، سیدابوالقاسم مرعشی.

[۳۶] کتاب «اقدس»، ص ۲۸، چاپ مطبعه ناصری، ۴۹ صفحه ۱۹ سطری.

[۳۷] سیدمحمد باقر نجفی، بهائیان، ص ۴۵۶.

[۳۸] کتاب قرن بدیع، ص ۲۱۴.

[۳۹] بررسی باب و بهأ، جلد دوم، ص ۱۲.

[۴۰] میرزا حسینعلی نور کجوری (بهأالله)، کتاب مبین، چاپ ۱۳۰۸ قمری، ص ۲۸۶.

[۴۱] میرزا حسینعلی نوری (بهأالله)، کتاب مبین، ص ۳۴۲.

[۴۲] میرزا حسینعلی نوری (بهأالله)، کتاب مبین، ص ۵۶.

[۴۳] میرزا حسینعلی نوری (بهأالله)، کتاب مبین، ص ۲۳۳.

[۴۴] میرزا حسینعلی نوری (بهأالله)، کتاب مبین، ص ۴۰۵.

[۴۵] کتاب «بدیع»، چاپ ۱۲۸۶ ه ق، ص ۱۵۴.

[۴۶] عبدالحسین نوایی، فتنه باب، انتشارات بابک، چاپ سوم، بهار ۱۳۶۲، ص ۱۴.

[۴۷] عبدالحسین نوایی، فتنه باب، ص ۱۶۰.

[۴۸] عبدالحسین نوایی، فتنه باب، صص ۱۶۴-۱۶۳.

[۴۹] عبدالحسین نوایی، فتنه باب.

[۵۰] عبدالحسین نوایی، فتنه باب.

[۵۱] عبدالحسین باب، فتنه باب.

[۵۲] عبدالحسین نوایی، فتنه باب.

[۵۳] عبدالحسین نوایی، فتنه باب.

[۵۴] البته روانشناسان می توانند با بررسی آثار باب، نوع بیماریهای روانی او را مشخص و در کنار کتب و اسناد تاریخی به نسل های آینده ارائه نمایند.

[۵۵] عبدالحسین نوایی، فتنه باب، صص ۱۵۵-۱۵۰.

[۵۶] محمد نعیم بزرگترین شاعر حزب بهائی، کارمند سفارت انگلیس در تهران و پدر عبدالحسین نعیمی- از جاسوسان نفوذی انگلیس در میان جنگلی ها و جاسوس رسمی انگلیس- است. میس لمبتون از دوستان نزدیک عبدالحسین نعیمی بود که همکاری صمیمانه ای با هم داشتند.

[۵۷] نورالدین چهاردهی، چگونه بهائیت پدید آمد، ص ۱۷۴.

[۵۸] سیدمحمدباقر نجفی، نویسنده کتاب بهائیان در ص ۴۶۶ کتاب می نویسد: در مقابله ای که مؤلف کتاب از نسخه خطی زین المقربین و چاپ اول ایقان با دیگر چاپ های بعدی به عمل آورد حدود ۴۹۱ مورد اختلاف پیدا شد!.

[۵۹] حسینعلی میرزا پس از دعوی من یظهره اللهی، جهت مریدانش، کتاب احکام بهائیان را به نام «اقدس» تحریر و ارائه داد و به گفته ابوالفضل گلپایگانی، کتاب اقدس در مقام تطبیق با کتاب «بیان» در اصول و فروع، با یکدیگر چنان مختلف و متفاوتند که انجیل با تورات و کعبه با سومنات. به نقل از کتاب بهائیان، نوشته سیدمحمدباقر نجفی، ص ۴۴۵.

[۶۰] کتاب «محاضرات»، عبدالحمید اشراق خاوری، ص ۱۰۹۳.

[۶۱] نورالدین چهاردهی، چگونه بهائیت پدید آمد، ص ۱۰۸.

[۶۲] سعید زاهد زاهدانی، بهائیت در ایران، صص ۱۰۳-۱۰۰.

[۶۳] سعید زاهد زاهدانی، بهائیت در ایران، به نقل از مجموعه الواح میرزا حسینعلی نوری، صص ۳ و۴.

[۶۴] احمد یزدانی، مقام و حقوق زن در دیانت بهائی، ص ۱۵۲.

[۶۵] احمد یزدانی، مقام و حقوق زن در دیانت بهائی، ص ۹۵.

[۶۶] ریاض قدیمی، گلزار تعالیم بهائی، به نقل از رساله سؤال و جواب، ص ۱۴۷.

[۶۷] ریاض قدیمی، گلزار تعالیم بهائی، ص ۳۶۶، به نقل از مجموعه خطابات.

[۶۸] ریاض قدیمی، گلزار تعالیم بهائی، صص ۳۶۷-۳۶۶، به نقل از مکاتیب عبدالبهأ.

[۶۹] یحیی نوری، خاتمیت پیامبر اسلام و ابطال تحلیلی بابیگری، بهائیگری، قادیانیگری، ص ۵۹.

[۷۰] یحیی نوری، خاتمیت پیامبر اسلام و ابطال تحلیلی بابیگری، بهائیگری، قادیانیگری، ص ۵۹.

[۷۱] باب ششم از کتاب بیان.

[۷۲] بهأالله، لوح احمد.

[۷۳] باب پنجم از کتاب بیان.

[۷۴] نورالدین چهاردهی، چگونه بهائیت پدید آمد، ص ۱۳۲.

[۷۵] خبرگزاری فرانسه، مورخه ۱ / ۶ / ۱۳۷۴.

[۷۶] جامعه عمومی دنیا، از انتشارات لجنه جوانان بهایی طهران، ۱۳۳۸ شمسی، ص ۱۸.

[۷۷] راهنمای احبای الهی در ترویج و انتشار امرالله، ص ۴۵.

[۷۸] مهتدی، فضل اله، خاطرات صبحی درباره بهائیگری، چاپ سوم، ۱۳۴۴، چاپخانه علمیه تبریز، ص ۱۳۳.

[۷۹] نورالدین چهاردهی، چگونه بهائیت پدید آمد، ص ۱۱۰، به نقل از کتاب مقام شعر در ادیان، تألیف روح اله مهراب خانی. مهراب خانی همچنین در ص ۵۷ کتاب می نویسد که بهأ زرتشت را پیغمبر بر حق می داند.

[۸۰] نورالدین چهاردهی، چگونه بهائیت پدید آمد، ص ۱۳۰، به نقل از کتاب امر و خلق، فاضل مازندرانی ص ۳۴۸.

[۸۱] خاطرات صبحی، صص ۲۴ -.۳۱.

[۸۲] خاطرات صبحی، ص ۴۲.

[۸۳] نورالدین چهاردهی، چگونه بهائیت پدید آمد، ص ۱۳۵.

[۸۴] صابئان جمعی از اهل کتابند که با رها نمودن برخی باورهایشان به ستاره پرستی گرایش پیدا کردند.

[۸۵] یا ایها الذین آمنوا لا تأکلوا الربوا اضعفاً مضاعفه... سوره آل عمران (۳) آیه.۱۳۰ این صفت «اضعافاً مضاعفه» در آیه شریفه، صفت غالب ربا را بیان می کند و به هیچ روی ربای حرام را در دو یا چند برابر سود منحصر نمی سازد. قرآن کریم در سوره بقره آیه ۲۷۸ می فرماید: «یا ایها الذ ین آمنوا اتقوا الله و ذروا ما بقی من الربا...» یعنی ای گرویدگان! تقوای الهی پیشه کنید و آنچه از ربا بر جای مانده است را وانهید؛ از این آیه و آیه های دیگر فهمیده می شود که ربا به کلی حرام است.

[۸۶] قال رسول الله (ص): اخر جوا الیهود و النصاری من جزیرهٔ العرب. کنز العمّال ج ۴، ص ۳۸۲، حدیث.۱۱۰۱۵.

[۸۷] قال رسول الله (ص): لا یجتم عدی نان فی جزیرهٔ العرب. کنز العمّال ج ۱۲، ص ۳۰۷، حدیث.۳۵۱۴۸.

[۸۸] در خانه هایتان بنشینید و آرام گیرد و مانند دوره جاهلیت پیشین، آرایش و خودآرایی نکنید.

[۸۹] این سیاست توسط فرقه بهائیت اجرا شد و آل سعود به نام نوسازی اطراف مسجدالحرام خانه های حضرت علی(ع) و حضرت فاطمه(س) را با خاک یکسان کردند.

[۹۰] وهابیان بقعه و گنبدهای بقیع را خراب نموده و آن را – آنچنان که امروز مشاهده می شود- با خاک یکسان کردند. این مطلب در کتاب های متعددی از جمله فتنه الوهابیه نوشته زینی دحلان – مفتی مکه –(۱۲۳۱ ه ق – ۱۳۰۴ ه ق.) آمده است. از مقبره های بقیع تصویرهایی نیز وجود دارد.

[۹۱] سیاست فوق الذکر به امر انگلیسی ها توسط رضاخان قلدر مدتی اعمال می گردید.

[۹۲] و انه لـذکر لک و لقوم ک... سوره زخرف (۴۳) آیه.۴۴ اسلام یک آیین فراگیر و جهانی است؛ در سوره ابراهیم آیه ۱ آمده است:... ک تاب انزلناه الیک لتخرج النّاس من الظلمات الی النور... یعنی (ای پیامبرا) این قرآن کتابی است که بر تو فرو فرستادیم تا همه مردم را از تاریکی ها به سوی نور هدایت کنی آیه ذکر شده نیز بر قومی بودن اسلام دلالت ندارد زیرا به نظر بیشتر اهل تفسیر آیه بـدین معناست که قرآن بـاعث می شود پیامبر اسلام (ص) و قوم او در میان سایر قوم ها یاد شونـد و این قرآن مایه شرافت و برتری آنهاست.

[۹۳] قرآن کریم با ویژگی های مختلف خود، مبارز طلبیده است؛ از جهت بلاغت؛ از جهت خبر دادن به امور غیبی؛ از جهت اینکه اختلاف و تناقضی در آن راه نـدارد و ماننـد اینهـا. اگر قرآن تحریف شود به گونه ای که کلام الهی نباشـد، دیگر – دست کم در جاهای تحریف شـده – معجزه نخواهـد بود و مبارزطلبی به آن صحیح نیست در حالی که در عصر کنونی نیز قرآن با صدایی رسا مبارز می طلبد و هیچ کس را یارای مقابله با آن نیست. بنابراین دست بردن در قرآن کریم و ارائه آن به عنوان کلام الهی ممکن نیست. تغییراتی ماننـد اختلاف قرائت ها نیز که در قرآن ایجاد شـده، به گونه ای نبوده است که قرآن را از اعجاز و کلام خـدا بودن خارج سازد. خداونـد در سوره فصلت (۴۱) آیه ۴۲ و ۴۱، می فرمایـد: «و انه لـک تـاب عزیز لا ـ یـأتیه البطل من بین یـدیه و لا من خلفه...» یعنی و به راستی قرآن کتاب نفوذ ناپذیری است که باطل را از هیچ سو در آن راهی نیست.

[۹۴] در زمان صدارت «آتا ترک» در ترکیه نماز به زبان ترکی خوانده می شد.

[۹۵] دست های ناپیدا، خاطرات مستر همفر، ترجمه احسان قرنی، صص ۶۷ –.۷۶

[۹۶] با گذشت یک قرن امروزه شاهدیم تمام این توطئه ها بی اثر شده و روند اسلام گرایی رو به رشد گردیده است.

[۹۷] در این رابطه جای پای سفیر انگلیس در انعقاد قراردادهای استعماری گلستان و ترکمن چای را می توان مورد اشاره قرار داد.

[۹۸] دست های ناپیدا، خاطرات مستر همفر، ترجمه احسان قرنی، صص ۷۶ و.۷۷

[۹۹] شوقی افندی، قرن بدیع، جلدسوم، ص ۲۹۹.]

[۱۰۰] عباس افندی، خطابات مبارکه، جلداول، ص ۳۳.

[۱۰۱] عبدالبهاء، خطابات مبارکه، جلد ۱، چاپ مصر، ص ۳۲.

[۱۰۲] نورالدین چهاردهی، چگونه بهائیت پدید آمد، صص ۲۲۳ –.۲۲۷

[۱۰۳] نورالدین چهاردهی، چگونه بهائیت پدید آمد، ص ۱۳۱.

[۱۰۴] عبداله شـهبازی طی مقاله ای درفصلنامه تاریخ معاصر ایران، ش ۲۷، ص ۱۳، چنین نوشـته است: مانکجی هاتریا بنیادگـذار واقعی اولین سازمـان فرامـاسونری ایران (فراموشـخانه) است که به دلیـل فقـدان تحقیقات بنیادین در این زمینه تأسیس آن به غلط به میرزا ملکم خان نسبت داده شده است.

[۱۰۵] نورالدین چهاردهی، چگونه بهائیت پدید آمد، ص ۳۰.

[۱۰۶] پدر دکتر نورالدین کیانوری از رهبران حزب توده.

[۱۰۷] عبداله شهبازی، فصلنامه تاریخ معاصر ایران، ش ۲۷، صص ۳۸-۴۳.

[۱۰۸] عبداله شهبازی، فصلنامه تاریخ معاصر ایران، ش ۲۷، پاییز ۸۲، صص ۴۵ و.۴۶.

[۱۰۹] یکی از سه پسر میرزا ابراهیم خان منشی زاده، به نام داوود منشی زاده، در سال های پس از شهریور ۱۳۲۰ به تأسیس گروه فاشیستی سومکا دست زد. این گروه با نظامیان عالی رتبه وابسته به سازمان اطلاعاتی انگلیس، به رهبری سرلشکر حسن ارفع، رابطه تنگاتنگ داشت و اقدامات آن بخشی از عملیات شبکه فوق به شمار می رفت. (عبداله شهبازی، فصلنامه تاریخ معاصر ایران، ش ۲۷، ص ۴۶، به نقل از ظهور و سقوط پهلوی، ج ۲، ص ۴۴۰).

[۱۱۰] مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران، جلد اول، ص ۱۱۲ و یغما، سال ۱۳۳۱ (۵)، ص ۱۳۴.

[۱۱۱] فصلنامه تاریخ معاصر ایران، شماره.۲۷.

[۱۱۲] خاطرات علی اکبر ارداقی، ص ۵۱.

[۱۱۳] عبدالرحیم ضرابی با مانکجی هاتریا، رئیس شبکه اطلاعاتی بریتانیا در ایران، مرتبط بود و کتاب تاریخ کاشان را به سفارش مانکجی نوشت. عبدالرحیم خان ضرابی از اعضای خاندان سپهر و از خویشان مورخ الدوله سپهر است و پدر علیقلی خان نبیل الدوله بهائی معروف که از دوستان عباس افندی و سال ها کاردار سفارت ایران در ایالات متحده آمریکا بود. علیقلی خان ضرابی (نبیل الدوله) نیز در جوانی در سفارت انگلیس در تهران کار می کرد. وی در آمریکا یکی از ماسون های بلند پایه شد و در طریقت اسکاتی کهن به درجه سی و سوم (عالی ترین درجه ماسونی) رسید.

[۱۱۴] عبداله شهبازی، فصلنامه تاریخ معاصر ایران، ش ۲۷، صص ۴۴-۴۵.

[۱۱۵] عبداله شهبازی، تاریخ معاصر ایران، ش ۲۷، صص ۴۴ - ۴۵، به نقل از آرشیو مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، پرونده ۴۳۸۵۰ - ن.

[۱۱۶] شهبازی، عبداله، فصلنامه تاریخ معاصر ایران، شماره ۲۷، به نقل از عبدالحسین آیتی، کشف الحیل، جلد ۳، صص ۸۷-۸۵.

[۱۱۷] شهبازی، عبدالله، فصلنامه تاریخ معاصر ایران، شماره.۲۷.

[۱۱۸] شهبازی، عبدالله، فصلنامه تاریخ معاصر ایران، شماره.۲۷.

[۱۱۹] خلوتص عنوان عبری سازمان پیشاهنگی یهود و یکی از تشکل های کاملاً وابسته به آژانس یهود در ایران بود.

[۱۲۰] شلمو هیلل با نام مستعار موریس پرز ازسوی دستگاه مهاجرت اسرائیل برای یاری به مهاجرت جوانان عراقی از راه ایران، به ایران آمد و نماینده آژانس جهانی یهود بود.

[۱۲۱] خاطرات مثیر عزری، جلد اول، ص ۴۴.

[۱۲۲] نورالدین چهاردهی، چگونه بهائیت پدید آمد، ص ۷۱.

[۱۲۳] اخبار امری، سال ۱۰۷ بدیع، ماره ۸، ص ۲ به نقل از فصلنامه تاریخ معاصر ایران، شماره.۲۷.

[۱۲۴] توقیعات مبارکه، نوروز ۱۰۱ بدیع، ص ۱۵۹، همان.

[۱۲۵] سعید زاهد زاهدانی، بهائیت درایران، مرکزنشراسنادانقلاب اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۸۱، ص ۲۵۷.

[۱۲۶] اسماعیل رائین، انشعاب در بهائیت، مؤسسه تحقیقی رائین، ص ۱۷۰.

[۱۲۷] روزنامه جمهوری اسلامی، مورخه۱۱ / ۸ / ۱۳۸۲.

[۱۲۸] اسماعیل رائین، انشعاب در بهائیت، صص ۱۷۱ و.۱۷۰.

[۱۲۹] اخبار امری، ش ۱۰، دیماه ۱۳۴۰ (ژانویه ۱۹۶۲، شماره صفحات مسلسل ۶۰۱).

[۱۳۰] سیدمحمدباقر نجفی، بهائیان، ص ۶۶۵.

[۱۳۱] نخستین مشرق الاذکار در عشق آباد بنا شده است.

[۱۳۲] عباس افندی (عبدالبهأ)، کتاب قرن بدیع، جلددوم، چاپ مصر، صص ۲۳۱-.۲۳۰.

[۱۳۳] روحیه خانم ام البهأ، ترجمه ابوالقاسم فیض، کتاب گوهر یکتا در ترجمه احوال مولای بی همتای ما، ص ۳۸۴، به نقل از بهائیت در ایران، ص ۲۵۶.

[۱۳۴] صحیفه نور، جلد ۱، ص ۴.

[۱۳۵] سخنرانی حضرت امام خمینی (ره) به نقل از صحیفه نور، جلداول، چاپ اول، ص ۱۲.

[۱۳۶] نامه مورخه اردیبهشت ۱۳۴۲ در پاسخ به علمای اعلام وحجج اسلام یزد، صحیفه نور، جلداول، چاپ اول، ص ۴۴.

[۱۳۷] نامه مورخه اردیبهشت ۱۳۴۲، صحیفه نور، جلداول، چاپ اول، ص ۴۴.

[۱۳۸] همان.

[۱۳۹] برگی از کتاب بهائیان که نامش روی آن حک نشده است. مطالب دستنویس، بی تا، بی نا.

[۱۴۰] صحیفه نور، مجموعه رهنمودهای امام خمینی، جلد اول، چاپ اول، ۱۳۶۱، صص ۳۵-.۳۴.

[۱۴۱] مجله اخبار امری، آذر و دی ماه ۱۳۲۹ شمسی، صص ۵-.۴.

[۱۴۲] مجله اخبار امری، شماره ۵، سال ۱۰۹ بدیع.

[۱۴۳] ورقا مدیریت گروه آموزش جغرافی دانشگاه تربیت معلم را برعهده داشت وی در سال ۱۳۵۷ و در بحبوحه انقلاب با ۹۰ میلیون بدهی مالیاتی از ایران فرار کرد.

[۱۴۴] کسروی، احمد، بهائیگری، صص ۹۸ -.۹۹.

[۱۴۵] یزدانی، احمد، مقام و حقوق زن در دیانت بهائی، جلداول، صص ۴۵ و.۴۶.

[۱۴۶] کتاب هشتم، ص ۱۰۶.

[۱۴۷] ارباب، فروغ، اختران تابان، مؤسسه ملی مطبوعاتی امری، ۱۲۲ بدیع، ص ۳۰۹.

[۱۴۸] آئین جهانی، ص ۷۱.

[۱۴۹] خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران، مورخه ۲۱ / ۲ / ۱۳۷۲، به نقل از خبرگزاری فرانسه.

[۱۵۰] خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران، مورخه ۲۱ / ۲ / ۱۳۷۲، به نقل از خبرگزاری فرانسه.

[۱۵۱] عبدالحسین نوایی، فتنه باب، ص ۱۴.

[۱۵۲] بهرام افراسیابی، تاریخ جامع بهائیت، انتشارات سخن، ص ۱۱۴.

[۱۵۳] خاطرات مستر همفر، جاسوس انگلیس در ممالک اسلامی، ترجمه دکتر محسن مؤیدی، انتشارات امیر کبیر، ص ۸۴.

[۱۵۴] احمد یزدانی، مقام و حقوق زن در دیانت بهائی، ص ۹۲.

[۱۵۵] احمد یزدانی، مقام و حقوق زن در دیانت بهائی، ص ۱۴۶.

[۱۵۶] صحیفه نور، ج ۱، ص ۵۶.

[۱۵۷] فروغ ارباب، اختران تابناک، مؤسسه ملی مطبوعاتی امری ۱۲۲ بدیع، ص ۲۰۶.

[۱۵۸] مدرسه تابستانه بهائی که توسط محفل ملی آمریکا و کانادا اداره می شود. اختران تابناک، ص ۲۱۸.

[۱۵۹] اسامی و سابقه افراد از کتاب اختران تابناک، نوشته فروغ ارباب، انتشارات مؤسسه ملی مطبوعاتی امری، ۱۲۲ بدیع برداشت شده است.

[۱۶۰] محمدرضا فشاهی در سال ۱۳۲۴ در تهران به دنیا آمد. تحصیلات خود را در دبیرستان کشاورزی «مامازن» به پایان برد.

فعالیت ادبی و مطبوعاتی را از سال ۱۳۴۷ از مجله فردوسی و با چاپ سفرهای «موج نو» آغاز کرد و کم کم به چهره ای شناخته شده در میان جوانان مبدل گردید. در اواخر دهه ۱۳۴۰ با یک دختر ارمنی ازدواج کرد و در اوایل دهه ۱۳۵۰ به همراه وی به فرانسه مهاجرت کرد. فشاهی در پاریس به تکمیل تحصیلات خود دررشته فلسفه پرداخت و هم اکنون به عنوان استاد فلسفه در یکی از دانشگاه های پاریس به کار اشتغال دارد.

[۱۶۱] محمدرضا فشاهی، واپسین جنبش قرون وسطایی در دوران فئودال، انتشارات جاویدان، چاپ اول، ۱۳۵۶، مقدمه.

[۱۶۲] همان.

[۱۶۳] محمدرضا فشاهی، همان.

[۱۶۴] برای آشنایی با شرح حال و عملکرد باقر مؤمنی به جلد هفتم از مجموعه کتاب های «نیمه پنهان»، دفتر پژوهش های مؤسسه کیهان، مراجعه فرمایید.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ فى سَبيلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-IR۹۰ ۵۳-۶۰۹به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی

همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹